

تمدن زایی شیعه

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، 1330-

تمدن زایی شیعه / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب المیزان، 1389.

448 ص.

ISBN: 978-964-2609-30-7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه به صورت زیر نویس.

1- طاهرزاده، اصغر، 1330-- مصاحبه ها. 2- اسلام و غرب -- پرسش ها و پاسخ ها. 3- تمدن

اسلامی -- پرسش ها و پاسخ ها. 4- شیعه -- پرسش ها و پاسخ ها.

297/489

BP229/3/ط2 1389

2113884

کتابخانه ملی ایران

تمدن زایی شیعه

اصغر طاهرزاده

چاپ: پردیس / معنوی

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ انتشار: 1389

حروف چین: گروه فرهنگی المیزان

قیمت شومیز: 5500 تومان

شمارگان: 3000 نسخه

قیمت گالینگور: 6500 تومان

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

صحافی: دی

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: 0311-7854814

1- گروه فرهنگی المیزان

همراه: 09131048582

2- دفتر انتشارات لب المیزان

فهرست مطالب

5	مقدمه
7	مقدمه مؤلف
12	جلسه اول، بشریت و نیاز به تمدن قدسی
16	ذات اجتماعی بشر و علت نیاز به تمدن
18	علت نیاز به قانون
19	قدسی بودن قانون، لازمه‌ی عمل به آن
23	فرار از تکنیک، راه چاره نیست
24	هر تمدنی، فرهنگ و ابزار مخصوص به خود را می‌سازد
25	تمدن یا انزوا
27	رمز بقاء تمدن‌ها
29	توجه بیش از حد به خیال؛ علت جهانی شدن تمدن غرب
31	تفاوت تمدن فراعنه با تمدن غرب
34	غرب به دلیل خیالی بودنش نابود می‌شود
35	آینده‌ی غرب و مقابله‌ی مستقیم با قداست‌ها
37	تمدن عقلانی صرف، ماندنی نیست
38	تمدن دینی؛ تنها تمدن ماندنی
40	تمدن شیعه؛ تنها تمدن دینی

..... تمدن زایی شیعه

- 45 هم‌افق شدن با یک تمدن؛ علت پذیرش آن تمدن
- 47 هر تمدنی ابزارساز است
- 49 انقلاب اسلامی؛ ظهور جنگ اسلام و مدرنیته
- 51 تحقق حتمی تمدن اسلامی
- 54 تمدنی که در آینده، خود را منکشف می‌کند
- 62 غفلت‌هایی که در راه است
- 67 نشانه‌های حیات
- 69 انقلاب اسلامی و جواب‌گویی به فطرت‌ها
- 72 تمدن اسلامی؛ تمدنی فراگیر
- 78 تشکیکی بودن حقیقت نظام اسلامی
- 80 جمهوری اسلامی بستر ظهور حقیقت حکومت اسلامی
- 82 جایگاه صحیح خیال در تمدن اسلامی
- 87 قدرت تمدن اسلامی
- 90 انکشاف قدرت‌های معنوی و مادی
- 91 انقلاب اسلامی؛ مایه‌ی نجات از ظلمات دوران
- 95 تنها مسیر نجات بشر جدید

مقدمه

باسمه تعالی

1- سلسله مباحث «تمدن‌زایی شیعه»، حاصل پاسخ به سؤالاتی است که حدود سه سال متمادی و طی نُه جلسه توسط عده‌ای از طلاب و دانشجویانی که مایل بودند در رابطه با موضوع تمدن اسلامی تحقیق کنند خدمت استاد طاهرزاده مطرح شده و پس از پیاده‌شدن جواب‌ها از نوار و تکمیل و تصحیح مطالب توسط استاد خدمت عزیزان ارائه می‌شود.

2- مباحثی که در پیش رو دارید بر مبنای این قاعده با شما سخن می‌گوید که: با تغییر ساختار زندگی، تفکری متناسب با آن ساختار ظاهر می‌شود، همچنان که متقابلاً تفکری اصیل، ساختار مناسب خود را پایه‌ریزی می‌نماید. به سخن دیگر آری؛ ما نیز معتقدیم «انسان‌ها شهرها را می‌سازند و شهرها انسان‌ها را» و لذا باید در ساختار تمدنی که حاصل آن، انسان‌های هماهنگ آن تمدن است، حساسیت نشان داد و وقتی متوجه شدیم شهرهای غربی، انسان‌های غربی تربیت می‌کنند و از نسبت میان صورت و سیرت غافل نماندیم، نسبت به تمدنی که موجب غفلت عالم دینی فرزندان آینده جهان اسلام خواهد شد، حساسیت نشان می‌دهیم.

3- انقلاب اسلامی به دلیل رویکرد خاصش به «عالم غیب و غیب عالم» با مبانی نظری تمدن غرب که صرفاً نظر به ماده و مادیات دارد، در تعارض است، ولی متأسفانه بعضاً این تعارض را صرفاً در ابتدالات اخلاقی نظیر مشروبات الکلی و سکس و امثال آن می‌دانند و لذا غرب را در «جبهه مدنیت» پذیرفته‌اند و در نتیجه به شدت از توانایی آرمان‌های انقلاب اسلامی

در ساماندهی نظام مدنی مخصوصاً به خود غافل گشتند. این سلسله نوشتار درصدد تبیین این غفلت و توجه به راه کارهای تحقق تمدن اسلامی است.

انقلاب اسلامی عامل گذار از مدرنیته به تمدن اسلامی است و در این راستا مسئولیت مضاعفی را باید بر دوش خود احساس کرد که آن اولاً؛ حفظ انقلاب اسلامی و ثانیاً؛ سیر و حرکت انقلاب تا نقطه‌ی مطلوب یعنی تحقق تمدن اسلامی است.

4- همچنان که ملاحظه می‌فرمایید در جواب‌های استاد بنا بر این است که دریچه‌های دقیق و عمیقی از فرهنگ مدرنیته از یک طرف و تمدن اسلامی از طرف دیگر در مقابل سؤال کنندگان گشوده شود که موجب احاطه‌ی نسبتاً کاملی به آن دو بشود. زیرا تا جایگاه هستی‌شناسی فرهنگ مدرنیته درست روشن نشود انسان‌ها متوجه نیستند در ظلماتی قرار دارند که راه به جایی نمی‌برند و از آن طرف اگر ذهن‌ها قانع نشود که خداوند برای زندگی زمینی بشر راه کاری ارائه داده که تمام ابعاد او شکوفا می‌شود، نمی‌تواند عزم عبور از فرهنگ مدرنیته را در خود پدید آورد.

5- لازم به ذکر است که این مباحث در عین آن که می‌تواند جنبه‌ی مستقلی داشته باشد، نسبت به مباحث کتاب‌های «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی» و «علل تزلزل غرب» و «فرهنگ مدرنیته و توهم» جنبه‌ی تکمیلی دارد و جواب‌گوی سؤالاتی است که با مطالعه‌ی کتاب‌های مذکور پیش می‌آید.

امید است برای عزیزان با پیگیری سؤال و جواب‌ها زمینه‌ی فکری صحیحی در مبادی تصویری تمدن اسلامی و حکومت حضرت صاحب‌الامر علیه السلام ایجاد شود. إن شاء الله

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه مولف

باسمه تعالی

1- ضرورت توجه به تمدن اسلامی جهت عبور از شرایط تاریخی موجود، چیزی است که هر مسلمان متعهدی متوجه آن می‌باشد، عمده مدیریتی است که به آن تمدن منجر شود و شیعه با تحقق انقلاب اسلامی ایثارگرانه توان فکری و فرهنگی خود را جهت مدیریت این جریان به صحنه آورده تا مسلمانان به تمدنی برسند که نه دیگر تضاد شیعه و سنی در میان باشد و نه این همه فقر و عقب‌ماندگی آن‌ها را آزار دهد و لذا نباید تصور شود شیعیان در صدداند خود را از جمع گسترده‌ی مسلمانان جدا بدانند، بلکه معتقدند باید تمدنی به صحنه بیاید تا دیگر با این همه گسستگی در بین مسلمانان روبه‌رو نباشیم.

2- دامی که بشر مدرن در آن فرو افتاده، غفلت از این نکته‌ی مهم است که اصل اساسی هر تمدنی باید «توحید» باشد. اصلی که در آن وجود انسان و همه‌ی اشیاء با هماهنگی تمدنی خود با توحید، معنی می‌یابد و تمدن اسلامی با توجه به اصل اساسی توحید، خود را به صحنه خواهد آورد و یک نحوه رجوع به توحید ابراهیمی است که همه‌ی ادیان ابراهیمی به دنبال آن هستند.

3- در فضایی که سایه‌ی فرهنگ مدرنیته همه‌ی ذهن‌ها را فرا گرفته است شناخت و تبیین چیستی و چگونگی تمدن اسلامی و تمایز آن با سایر تمدن‌ها به‌خصوص تمدن اموی و عباسی بسیار مشکل است. این کتاب سعی کرده تا آن‌جا که ممکن است تمایز تمدن اسلامی را از

تمدن‌های اموی و عباسی روشن نماید تا به اسم رجوع به تمدن اسلامی، به تمدن یونان‌زده‌ی اموی و عباسی رجوع نشود و گرنه باز حقیقت در حجاب خواهد ماند و به اسم رجوع به تمدن اسلامی به نفی توحید اقدام می‌انجامد.

4- به آن جهت در این کتاب به جواب سؤالات عزیزان پرداخته شده که نه تنها سؤالات دغدغه‌ی نسلی است که نظر به افق‌های بلندی از زندگی دارد، بلکه بنا بر این است که از طریق جواب‌هایی که داده می‌شود، آینده‌ای نمایان گردد که خداوند برای بشر مقدر کرده و بشریت هنوز از رجوع به آن کاهلی می‌کند و بر طول تاریخ سرگردانی خود می‌افزاید. به این امید به سؤالات با حوصله‌ی زیاد جواب داده شده تا ابتدا تصویری صحیح از تمدن اسلامی ارائه شود و ان‌شاءالله نظرها به تحقق آن معطوف گردد، چون تمدن اسلامی باید از قلب‌ها شروع شود و گرنه با بخشنامه هیچ چیزی عوض نمی‌گردد.

5- اگر با نظر به تمدن اسلامی، راه برگشت به نگاهی که عالم و آدم را در منظر الهی می‌نگرد و تعریف می‌کند، ظاهر نشود باید بدانیم که زمان زیادی نمی‌گذرد که دیگر چیزی به نام تفکر اصیل اسلامی نخواهیم داشت و به کلی از کیستی اسلامی خود و چیستی آیات الهی جاهل می‌مانیم و در عین انجام عبادات دینی، از عالم دینی بیرون می‌افتیم.

6- برای عبور از یک نظام، یا یک فرهنگ و تمدن، به نظام و تمدنی دیگر هزاران سؤال در مقابل انسان قرار می‌گیرد، سؤالاتی از این نوع که چرا باید از تمدن قبلی عبور کرد و چگونه می‌توان به تمدن مورد نظر دست یافت و تا در جواب‌گویی به هر دوی این سؤالات موفق نباشیم عزمی در جامعه برای عبور از تمدن قبلی و رجوع به تمدن جدید ظهور نمی‌کند و با توجه به این امر است که سراسر کتاب را سؤال و جواب‌هایی تشکیل داده که چرا باید از فرهنگ مدرنیته عبور کنیم و چرا باید با تمام جدیت نظرها را متوجه تحقق تمدن اسلامی کرد.

7- پس از روشن شدن نیاز انسان به جامعه‌ای که منشأ قوانین آن باید عالم قدس باشد و روشن شدن این نکته که تمدنی ماندنی است که از وهمیات به سوی واقعیات و به سوی سنن عالم سیر کرده باشد و به جای سرکوبی طبیعت، بتواند ابعاد پنهان آن را به انکشاف بکشد، به این نتیجه می‌رسیم که تمدنی ماندنی است که جوابگویی تمام ساحات انسانی باشد و تمدن غرب که در نهایت مادیت و شتابزدگی است هرگز نمی‌تواند جواب‌گوی نیازهای واقعی انسان

باشد و پایدار بماند، تمدن مقابل تمدن غربی، تمدنی است که شیعه مسئولیت بنیانگذاری آن را به عهده گرفته است، به خصوص که شیعه به جهت فرهنگ انتظار، قدرت تشخیص ظلمات غرب و گذار از آن تمدن را در خود دارد و انقلاب اسلامی در جایگاه تاریخی مخصوص به خود، مرحله‌ی گذار و عبور از فرهنگ مدرنیته به تمدن اسلامی است.

8- ما معتقدیم بازسازی امت واحده‌ی اسلام که با راهنمایی‌های ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام ممکن گشته، به عهده‌ی شیعه می‌باشد، و بیداری اسلامی در دوران جدید از نفحات الهی است و لذا نباید نسبت به آن بی‌تفاوت بود و از آرمان‌های متعالی آن غفلت نمود. باید در خیزش اسلامی قرن حاضر، افق‌های حرکت را تا تحقق تمدن اسلامی مدنظر داشت، و لازم است در این کار، ظرائف و دقائق فراوانی مورد توجه قرار گیرد که از جمله‌ی آن‌ها دو نکته از همه مهم‌تر است؛ یکی آگاهی به چیستی تمدن اسلامی است و دیگری شناخت مانع اصلی تحقق آن تمدن، یعنی فرهنگ مدرنیته. اگر خاستگاه فلسفی و اجتماعی فرهنگ مدرنیته به خوبی شناخته نشود، انرژی خیزش عظیم اسلامی پس از مدتی هدر می‌رود و باز جهان اسلام تارهای عنکبوتی فرهنگ مدرنیته خود را اسیر می‌یابد و جوانان امیدوار به آینده‌ی جهان اسلام ناامید خواهند شد.

9- از آن جایی که چیستی تمدن اسلامی مسئله‌ی بسیار مهمی است و خلأ تئوریک برای تبیین اهداف آن هر محقق‌ی را که در صدد است در موضوع تمدن اسلامی سخن بگوید آزار می‌دهد، بحث «تمدن‌زایی شیعه» یا «مسئولیت شیعه در ایجاد تمدن اسلامی» به عنوان فتح بابی در این امر، کار را به عهده گرفته است. کوتاهی در این امر موجب جایگزینی‌های التقاطی و انحرافی خواهد شد و نیز سبب انجام ندانم‌کاری‌ها و سوءاستفاده از این خلأ توسط دشمنان می‌گردد. ظهور خلق الساعه‌ی تئوری‌های مجهول و غفلت از تئوری‌های هماهنگ با آرمان‌های انقلاب اسلامی، گفتگو از تمدن اسلامی را بسیار ضروری کرده است، آن هم به صورتی که باید به ظهور امام معصوم علیه‌السلام ختم شود.

10- بحث از تمدن اسلامی، عاملی جهت دهنده و برانگیزاننده به سوی آینده‌ی مطمئنی است، آینده‌ای که برای بشر از طریق حکومت جهانی اسلام، تقدیر شده است و همان‌طور که

امام خمینی «رضوان الله علیه» فرمودند: «اهداف عظیم این انقلاب، ایجاد حکومت جهانی اسلام است.»¹ و به واقع اگر بتوانیم موضوع را به طور صحیح تبیین کنیم، نه تنها مسئله‌ی تضاد بین شیعه و سنی از بین می‌رود، بلکه جهان اسلام متوجه خواهد شد که شیعه به عنوان اندیشه‌ای که مسئولیت بنای احیاء جهان اسلام را دارد به صحنه آمده است و درصدد است از طریق راهنمایی‌های اهل‌البیت پیامبر ﷺ هم‌ی جهان اسلام را به رونق شایسته‌ی خود برساند.

11- گفتگو از تمدن اسلامی، آن هم به صورتی که در فرهنگ اهل‌البیت ﷺ مطرح است، علاوه بر آن که مانع انحراف از اهداف اصلی می‌گردد، ان شاء الله عامل ظهور با برکت امام معصوم علیه السلام خواهد شد و بر این اساس اعتقاد داریم این نوع گفتگوها می‌تواند عاملی جهت‌دهنده و برانگیزاننده به سوی آینده‌ای مطمئن باشد و وسیله‌ای است که از یک طرف موجب تصویری کامل‌تر از تمدن اسلامی می‌گردد و از طرف دیگر راه کارهای عبور از تمدن غربی را می‌نمایاند.

12- با تدبّر در اسلام و حقانیت آن، به عنوان آخرین و کامل‌ترین راه کار برای زندگی بشر و با توجه به این که فرهنگ اهل‌البیت پیامبر ﷺ کامل‌ترین جلوه‌ی اسلام است، انقلاب اسلامی بستر مطلوبی خواهد بود تا انسان را در نیل به فضائل مورد نیاز یاری کند و به عنوان یک نظام اجتماعی امکان بسط آرمان‌های اصیل انسانی را فراهم نماید، و درست به همان صورت که «انسان کامل» آرزوی انسان ناقص است تا با نزدیکی به او از نقص‌های خود آزاد شود، دست‌یابی به تمدن اسلامی آرزوی انسانی است که می‌خواهد اهداف بقیة‌اللہی را عینی و کاربردی نماید و بر این اساس موضوع تمدن‌زایی شیعه را به میان می‌آوریم.

13- برعکس بسیاری از اقوام و ملل موجود در دنیا که نه انسان آرمانی آن‌ها حیّ و حاضر است، و نه مدینه‌ی فاضله‌ی آن‌ها امکان تحقق عینی دارد، در فرهنگ اهل‌البیت ﷺ، هم انسان آرمانی‌اش به عنوان انسانی معصوم حیّ و زنده و حاضر است، و هم تمدن آن، تمدنی است که با برنامه‌های کتاب آسمانی تحریف نشده، توسط امامی معصوم تبیین و ارائه می‌شود و چنین

شرایطی است که عنایت الهی را در جهت به ثمر رساندن اهداف عالی‌هی انسان به همراه می‌آورد.

14- سلسله مباحث «تمدن‌زایی شیعه» یا «مسئولیت شیعه در ایجاد تمدن اسلامی» درصدد است در شرایطی که بشریت از فرهنگ مدرنیته سرخورده است و به فکر راه و چاره‌ای اساسی است، او را متذکر فرهنگی نماید که عاقبت زمین و زمینیان باید به سوی آن فرهنگ باشد تا وعده‌ی اقامه‌ی حق، صورت بالفعل به خود بگیرد و هرچه زودتر جهت‌گیری بشر به سوی آن تمدن شروع شود و بشر به همان اندازه زودتر به بلوغ خود نزدیک گردد.

امید است مجموعه‌ی جواب‌هایی که مطرح شده زمینه‌ی تفکر نسبت به آن وعده‌ی بزرگ الهی را فراهم نماید و بشریت هر چه زودتر به سوی ثمر دهی بیشتر حرکت کند. إن شاء الله.^۲

طاهرزاده

2- عزیزان عنایت داشته باشند که اگر در جای‌جای کتاب از «تمدن‌زایی شیعه» سخن به میان می‌آید به معنی مسئولیتی است که شیعه در ایجاد تمدن اسلامی به‌عهده گرفته و گرنه همچنان که عرض شد هرگز بنای شیعه این نیست که صف خود را از جمع گسترده‌ی مسلمانان جدا نماید، همچنان که بنای اهل‌البیت علیهم‌السلام چنین نبوده و نیست.

جلسه اول،
بشریت و نیاز به تمدن قدسی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

با عرض سلام خدمت استاد محترم:

مقدمتاً؛ هم تشکر می‌کنیم از این که فرصت دادید تا به صورت حضوری سؤالات را مطرح کنیم و هم پیشاپیش معذرت می‌خواهیم از این که ممکن است تا روشن شدن مطلب مجبور شویم بر سؤالات خود پافشاری کنیم و شما را خسته نمائیم.

شما در تمام مباحث خودتان درباره‌ی انقلاب اسلامی، فرض را بر این گذاشته‌اید که این انقلاب، ظهور یک تمدن در مقابل تمدن غرب است و با چنین فرضی بحث‌های خود را ارائه می‌دهید. از شما می‌خواهیم این مسأله را برای ما روشن کنید تا ان شاء الله این بحث مقدمه‌ای برای بحث‌های شما درباره‌ی انقلاب اسلامی شود. و لذا محور سؤالات ما هم بر این اصل استوار است که «تمدن» را بشناسیم و بدانیم عوامل قدرت و بقای یک تمدن چیست تا بتوانیم به توانایی‌های انقلاب اسلامی پی ببریم، تا چنانچه به خوبی روشن شد انقلاب اسلامی طلیعه‌ی تمدن آینده‌ی بشر است، آن هم تمدنی که جنبه‌ی هدایتگری دارد، بیشتر بتوانیم زندگی خود را به انقلاب اسلامی بسپاریم به امید آن که در نجات بشریت و خودمان قدمی برداشته باشیم؛ زیرا به تعبیر شما تنها راه نجات بشریت در دوران جدید همین انقلاب اسلامی است.

جواب: نکته‌ی اول این که به نظرم کار خوبی کرده‌اید که روی این مسأله حساسیت به خرج داده‌اید، چون انصافاً در حال حاضر لازم است مسأله‌ی «تمدن‌زایی شیعه» به‌طور جدی و کاربردی طرح شود. در واقع در زمانه‌ی حاضر با این زبان با بشریت حرف‌زدن خیلی به او کمک می‌کند، چون می‌تواند افق آینده را تحلیل و ترسیم کند. من صلاح را در این می‌بینم که برای ملموس شدن بحث، از سؤالات ساده شروع کنیم و جلو رویم تا ان شاء الله به صورتی دقیق و کاربردی به انتهای خوبی برسیم، اما نه به یک حالت آرمانی که فقط جزء آرزوهای بشر است؛ بلکه باید برسیم به این که: نجات بشر به این است که به «تمدن شیعه» فکر کند و در تحقق عملی آن سرمایه‌گذاری نماید.

ذات اجتماعی بشر و علت نیاز به تمدن

سؤال: ابتدا این سؤال پیش می‌آید که تمدن چیست و چرا بشر به آن نیاز دارد؟

جواب: ابتدا باید بدانیم علت نیاز بشر به تمدن در طبع خود بشر نهفته است، و چون بشر مدنی‌الطبع است، حتماً نیازمند حیات اجتماعی است و این حیات اجتماعی را تمدن یا Civilization می‌گویند.¹ در اثبات نیاز بشر به اجتماع و تمدن فیلسوفان شواهد و دلایل خوبی آورده‌اند؛ مثلاً «فارابی» می‌گوید: این که بشر قدرت گفتگو کردن دارد نشان می‌دهد که ما نیاز به ارتباط با غیر خود داریم، اصل این بحث هم از «ارسطو» است. فارابی از این جا شروع می‌کند بعد می‌گوید: این نیاز هم نیازی است که خالق ما در ما گذاشته است؛ ما زبان را تفتناً و به طور تفریحی برای خودمان اختراع نکرده‌ایم، استعداد گفتگو و ایجاد صوت همراه معانی، ذاتی ما است. پس این قدرت گفتگو برای این است که با دیگر افراد ارتباط داشته باشیم. بنابراین در ذات ما «ارتباط با غیر» سرشته شده است. به همین جهت شما در نوع بشر کسی را ندیده‌اید که بدون جمع با دیگران بخواهد زندگی کند.

علامه‌ی طباطبایی «رحمة الله علیه» مقدمات خوبی برای این بحث می‌آورند؛ ایشان می‌گویند:

«اولاً قبول دارید که ما اگر از جمع انسان‌ها فاصله بگیریم، زمینه‌ی رشد بسیاری از استعدادهایمان را از دست می‌دهیم و چون این استعدادها در ذات ما گذاشته شده است و لازم است که شکوفا شود و چون این استعدادها از طریق اجتماع با انسان‌ها و تشکیل مدینه

1 - واژه‌ی تمدن یا Civilization و واژه فرهنگ یا Culture واژه‌هایی هستند که عملاً به همدیگر پیچیده‌اند. به گفته‌ی فردریک م، بارنارد: «در مواردی تکامل روحی یا معنوی انسان را با فرهنگ یکی دانسته‌اند، و در مواردی با تمدن. گاهی از فرهنگ به عنوان جزء خاصی از تمدن بحث می‌شود.... و گاهی نیز فرهنگ را لفظی کلی‌تر محسوب کرده‌اند و حال آن که تمدن به فرهنگ شهرها محدود شده» (فردریک م، بارنارد، مجله فرهنگ شماره 14 و 15 ص 75) همچنان که مستحضرید نمی‌توان تعریف مشخصی برای تمدن یا فرهنگ در متون علمی پیدا کرد، زیرا هر مکتبی بر مبنای خود تعریفی از آن دو واژه دارد. ما در صحبت‌های خود سعی کرده‌ایم با مثال‌هایی که می‌زنیم معنی فرهنگ و تمدن را از نظر خود روشن کنیم و شاید بتوان در مجموع این‌طور گفت که «فرهنگ» همان مبادی فکری باشد که منشأ حرکات افراد می‌گردد، که در بحث ما اسلام به عنوان مبادی فکری مورد نظر است و در مورد «تمدن» از یک جهت با اشیانگر هم عقیده هستیم که می‌گوید: «شاید بتوان گفت: تمدن، ظهور نهایی فرهنگ است» و از یک جهت به اصل واژه‌ی Civilization یا مدینت و توجه به شهری و جمعی بودن طبع انسان می‌نگریم.

شکوفای می‌شود، پس انسان‌ها در کنار هم و بر اساس نیازهای کثیرشان نسبت به همدیگر، لازم است یک مدینه یا شهری را تشکیل بدهند.»

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در رابطه با نیاز بشر به قانونی متعالی می‌فرماید:

«با توجه به این که حوائج بشر در اجتماع بهتر برآورده می‌شود و چون انسان کمال طلب است، پس به اجتماع روی می‌آورد، از طرفی در اجتماع به جهت غریزه‌ی سودجویی بشر و استخدام هموعان، نزاع و تراحم منافع پیش می‌آید - هرکس می‌خواهد دیگری را به نفع خود به کار گیرد- بنابراین در اجتماع قوانینی جهت کنترل خودخواهی و سودجویی انسان‌ها نیاز است به طوری که آن قوانین قدرت کنترل خودخواهی انسان را داشته باشد و جنبه‌های روحانی و تکاملی او را مدنظر قرار دهد، و در این حال چنین اجتماعی با چنین خصوصیتی تمدنی می‌سازد که بشر به پوچی گرفتار نشود.»²

با نظر به این مقدمه یک قدم جلوتر می‌رویم، می‌گوییم این کنار هم آمدن یا اجتماعی بود که جزء طبیعت بشر است، باید خصوصیتی داشته باشد که بشر در این گردآمدن احساس به ثمر رسیدن بکند.

ارسطو می‌گوید:

«کسی که فرد است، یا دَد³ است یا خدا» می‌گوید: «خدا فرد است؛ و در کنار خود به کسی احتیاج ندارد، چون بی‌نیاز محض است.» حیوان درنده یا دَد هم نمی‌خواهد چیزی بسازد که نیاز باشد موجود دیگری کنارش باشد. حالا از این دو که خارج بشویم، بشر است و نیازهایی که لازمه‌ی زندگی او است و این نیازها با شهرنشینی بشر حاصل می‌شود.⁴

تا حال به طور اختصار رسیدیم به این که ریشه‌ی تمدن، در نیازهای طبیعی بشر است، ولی این نیازها اگر در آن تمدن به نحو منطقی جواب داده نشود، آن تمدن می‌میرد، چون باید در آن اجتماع قوانین و روابطی بین بشر حاکم باشد که در عین قدرت نفی استعمار و استثمار،

2- به مقاله‌ی ششم اصول فلسفه و روش رئالیسم، بحث اصل استخدام و کتاب شریعت در آئینه‌ی معرفت از آیت‌الله‌جواد آملی، بحث «توحش طبیعی و تمدن فطری انسان» ص 402 رجوع شود.

3- دَد یعنی حیوان درنده.

4- به تاریخ فلسفه‌ی فردریک کاپلستون، ترجمه‌ی سیدجلال‌الدین مجتویی، جلد اول، قسمت دوم، ص 482 رجوع

جنبه‌های روحانی و تکاملی بشر را مدنظر قرار داده باشد و در ضمن منافع همه انسان‌ها را نیز در نظر گرفته باشد.

علت نیاز به قانون

فکر می‌کنم لازم است با تعمق بیشتر به فرمایش علامه‌ی طباطبایی «رحمة الله علیه» توجه شود. ایشان می‌فرمایند: حالا که بشر به حوائجش به‌طور کامل نمی‌رسد الا با تشکیل اجتماع، باید متوجه باشیم که بشر یک خاصیت دیگری هم دارد؛ و آن این که بشر بالطبع استخدام‌گر است، یعنی واقعاً بشر به‌طور طبیعی می‌خواهد بقیه را در استخدام خودش درآورد - آیت‌الله جوادی آملی «حفظه الله» در دفاع از نظر علامه‌ی طباطبایی «رحمة الله علیه» این حرف را این چنین تبیین می‌کند؛ می‌گویند یعنی ذات غریزی بشر استخدام‌گر است، نه ذات فطری‌اش - بنا به فرمایش علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» حالا که یک غریزه‌ای داریم به نام غریزه‌ی استخدام همدیگر، یا باید تمدن و جمعیت‌داشتن را کنار بگذاریم، یا این که غریزه‌ی «استخدام بقیه برای خود» را با قوانینی اصلاح کنیم.

علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» خصوصیات آن قوانین را طرح می‌کند و می‌گویند: در این که بشر جمعیت‌گراست و تمدن‌داشتن لازمه‌ی طبیعت او است و در این که بشر استخدام‌گر است، شکی نداریم. پس باید قوانینی داشته باشیم که مشکل دوم را رفع کند، نه این که ما از آن فرار بکنیم. می‌فرمایند: خصوصیات قوانینی که بتواند در عین جواب‌دادن به نیاز انسان به اجتماع، آفت استخدام‌گری را نداشته باشد، باید عبارت باشد از این که جنبه‌ی روحانی و تکاملی بشر را در نظر بگیرد.

در ادامه می‌فرمایند: این قوانین با چنین ابعادی فقط از طریق انبیاء ممکن است برای بشر آورده شود به تعبیر دیگر چنین قوانینی با خصوصیت مطرح‌شده در عهده‌ی خالق بشر است که همه‌ی ابعاد بشر را می‌شناسد. می‌گویند؛ اگر هدفی که بشر بر اساس آن، جامعه را تشکیل داده برآورده نشود، چون فلسفه‌ی وجودی آن جامعه دیگر از بین رفته است آن جامعه از بین می‌رود. مثلاً اگر انواع گناهان در جامعه شایع شد و به جای امنیت در کنار همدیگر، عدم امنیت نسبت به همدیگر شایع گشت، به جای این که غیبت نکنند تا در کنار همدیگر با آبرو بتوانند به سر ببرند، غیبت نسبت به همدیگر شایع گشت و به جای نکاح، زنا شایع شد و امنیت

ناموس از بین رفت، دیگر بقای چنین جامعه‌ای مختل می‌شود. به گفته‌ی علامه طباطبایی «رحمة الله علیه»: بشر می‌خواهد از اجتماع خود بهره ببرد، اگر هدفی که بشر براساس آن هدف، جامعه را ساخته است برآورده نشود، افراد چنین جامعه‌ای نمی‌توانند از جامعه‌شان استفاده کنند، در نتیجه چنین جامعه‌ای عملاً مضمحل می‌شود.

قدسی بودن قانون، لازمه‌ی عمل به آن

تا حال در یک جمع‌بندی به این نکات رسیدیم که اولاً؛ برای تکامل استعدادهای بشری، به جامعه نیاز هست. ثانیاً؛ اگر جامعه با قوانین خاصی اداره نشود، آن اجتماع به نیاز بشر به جامعه جواب نمی‌دهد. ثالثاً اگر خدای بشر آن قوانین را تعیین فرماید، بشر می‌تواند به کمک آن قوانین به آنچه که از طریق جامعه دنبال می‌کند، دست یابد، و لذا بشر می‌تواند به قوانین الهی عمل کند و به نتیجه برسد.

اگر همان حرف‌هایی را که خدا فرموده است شخصی مثل «کانت» بزند، مشکل حل نمی‌شود، چون قوانین الهی علاوه بر صحیح بودن، با وجه قدسی خود جنبه‌های فطری اطاعت از معبود را نیز در ما به کار می‌گیرد و در چنین فضایی جامعه را به مقصد و مطلوب مورد نیازش می‌رساند. در حالی که اگر تمام حرف‌هایی را که پیغمبران می‌زنند کانت بگوید، نتیجه حاصل نمی‌شود، چون جنبه‌ی قداست قوانین که بعد اطاعت از معبود را تغذیه می‌کند در آنها نیست. به همین جهت هم حرف‌های کانت با این که از جهات بسیاری ارزشمند بود ولی نتوانست اروپا را اداره کند.

همانطور که عرض شد کانت از یک جهت پیغمبر اروپا است؛ حرف‌های بسیار خوبی دارد، شما هم از خواندن کتاب‌های او لذت می‌برید. اما چون این حرف‌ها آسمانی نیست، و خودش هم ادعا ندارد که حرف‌هایش آسمانی است، نتوانست حتی آن اندازه که انتظار می‌رفت در غرب نقش ایفاء کند. و به همین جهت می‌بینیم بشر اروپایی حرف‌های خوبی از کانت دارد ولی نتیجه‌ی آن حرف‌ها جامعه‌ای شد که برای انسان غربی غیر قابل پذیرش است. این نتیجه، نتیجه‌ای نیست که فقط ما مدعی آن باشیم؛ خود غرب بیشتر از ما مدعی مطلوب

نبودن آن چیزی است که به آن رسیده است، منتها بشر غربی فکر می کند راه دیگری نیست و لذا به وضع موجود تن داده است.

وقتی روشن شد قوانینی باید جامعه را مدیریت کند که اولاً؛ همه‌ی ابعاد بشر را جواب دهد. ثانیاً؛ از آسمان آمده باشد و دارای جنبه‌ی قدسی باشد. باید بر روی این نکته‌ی اخیر تأمل کرد، زیرا اگر خود شما هم بپذیرید حرف‌هایی که کانت گفته حرف‌های خوبی است مقید نیستید به آن‌ها عمل کنید! چون شما را از نظر سرشت و فطرت آنچنان ساخته‌اند که به صرف خوب بودن حرف‌ها به آن عمل نمائید، شما را آنچنان ساخته‌اند که به حرف آسمانی که در عین خوب بودن، قدسی است، وفادار بمانید و در چنین حالتی است که احساس به ثمر رسیدن می کنید. تجربه کرده‌اید حتی اگر مردم حرف‌های غیرمنطقی خرافی را تصور کنند از طرف خدا و پیغمبر صادر شده به آن‌ها عمل می کنند، چون در دل عمل خرافی یک و همی هست که این‌ها را خدا و پیغمبر گفته‌اند لذا با این که با عقل تطبیق نمی کند ولی چون حس می کنند با عمل به آن‌ها به بعد اطاعت از معبود جواب داده‌اند، عمل می کنند. ولی حرف‌های کانت را با این که عقل غربی بسیاری از آن‌ها را منطقی می داند و مردم به آن احترام می گذارند به آن‌ها عمل نمی کنند. بر همین اساس بر آسمانی بودن قوانین تأکید می کنم. البته غیرممکن است حرف و سخنی آسمانی باشد و منطقی نباشد، عرض بنده آن است که با فرض منطقی بودن یک سخن و یک دستور چنانچه قدسی نباشد، ضمانت اجرا و بقا ندارد.

این مقدمات را به این جهت عرض کردم که روشن شود فرمایش علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» کاملاً درست است که می فرمایند ما برای جواب گویی به حوائجمان نیاز داریم اجتماعی زندگی کنیم. از طرفی غریزه‌ی سودجویی از همدیگر را نمی شود تماماً از بشر گرفت، ولی می شود قوانینی آورد که آن قوانین به جهت خصوصیات خاصش، از جمله جواب دادن به ابعاد روحانی انسان، این مشکل را حل کند، تا بشر از آن طریق از برکات زندگی اجتماعی محروم نشود. این که می فرمایند: چنین قوانینی در حد خالق بشر است، از دو جهت مورد توجه است؛ یکی از جهت همه‌جانبه بودن آن و این که موسمی و موقت نیست و دیگر به جهت آن که خالق انسان‌ها آن را آورده و در نتیجه در عین این که بشر مطمئن است این قوانین تمام ابعاد انسان را جواب می دهد و تغذیه می کند، متوجه قدسی بودن آن‌ها می باشد و با عمل به آن‌ها با

خالق خود در ارتباط خواهد بود و دستورات خالق خود را انجام می‌دهد. چنین تعاملی با قوانین الهی همان چیزی است که تمدن ایده‌آل را مدّ نظر ما قرار می‌دهد و تا حال هم در بعضی از مقاطع تاریخ شاهد زیبایی‌هایی از تمدن بشری در این راستا بوده‌ایم.

سؤال: آیا منظور شما از این که فرمودید: «کانت پیامبر اروپاست اما نتوانست مردم غرب را نجات دهد»، این است که «حرف‌های کانت درست است و برای مردم غرب نجات‌دهنده است، اما چون مردم غرب به آن حرف‌ها عمل نکردند به این روز افتادند.»؟

جواب: عرض بنده آن است که اگر غرب به دستورات کانت عمل کرده بود به چنین بحرانی که امروز گرفتار آن شده است، دچار نمی‌شد، ولی چون پایگاه اندیشه‌ی کانت، بشری است نه الهی، مردم آن حرف‌ها را برای رسیدن به یک زندگی تضمین شده نمی‌توانند بپذیرند. هر چند آن حرف‌ها را از نظر عقلی قبول دارند. انصافاً اگر مردم اروپا با حرف‌های کانت زندگی کنند زندگی و رفتارشان خیلی بهتر از این می‌شود که فعلاً هست اما نمی‌توانند، چون این حرف‌ها را یک «آدم» زده است. بشر در زندگی‌اش به مقدسات نیازمند است. حالا این که آیا حرف‌های کانت نقص دارد یا نه، مسلم نقص دارد، ولی نقص اصلی آن حرف‌ها برای عمل کردن، در رابطه با آسمانی نبودن آنهاست. این نکته را فراموش نکنید که پایه‌گذاران غرب امید داشتند با افکار کانت بهشت موعودی را که پیامبران وعده داده بودند، بر روی زمین بنا کنند، چون چنین استعدادی را در افکار کانت می‌دیدند، ولی چرا نشد؟ جا دارد که بر روی این موضوع مفصلاً بحث شود، اما این حداقل بحث را جدی بگیرید تا ان شاء الله به یک تحلیل خوبی برسید. حرف‌هایی که کانت در رابطه با اخلاق زده - خارج از مبانی سخنش - جدا از حرف‌های پیغمبران نیست اما متأسفانه نیامد از پایگاهی که انبیاء با بشر سخن گفتند با مردم سخن بگویند و حرف‌های پیامبران را به بشر گوشزد کند، بلکه آن حرف‌ها را تحت عنوان یک فلسفه در دستگاه عقلی خودش آورد و ارائه داد. همان‌طور که می‌دانید، کانت گفت: یک عقل نظری و یک عقل عملی داریم، عقل نظری را رد کرد و عقل عملی را پذیرفت، او در اثبات نظر خود کار کرده است و برای خودش به عنوان یک فیلسوف، فیلسوف بزرگی است. بعد آمد گفت: همان‌طور که احکام بدیهی نظری داریم که خود آنها نظری و فکری نیستند - مثل امتناع اجتماع نقیضین - یک تعداد احکام بدیهی عملی داریم که عقل، آنها را درک می‌کند - مثل

خوب بودن عدالت- و انسان باید بدون هیچ گونه استدلال عقلی، متوجه وجدان اخلاقی خودش شود و از آن دستور بگیرد و عمل کند⁵ و آن قدر نظر خود را جذاب بیان کرد که مردم اروپا گفتند با عمل به این حرف‌ها به تمام آرمان‌هایمان می‌رسیم. حالا ممکن است بگوییم پیغمبران هم که ما را متوجه فطرت خود کرده‌اند، پس حرف کانت تا حدی شبیه همان حرف‌هاست. ولی در حال حاضر اندیشمندان غربی پشیمان‌اند که چرا به راهنمایی‌های پیغمبران پشت کردند و نهضت بازخوانی قرون وسطی در حال شکل‌گیری است، چون متوجه شده‌اند با پیروی از امثال کانت، آن طلبِ قدسی که در احکام و دستورات کانت انتظار داشتند برآورده نشد. فعلاً نتیجه‌اش این شد که به همه چیز پشت کرده‌اند. الآن از این که به حرف‌های کانت عمل نمی‌کنند، پشیمان نیستند، کانت را هم فراموش کرده‌اند، امروز در دانشگاه‌های ما بیشتر از دانشگاه‌های غرب از کانت سخن گفته می‌شود. می‌خواهم از نقل این حادثه‌ی تاریخی نتیجه بگیریم که؛ بشر برای جامعه و تمدنش قوانینی را می‌خواهد که علاوه بر این که آن قوانین، باید همه‌ی ابعاد بشر را جواب دهد، باید جنبه‌ی معنوی و آسمانی داشته باشد، چون چنین طلبی، ریشه در سرشت انسان دارد. شما هم همین‌طوری هستید، به همین جهت آدم با این که با عقل و استدلال می‌فهمد، مثلاً اجزاء تسیبجات حضرت زهرا (چه معانی بزرگی دارد ولی سعی می‌کند تعداد اذکار را هم رعایت کند، چون علاوه بر جنبه‌ی عقلی آن، می‌خواهد جنبه‌ی قدسی آن نیز رعایت شود.

طلب فطریِ قدسی بودن اعمال را، نه تنها دستورات کانت بلکه هیچ فکر بشری جواب نمی‌دهد و به همین جهت شما امروز با اروپا و آمریکای این چنینی روبه‌روید. این‌ها حکایت از آن دارد که ما قانونی می‌خواهیم که هم قدسی باشد و راه اُنس انسان‌ها با خدا را فراهم کند و هم متوجه هدایت همه‌ی ابعاد انسان به سوی سعادت باشد. و این تأکیدی است که باید بر آن ماند. شاید بتوان گفت علت اصلی سقوط غرب، علاوه بر نقص‌هایی که در نگاهش به عالم و آدم دارد، همین قدسی نبودن قوانین و قدسی‌زدایی قوانین آن است. تا حدی که عده‌ای

5- برای بررسی کامل نظرات کانت به بحث کانت در کتاب‌های «سیر حکمت در اروپا» از محمد علی فروغی، «فلسفه‌ی اخلاق» از شهید مطهری، و «فلسفه‌ی اخلاق» از آیت‌الله مصباح، و «نظر به معرفت در فلسفه‌ی کانت» از یوستوس هارتاک، ترجمه‌ی دکتر غلامعلی حداد عادل رجوع کنید.

موضوع «نیاز به علم مقدس» را در نجات از ظلمات غرب به میان کشیده‌اند. معتقدین حکمت خالده حرف‌شان همین است که چون غرب خواست بی‌ارتباط با عالم قدس زندگی کند، شکست خورد، زیرا هیچ تمدنی بدون ارتباط با عالم قدس نمی‌تواند پایدار بماند و جواب‌گوی نیازهای اصیل بشر شود.

فرار از تکنیک، راه چاره نیست

برای این که مقدمات گفته شده درست نتیجه بدهد و ما را به تفریط نکشاند، لازم است این نکته عرض شود که امروزه عده‌ای وقتی از غرب سرخورده می‌شوند زندگی خود را از آن تمدن به کلی جدا می‌نمایند و مثل مهاتماگانندی دهکده «ترانس‌وال» ایجاد می‌کنند. تازه گاندی آن وقتی که تمدن غرب در طراوت خودش بود نتوانست آن را بپذیرد، آن وقتی که غربیان مدعی بودند به بهشتی که پیامبران وعده داده‌اند رسیده‌اند. اگر امثال مهندس مهدی بازرگان مجذوب غرب شدند چون این‌ها غرب را در دوره‌ی طراوتش دیده‌اند. ولی تعمق نکردند که این طراوت، یک ظهور زودگذر است، آن طور که درست همان زمان امثال رنه گنون زودگذر بودن غرب را می‌بیند و کتاب «بحران دنیای متجدد» را می‌نویسد. گاندی با توجهی که نسبت به ضعف‌های تمدن غرب داشت از آن عقب‌می‌کشد و می‌خواهد به کلی از آن فاصله بگیرد؟ چون متوجه‌ی نیاز بشر به تمدن نیست. او راه برخورد درست با آن نیاز را پیشه نکرد. همان‌طور که می‌دانید، در حال حاضر هم در دنیا افرادی هستند که دهکده‌های کوچک خانوادگی می‌سازند و دنبال کار خودشان می‌روند و با تمدن غربی قهرمی‌کنند. این‌ها حتماً شکست می‌خورند، چون ذات بشر تمدن‌گراست و لذا اگر به اجتماع بشری پشت کردیم به ابعادی از کمالات خود پشت کرده‌ایم. باید تمدن غربی را عوض کرد، باید تمدنی را به صحنه آورد که حوائج بشر را که در راستای اجتماع برآورده می‌شود، جواب‌گو باشد.

دوباره به جمله‌ی علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» برگردید که می‌فرماید؛ حالا که تمدن داشتن ذاتی طبع بشر است، پس ما نباید از تمدن دست برداریم، باید ببینیم چه می‌شود که آنچه را بشر از یک تمدن نیاز دارد به دست نمی‌آورد. اگر این نکته با دقت مورد بررسی قرار گرفت، تحلیل‌تان درست درمی‌آید؛ که چرا عده‌ای امروز، چه در آمریکا چه در اروپا، به دهکده‌های

خانوادگی که به این تمدن پشت کرده، پناه می‌برند؟ اینقدر هم عقب‌نشینی می‌کنند که از هیچ چیز این تمدن استفاده نمی‌نمایند! در حدی که گویا به تمدنی نیاز ندارند. این‌ها اشتباه کردند، چون فکر کردند می‌توانند بی‌تمدن زندگی کنند. درست است که این‌ها در حال حاضر به تمدنی برخوردده‌اند که به نیازهای آن‌ها جواب نمی‌دهد، ولی راه مقابله با آن این بود که بفهمند ضعف تمدن غربی در چیست نه این که خود را از هر گونه اجتماعی جدا کنند، علتش هم آن است که فکر نمی‌کنند امکان وجود تمدنی که بتواند بشر را نجات بدهد، هست. چند نفر در یک گوشه به حالت انزوا زندگی کنند یک کار است و به کمک رهنمودهای انبیاء تمدنی را پایه‌ریزی نمودن که جواب همه‌ی حوائج بشر را بدهد؛ یک کار دیگر است. این که چند نفر خود را از جامعه جدا کنند و جامعه‌ای ابتدایی تشکیل دهند، تمدن‌سازی نیست، این‌ها خودشان را هیچ و پوچ می‌کنند و کارشان ادامه نمی‌یابد، همچنان که هند گاندی در این راستا کار گاندی را دنبال نکرد و امروزه هندوستان با تمام تلاش می‌خواهد به ژاپن و آمریکا برسد.

هر تمدنی، فرهنگ و ابزار مخصوص به خود را می‌سازد

سؤال: منشأ یک تمدن چیست؟ آیا منشأ یک تمدن، تنها فرهنگ است و یا تا آن فرهنگ

به ساختن علم و ابزارهای هماهنگ با اهداف آن تمدن دست نزنند، تمدن نام نمی‌گیرد؟

جواب: همان‌طور که تا حدی بحث شد؛ هر تمدنی بر این اساس به وجود آمده که انسان‌ها بتوانند براساس فکر و برنامه‌ای در کنار همدیگر، زندگی راحت‌تری تشکیل بدهند و در رسیدن به کمالات مطلوبی که برای خود ترسیم کرده‌اند احساس خلأ نکنند و مسلم برای رسیدن به اهداف مورد نظر، کار آن تمدن به ساختن ابزار مورد نیازش کشیده می‌شود و ابزار مورد نیازش را می‌سازد، بر این اساس باید گفت: ابزارسازی جزء لاینفک هر تمدنی است و هر تمدنی براساس اهدافی که برای خود تعریف کرده ابزار مناسب زندگی مردم خود را طراحی می‌کند. در ابتدا تأکید باید کرد که اگر در جامعه قوانین صحیح الهی در میان نباشد زندگی به نتیجه نمی‌رسد، ولی باید توجه داشت که قوانین الهی به نوعی از زندگی اشاره دارد که برای تحقق آن باید روابط خاصی بین انسان‌ها حاکم شود و بالتبع ابزارهای مخصوص آن زندگی ساخته می‌شود، همان‌طور که غرب ابزار خاص مورد نظرش را ساخت، ولی چون نوع

زندگی که دنبال می‌کرد غلط بود، درست وقتی که ابزارها به فعلیت رسیدند و توانست صورت ظاهری آن زندگی آرمانی را محقق کند، با چیزی روبه‌رو شد که آن را نمی‌خواست، ابزارها و تکنیک پیشرفته اهداف آن زندگی را فعلیت بخشیدند ولی چون آن زندگی جواب‌گوی همه ابعاد بشر نبود، در اوج تکامل ابزارها، بشر غربی با بن‌بست روبه‌رو شد.

فرهنگ؛ آداب و رسومی است که انسان‌ها برای اهدافی که دنبال می‌کنند برای خود تدوین کرده‌اند، مثلاً همین که «چرا باید پشت چراغ‌خطر توقف کرد یا چرا باید از طرف راست جاده حرکت کرد و چرا باید به دیگران سلام کرد؟» این‌ها فرهنگی است که تمدن در درون خود ساخته است و در همین راستا تکنیک مورد نظر خود را نیز می‌سازد. حال می‌خواهیم بگوییم اگر فرهنگ، ریشه در معنویت و عبودیت نداشته باشد تا نفس اماره را کنترل کند، ابزارهایی هم که می‌سازد، ابزارهایی در جهت ارضای نفس اماره است. آن چه باید با دقت دنبال شود این نکته است که هر تمدنی ابزار مخصوص به خودش را می‌سازد تا به اهدافی که برای خود تعریف کرده برسد.

این که بزرگان ما در گذشته، عالم دینی داشته‌اند و زندگی مخصوص به عالم خودشان را با همه‌ی ابزارهای لازم‌ش ساخته‌اند، نکته‌ی قابل توجهی است، آن‌ها عالمشان بر اساس آن تمدنی بوده است که پذیرفته بودند و بر اساس همان تمدن و بر اساس همان عالم نوع زندگی و وسایل آن را ساخته‌اند، به قدری آن عالم به فطرت انسان نزدیک است که با این همه پیشرفت تکنیکی هنوز عالم آن‌ها برای ما بسیار مطلوب است ولی عالمی که فرهنگ مدرنیته آورده برایمان قابل پذیرش نیست؟! علتش آن است که عالم آن‌ها متذکر عالم قدس است، چیزی که هر کس در فطرت خود طالب آن است. ما امروز گرفتار تمدنی هستیم که حجاب عالم قدس و عالم معهود ماست و لذا به عمق جانمان که توجّه کنیم از این تمدن متنفریم، هر چند جوابگوی نفس اماره‌ی ماست و از این جهت از آن خوشمان می‌آید.

تمدن یا انزوا

سؤال: آیا ما در تمدنی که می‌خواهیم بسازیم، احتیاج به ابزار داریم یا این که اگر جامعه کامل شده باشد، دیگر احتیاجی به ابزار ندارد؟

جواب: ما تا در دنیا زندگی می‌کنیم حتماً به ابزار نیاز داریم. ما از طریق اسلام می‌خواهیم تمدن بسازیم، صوفی‌گری که نمی‌خواهیم راه بیندازیم. «تمدن اسلامی» یعنی نوعی از زندگی که انسان‌ها بتوانند به تمام ابعاد مادی و معنوی خود به کامل‌ترین شکل جواب دهند، آری؛ در این زندگی، بعضی‌ها ممکن است به افق‌هایی برسند که نسبت به بقیه‌ی افراد به حداقل ابزار نیاز داشته باشند، اما عموم مردم را نمی‌توان در این حیطة قرار داد. اسلام بستری کلی می‌سازد تا هر کس مطابق استعدادهایش بتواند نوع زندگی الهی و انسانی خود را انتخاب کند. در این تمدن مشروب‌فروشی نیست، ابزارهای پوچ و محرک نفس‌آماره نیست، ولی شرایط برای زندگی در روی زمین فراهم است، حالا شما چقدر از ابزارهای زندگی دنیایی می‌خواهید استفاده کنید به‌عهدی خودتان است. پس تمدنی که نتواند در راستای اهداف خود ابزار مناسب بسازد تمدن به حساب نمی‌آید. هر چند در دل همین تمدنی که ابزارهای انسانی را برای رفع حوائج منطقی بشر می‌سازد افرادی هم خواهید داشت که طی‌الأرض کنند و کمترین استفاده را از ابزارها بنمایند. ولی وظیفه‌ی نظام اسلامی است که برای همه‌ی مردم تمدن خود را با لوازم مربوطه‌اش شکل دهد هرچند وقتی بستر رشد یقین فراهم شد انسان‌ها کم‌تر گرفتار ابزار هستند که بعداً به آن می‌پردازیم.

مسلمانان در گذشته شهر و کوچه‌ای می‌ساختند که عالم دینی‌شان را حفظ کنند، آرامشی را که نیاز داشتند حتی در ساختن کوچه‌های خود حفظ می‌کردند و شما امروز با عبور از کوچه‌های قدیمی آن آرامش را لمس می‌کنید. مهم این بود که می‌دانستند چه می‌خواهند و بر آن اساس زندگی خود را شکل می‌دادند. البته این یک مثال بود، من واقعاً نمی‌دانم فردا ما چه نوع کوچه و گذرگاه‌هایی می‌سازیم، ولی می‌دانم که روی هم رفته به گذشته بر نمی‌گردیم و بر آنچه هم که الان هست، نمی‌مانیم.

سؤال: همان‌طور که اشاره کردید؛ در مباحث عرفانی بحث می‌شود که انسان در سیر تکاملی خود می‌تواند به جایی برسد که از ابزارها استفاده نکند و با یقین خود مایحتاج خود را پدید آورد و یا مثل حضرت عیسی ♦ بدون نیاز به کشتی و قایق بر روی آب حرکت کند، آیا انسان‌هایی هستند که دیگر نیازی به ابزار و در نتیجه تمدن نداشته باشند؟

جواب: همان‌طور که عرض شد در دل تمدن اسلامی افرادی می‌توانند به کمالات خاصی برسند که دیگر فوق ابزارها اراده کنند ولی؛ نه عموم مردم می‌توانند به این مقامات برسند و نه خود این‌ها همیشه و در همهٔ امور خود این چنین زندگی می‌کنند. اینجا باز هم حرف ارسطو سر جای خودش هست که گفت: هر که فرد است، یا خداست یا دَد است. این چنین آدمی که شما می‌گویید: دیگر خیلی خدایی شده است. اما باز هم نمی‌توان گفت: «ابزار نمی‌خواهد»، بهتر است بگوییم: حداقل ابزار را می‌خواهد؛ آخرش شما بدن دارید، غذا می‌خواهید، لوازم تهیه‌ی غذا نیاز دارید، حتی حضرت مریم (ع) هم که در مرحله‌ای از زندگی، از میوه‌های بهشتی استفاده می‌کردند، همه‌ی زندگی‌شان این‌طور نبود، بالاخره باید خودشان بروند برای خودشان غذا تهیه کنند.

رمز بقاء تمدن‌ها

سؤال: باز این موضوع مطرح است که کدام‌یک از فرهنگ‌ها می‌توانند منشأ تمدن واقع

شوند؟

جواب: عمده‌ی بحث ما در جواب این سؤال نهفته است، تا حالا بحث این بود که هر بشری در کنار بشر دیگر به هر حال تمدنی را شکل می‌دهد، پس هر بشری و با هر فرهنگی دست به تدوین تمدنی می‌زند، منتها اگر آن تمدن مبتنی بر قوانین آسمانی باشد، جواب‌گوی انگیزه‌های اصیل همان بشری است که تمدن را ساخته است. ولی اگر آن تمدن جواب نیازهای اصیل بشر را ندهد، و آن بشر احساس کرد تمدنی که بدان وابسته است توانایی لازم را ندارد دیگر به حفظ آداب آن وفادار نمی‌ماند و در نتیجه آن تمدن سقوط می‌کند.

تمدن‌ها در دو حالت جواب نیازهای بشر را نمی‌دهند: یک حالت مثل فرهنگ حضرت موسی ♦ است که در زمان حضرت عیسی ♦ جواب نمی‌دهد، و مثل تمدن حضرت عیسی ♦ است که در زمان حضرت محمد (ص) جواب نمی‌دهد که این طبیعی است، چون هر دینی که می‌آید نقص‌هایی را که مرور زمان برای تمدن دینی قبلی به‌وجود می‌آورد تکمیل می‌کند. پس در واقع باید گفت: دین بعدی می‌آید تا دین قبلی را کامل کند و به معنی واقعی، سقوطی در کار نیست. اما یک حالت، حالت تمدنی است که از بنیاد بر اساس چپاول و ارضاء

نفس اماره بنا گذاشته شده است، چیزی نمی‌گذرد که نشانه‌های سقوط این تمدن ظاهر می‌شود. چون اولاً؛ انسان‌ها بر اساس طبع اجتماعی خود برای کمال برتر، در کنار همدیگر قرار گرفته‌اند، ثانیاً؛ در دل این اجتماع، به جهت تزامم منافع، غریزه‌ی سودجویی انسان به طور طبیعی تحریک می‌شود که نمونه‌ی آن فرعون است که مظهر همان غریزه‌ی سودجویی است. پس محال است تمدنی تشکیل بشود و فرعون و فرعونیت در آن به صحنه نیاید. مگر این که پیامبری از طرف خدا بیاید و آن غریزه را جهت دهد. یعنی در هر تمدنی بعد از این که تشکیل شد، به طور طبیعی، به جهت تزامم منافی که در اجتماع پیش می‌آید، غریزه‌ی سودجویی ظاهر می‌شود، در کنار چنین مسئله‌ای است که باید با نور وحی، غریزه‌ی سودجویی را کنترل کرد و جهت داد. حال اگر جامعه از رهنمودهای وحی استفاده کرد تمدنی می‌سازد که موجب شکوفایی ابعاد انسانی می‌شود و تا زمانی که بر دستورات الهی سر می‌سپارد، به حیات درخشان خود ادامه می‌دهد، ولی اگر از تبعیت دین خدا سرباز زد، زمینه‌ی سقوط خود را فراهم می‌کند، چرا که بعداً روشن خواهد شد عامل بقاء کثرت، وحدت است و وحدت حقیقی خداوند است و لذا تا از طریق اجرای حکم خدا، حضور احد در کثرت جاری است، آن کثرت در انسجام و بقاء است، ولی چنانچه ارتباط کثرت از وحدت منقطع شد، آن کثرت رو به اضمحلال می‌گذارد.

ما در طول تاریخ همواره دو نوع تمدن داشته‌ایم: یکی تمدن‌های فرعونی که در مقابل انبیاء می‌ایستادند و یکی هم تمدن‌های انبیاء الهی. تمدن‌های فرعونی همواره در مسیر خود با بی‌ثمری روبه‌رو می‌شوند و در نتیجه سقوط می‌کنند. به تعبیر قرآن: «وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^۶ یعنی نشان دادیم به فرعون و هامان و لشکریانش آن چیزی را که از آن فرار می‌کردند. که همان نابودی و اضمحلال آن‌ها بود. اما تمدن‌های انبیاء روز به روز کامل می‌شوند. دوباره به معنی حرف علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» برگردید که وقتی تمدنی غیر الهی شد، همان اجتماعی که جمعی از انسان‌ها در کنار هم آمده‌اند تا نیازهایشان را بهتر برآورده کنند، ضدّ خودشان می‌شود؛ نه تنها دیگر نیاز انسان‌ها در آن اجتماع برآورده

نخواهد شد بلکه مانع یک زندگی طبیعی می گردد و به همین جهت آن تمدن حتماً سقوط می کند. اما یک وقت تمدنی نیازها را برآورده می کند ولی جوابگوی نیازهای جدید نمی باشد، این تمدن با آمدن پیامبر بعدی، یا به کمک رهنمودهای امام معصوم، کامل می شود، به همین جهت هم می گویند فعالیت های تمدن هر کدام از انبیاء، برای پیامبر بعدی مقدمه محسوب می شود.

پس جواب سؤال کلی تان که «چه فکر و فلسفه ای می تواند منشأ تمدن قرار بگیرد؟» این است که هر فکر و فلسفه ای می تواند منشأ تمدن بشود اما فکر و فرهنگی که بتواند به کنترل غریزه ی سودجویی بشر جواب بدهد، این فکر و فرهنگ منشأ تمدنی می شود که برای افراد جامعه مفید است و سرنوشت آن هلاکت بار نخواهد بود.

توجه پیش از حد به خیال؛ علت جهانی شدن تمدن غرب

سؤال: شدت نفوذ یک تمدن به چه عواملی بستگی دارد؟

جواب: پاسخ به این سؤال بحث قبلی را کامل می کند. عرض شد؛ هر تمدنی به نحوی نیازهای بشر را جواب می دهد اما نیازهای بشر متفاوت است و در همین راستا تمدن ها نیز متفاوت اند. ممکن است یک تمدن صرفاً نیازهای وهمی و خیالی بشر را جواب دهد، تمدن دیگری در عین جواب گویی به نیازهای خیالی انسان ها جواب گوی نیازهای عقلی آنها نیز باشد. تمدن دیگری نیازهای حسی و خیالی و عقلی و قلبی بشر را جواب دهد، پس ملاحظه می فرمائید که تفاوت تمدن ها در چیست، حال این که می گویند «نفوذ تمدن ها به چیست؟» در جواب باید عرض کنم نفوذ در کدام بُعد از ابعاد بشر مورد سؤال است، آری؛ تمدنی که فقط نیازهای وهمی و خیالی بشر را جواب بدهد، در ابتدای امر نفوذش بسیار زیاد است، ولی بشری را می پروراند که خیال زده است. به عبارت دیگر این تمدن جواب گوی بشری است که طلبش در حد هوس و خیال است. این که تمدن غرب این چنین همه گیر شده، ریشه اش در مخاطب قرار دادن بشری است که خیال زده و هوس زده است، مخاطب تمدن غربی، بشر خیال زده است و چنین بشری را می پروراند. شما در دانشگاه ها هم که نگاه کنید: دو نوع آدم هست: بعضی گروه ها شعارهایی برای جذب دانشجویان می دهند که جنبه ی وجه وهم و خیال آنها را

تحریک می‌کند و یکی از راه‌های نفوذ وسیع و سریع در افراد تحریک و هم و خیال انسان‌هاست برای جواب‌گویی به هوس آن‌ها. و بعضی از گروه‌ها شعارهایی که برای جذب دانشجویان می‌دهند جنبه‌ی فطری و عقلی آن‌ها را متذکر می‌شوند. ممکن است عده‌ی زیادی جذب این گروه‌ها نشوند، ولی آن‌هایی که می‌آیند می‌مانند و هر کدام برای خود نقش آفرین می‌شوند.

فرهنگ مدرنیته اولاً: با و هم شکل گرفت. ثانیاً: با و هم و هوس انسان‌ها روبه‌رو می‌شود و تماماً تلاش کرد انسان‌ها را در همین و هم و هوس پیوراند. علت احساس خطری هم که نسبت به جمهوری اسلامی دارد این است که جمهوری اسلامی فرهنگی را به میدان آورده که با رهنمودهای آن، دیگر و هم و هوس انسان‌ها در میدان زندگی آن‌ها فعال نیست، در این صورت، غرب نه تنها نفوذش را از دست می‌دهد بلکه چون حبابی می‌ترکد. از خودتان نمی‌پرسید: چرا فرهنگ مدرنیته با هر گونه تفکر دینی و حکمت اصیل در تضاد است، هدیه‌ی فرهنگ غربی به ملت ایران این است که ما برای نجات مردم ایران کاری می‌کنیم که رادیو آزادی در طول 24 ساعت از مرکز لوس آنجلس موسیقی پخش کند! پیام بوش در روز افتتاح رادیو آزادی این بود که: جوان‌های عزیز ایران! ما برای این که شما خیلی خوش باشید و از دست ملاها آزاد باشید، دستور داده‌ایم که موسیقی بیشتری را به برنامه‌ها اضافه کنند. این تمدن برای بقای خودش باید بتواند با و هم و خیالات انسان‌ها حرف بزند، بنابراین باید تمام زمینه‌های پرورش و هم و خیال را فراهم کند.

چون انسان‌ها در ابتدای شخصیت خود - قبل از این که خود را به تربیت عقلی وارد کنند - بیشتر با خیالات خود زندگی می‌کنند، فرهنگی که با خیالات انسان‌ها با آن‌ها سخن می‌گوید با اندک سرمایه‌ای می‌تواند آن فرهنگ را در سطح گسترده‌ای در بین جوامع بشری رشد دهد، از طرفی در دوره‌ی جوانی است که خیالات انسان خیلی سریع تحریک می‌شود، این است که این تمدن بیشتر با جوان‌ها حرف می‌زند و آن‌ها را تحریک می‌کند. البته جوانی که در دوره جوانی در خیال خود متوقف شد، عملاً تا آخر در همان خیال می‌ماند و لذا وقتی پیر شد باز تحت تأثیر فرهنگ غرب است، چون این فرهنگ امکان خروج از خیالات را به کسی نمی‌دهد.

نکته‌ای که هست، این که این تمدن برای بقای خود دائماً در حال تلاش است چون خیال، پایدار نیست و لذا برای نگهداری‌اش باید انرژی زیادی صرف کند، و این امکان ندارد و لذا است که می‌گوییم در پیشانی این تمدن مهر هلاکت و بی‌ثمری خورده است. البته موضوع اخیر جای بحث بیشتر دارد، ما خواستیم جواب آن قسمت از سؤال شما را بدهیم که چرا فرهنگ غرب نفوذش سریع است.

سؤال: شما فرمودید که غرب تنها به نیازهای خیالی انسان‌ها را جواب می‌دهد، ولی این طور که معلوم است غرب به نیازهای حسی انسان‌ها نیز خیلی خوب جواب می‌دهد!

جواب: در فلسفه‌ی اسلامی ما معتقدیم که حسّ تنها نداریم؛ چون در واقع حقیقت حس در خیال است که ارضاء می‌شود اگر از یک منظره‌ی زیبا لذت می‌برید به جهت صورت خیالی‌ای است که در شما ایجاد می‌شود. اندیشمندان منتقد غرب سخنانشان آن است که غرب از اوّل بر مبنای «وهم» بنا شده است که در کتاب «مدرنیته و توهم» نکاتی در این رابطه مطرح شد و دلایل این حرف ارائه گردید، پس در واقع تمدن حسی یعنی تمدن خیالی و وهمی.

تفاوت تمدن فراعنه با تمدن غرب

سؤال: می‌دانیم که ظاهراً این طور که تحقیقات نشان می‌دهد تمدن فراعنه یکی از قوی‌ترین تمدن‌های دنیا بوده است و حتی تمدن غرب امروز هم نتوانسته در داشتن تکنیک و ابزار با آن برابری کند، با این همه احساس می‌شود آن تمدن نتوانسته دنیا را در بر گیرد. پس معلوم می‌شود که گستره‌ی یک تمدن را فقط قدرت تکنیکی آن تمدن تعیین نمی‌کند. و سؤال ما به طور مشخص از شما این است که گستره‌ی نفوذ یک تمدن به چه عواملی بستگی دارد؟

جواب: نکته‌ی خوبی را به میان کشیدید؛ تا آنجا که بنده می‌دانم، از جمله علّت جهان‌گیر نشدن تمدن فراعنه، استفاده از «خوف» بود. قوه‌ی «وهمیه» بُعدی به نام «خوف» دارد، که رضاخان هم از همین بُعد می‌خواست برای ادامه‌ی حکومت خود استفاده کند. فراعنه عقل و تکنیک را با خوف به وسط آوردند؛ حتماً شنیده‌اید: فراعنه مخالفان خود را چهارمیخ

می کرده‌اند، تعبیر قرآن این است که: «و فرعون ذی الأوتاد»^۷ یعنی؛ و سوگند به فرعون صاحب میخ‌ها. فرعون حتی همسرش جناب آسیه را هم چهارمیخ کرد! یعنی حکومتی بود که با خوف و رعب و ترس می‌خواست خودش را نگه دارد. اما غرب با هوس می‌خواهد خودش را نگه دارد.

مستحضر باشید که یک بُعدِ وهم؛ هوس، و بُعد دیگرش خوف و بُعد دیگرش، طمع است. تمام این‌ها در تمدن غرب هست - چون غرب، تمامیتِ نفسِ اماره است - اما تا جایی که ممکن است از تحریکِ هوس استفاده می‌کنند تا راحت‌تر با انسان‌ها یگانه شود و انسان‌های هوس‌زده آن تمدن را آینده‌ی جوابگویی به خودشان ببینند. هر چند اخیراً به جهت بیداری ملت‌ها مجبور شده‌اند از خوف‌شان به طور علنی‌تر استفاده کنند و خصوصاً در کشورهای اسلامی با خوف‌شان دارند به میدان می‌آیند. چون روی هم رفته جوانان مسلمان به اندازه‌ای که اسلام بر قلب و روان‌شان حاکم شده کمتر تحت تأثیر وهم قرار می‌گیرند و به همان اندازه نفوذ فرهنگ غرب در آن‌ها متوقف می‌شود. این‌ها فکرمی‌کردند با تحریکِ هوس و فساد، عنان جوانان را به دست می‌گیرند و عملاً کار خودشان را جلو می‌برند ولی بحمدالله جوانان کشورهای اسلامی به نحو چشم‌گیری به مذهب روی آورده‌اند که البته نقش انقلاب اسلامی و فرهنگ تشیع را در این امر نباید نادیده گرفت. شاید خدا می‌خواهد از این طریق قدرت‌نمایی کند. حالا به همان اندازه که تحریکِ هوس در بین جوانان اسلامی خنثی شد، آن‌ها با خوف جلو آمدند، چون دیگر چاره‌ای ندارند.

سؤال: شهید آوینی «رحمة الله علیه» جمله‌ای دارند که: غرب به این علت توانسته است از رنسانس به بعد این همه پیشرفت بکند که اصالت ماده در هیچ دورانی به این اندازه مطرح نبوده است، و ریشه‌ی گسترش غرب را اصالت ماده می‌داند ولی ظاهراً تکنیک فراعنه قوی‌تر بوده است.

جواب: فکر می‌کنم فرمایش شهید آوینی «رحمة الله علیه» به نحوی به عرض بنده برگردد. چون ریشه‌ی بحث برمی‌گردد به تمدنی که خیالات و وهمیات را به کمک ماده و حس تحریک می‌کند، به جای تمدنی که عقل و قلب را رشد می‌دهد. آری وسعت و گسترش مدرنیته نسبت

به فراغه بیشتر است چون فراغه برای حفظ خود از ابزارهایی استفاده می‌کردند که بقای آن‌ها به استفاده از منابع ارضی و انسانی سایر مناطق نبود، لذا توانسته بودند با روش‌های طبیعی تمدن خود را نگهدارند. یکی از نقص‌های مدرنیته همین است که ادامه‌ی حیاتش در گرو پذیرش آن تمدن توسط بقیه‌ی ملت‌ها است. ماندن مدرنیته به این است که بتواند خود را به بقیه تحمیل کند، او منافع خود را در منافع سایر ملل جستجو می‌کند. تمدن فراغه از این جهت با نقص کم‌تری روبه‌رو بوده؛ که تمدنشان را با ارتباط با قوانین طبیعی شکل داده بودند و بعضی از کارهایشان هنوز هم مجهول است. در حالی که غربی‌ها حیاتشان به این است که خاورمیانه هم باید مدرن بشود تا بتوانند ادامه‌ی حیات دهند. فراغه می‌توانستند حیاتشان را با یک تمدن خود کفا ادامه بدهند، اما اگر خاورمیانه و ژاپن را از مدرنیته بگیری، از ادامه‌ی راهش باز می‌ماند و نمی‌تواند حیاتش را ادامه بدهد. این از ضعف‌های اساسی فرهنگ مدرنیته است. یک زمانی ژاپن تلویزیون می‌ساخت، آمریکا ماهواره، حالا ژاپن ماهواره می‌سازد آمریکا برنامه‌های ماکروسافت می‌سازد. همین کاری که ژاپن با جهان سومی‌ها می‌کند، آمریکا با ژاپن می‌کند؛ یعنی اگر شما یک روزی بگویید ما تلویزیون یا ماهواره نمی‌خواهیم، ژاپن و کره جنوبی ورشکسته می‌شوند. و اگر ژاپن بگوید ما تمدن غرب را نمی‌خواهیم، آمریکا ورشکسته می‌شود. الآن شما خودتان تلویزیون و کامپیوتر می‌سازید و با این کار ژاپن را از این طریق که قطعات ریز الکترونیکی‌اش را بفروشد تقویت می‌کنید. حالا آن قطعات را اگر شما نخواهید، ژاپن ورشکست می‌شود. عمق قضیه‌ی فرهنگ مدرنیته طوری است که بقائش به گسترش آن است و تا تمام عالم را به خود وابسته نکند به تمامیت خود نمی‌رسد، و نقطه‌ی سقوط این تمدن هم از همین جا شروع می‌شود و لذا دائماً باید چیزی بسازد که بقیه به او نیازمند باشند و بدین شکل خود را حفظ کند.

سؤال: آیا ممکن است که منظور شهید آوینی «رحمة الله علیه» از آن عبارت این باشد که غرب هر چیزی را مرده و بی‌جان فرض کرد و بعد تلاش نمود تسخیرش کند، اما در تمدن فراغه همه چیز را زنده می‌دانستند و برای هر چیزی هم یک ربّ النوعی فرض کرده بودند؟

جواب: بله، این احتمال هست و واقعاً غرب با نگاهی که بعد از رنسانس به جهان انداخت، همه‌ی عالم را موجود مرده فرض کرد که هیچ حکمی ندارد و انسان می‌تواند هر صورت و

جهتی که خواست به آن بدهد،^۸ ولی اگر بحث در رابطه با علت گسترش و نفوذ غرب در جهان باشد، نباید بحث قبلی مورد غفلت قرار گیرد.

غرب به دلیل خیالی بودنش نابود می شود

فراعنه از اول مینا را بر تقابل و ترساندن افراد گذاشته بودند؛ یعنی خیلی خشن برخورد می کردند. در عین حال از نظر تکنیک خیلی قوی بودند. علت نقش آفرینی و تمدن سازیشان هم به این جهت بود که روی تکنیک شان خیلی وقت گذاشته بودند - البته تکنیک به همان معنای تکنیک فرعونیه نه تکنیک به معنی غربی آن - غربی ها به این علت قدرت و گسترش یافتند که بر روی تکنیک از یک طرف و بر روی تحریک هوس مردم از طرف دیگر وقت گذاشته اند. علت هلاکت و بی ثمری هر دوی این تمدن ها این است که نه با تکنیک می توان به ابعاد روحانی انسان ها جواب داد و نه با هوس، چون مبنای هر دوی آن ها خیال و وهم است، و اموری که بر وهم و خیال و هوس پایه گذاری شود بعد از مدتی توان ارضاء کردن را از دست می دهد و این آغاز یک سقوط است، به خصوص که این تمدن ها در مقابل عواملی که بر اساس سنن الهی ظهور می کنند توان پیش بینی را ندارند. حال آن عوامل یا تقابل حضرت موسی ♦ است و دریای نیل با فرعون، یا تقابل امام خمینی «رحمة الله علیه» است و انقلاب اسلامی و فریاد اسلام خواهی جهان اسلام با فرهنگ مدرنیته.

به هر صورت لازم است این نکته را برای خود حل کنید؛ که آیا تمدن غرب با این وسعتی که پیدا کرده است، می تواند خود را حفظ کند و پایه های تمدنی اش را نگه دارد؟ دلایل ما می گوید؛ یقیناً نه، چون تمام ساختارش بر مبنای «وهم و خیال» پایه گذاری شده است و خیال - هر چند هم شیرین باشد - جنسش گذراست، فعلاً بنده می خواهم این سؤال را جواب بدهم که می فرمایید: «گستره ی نفوذ یک تمدن به چه چیزهایی بستگی دارد و چگونه برای گسترش خود ابزار می سازد؟» عرض بنده این است تمام ابزارهایی را که این تمدن می سازد، برای این است که خیال انسان ها را ارضاء کند. ابزارهای تمدن غربی جهت ارضای عقل و قلب نیست. درست

8 - دکارت فقط برای انسان روح قائل بود ولی برای بقیه ی موجودات حتی حیوانات قائل به این بود که این ها

ماشین های بی روح هستند.

است که قلب و خیال خیلی شبیه هم‌اند، اما یکی به حقایق نظر دارد و یکی به وهمیات غیر واقعی. مثلاً شما گُل را که نگاه می‌کنید، ممکن است هم خیالتان به شعف بیاید، هم قلبتان به عالم معنا منتقل شود، فرق پارک و دشت در همین است. نظام مهندسی پارک؛ خیال را اقتناع می‌کند و یک نوع صورت ذهنی در ما به وجود می‌آورد که باطن آن صورت، ذهن مهندسی است که آن را طراحی کرده است. ولی دشت علاوه بر خیال، قلب را هم می‌تواند اقتناع کند چون باطن آن، تدبیر خدای حکیم است. بر این اساس است که عرض می‌شود این تمدن علی‌رغم این همه انرژی‌ای که صرف می‌کند، چون ساختارش بر مبنای وهم و خیال است، نمی‌تواند بماند. در مثالی که در مورد پارک زدیم ملاحظه می‌کنید که دائماً ظاهر پارک‌ها را تغییر می‌دهند تا برای گردشگران خسته‌کننده نباشد ولی هر چقدر هم شما به دشت و صحرا بروید خسته نمی‌شوید، چون با ابعاد عمیق‌تر شما در ارتباط است. به جهت وهمی بودن تمدن غربی از همان روز اول بزرگان جهان گفتند این تمدن محکوم به فناست و به جای آن که بشر را در تاریخ جلو ببرد تمام انرژی خود را صرف ماندن خود می‌کند.

آینده‌ی غرب و مقابله‌ی مستقیم با قداست‌ها

در این موضوع عمیقاً اندیشه کنید که مگر می‌شود این تمدن تا آخر، برای حفظ خودش این همه انرژی صرف بکند؟! مسلماً مجبور است به دشمنی‌های علنی‌تری رو آورد، موضع‌گیری‌های مستقیم‌شان علیه اسلام و جنگ با مسلمین که برخلاف ادعای حقوق بشری خودشان است، نشان‌دهنده‌ی ناتوانی آن‌ها در حفظ خود است، به طوری که مجبور می‌شوند به حاکمان کشورهای عربی بگویند: دیگر نباید در اول سخنرانی‌هایتان «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» بگویید. بخواهید و نخواهید، این‌ها مجبورند با این کلمات مثل «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» که متذکر عالمی غیر از عالم مدرنیته است درگیر شوند. یعنی برای حفظ بقای وهمی خود با هر چیزی که به نحوی عقلانی و الهی است درگیر می‌شوند. به بهانه‌ی نفی طالبان با آیات جهاد قرآن مقابله می‌کنند تا به زعم خود فرهنگ مقاومت در مقابل غرب را از صحنه خارج کنند. حتماً در آینده با احکام عرفانی هم درگیر می‌شوند. هائیتینگتون پیش‌بینی می‌کند یکی از تمدن‌هایی که با غرب درگیر می‌شود، تمدن چین است، به این دلیل که در تمدن چین حکمت

«لائوتسه» ای نهفته است که تمدن غرب نمی‌تواند آن را تحمل کند، چون آن حکمت، ضد خیال و هم‌زده است و با خیال نمی‌سازد، لذا باعث نفی تمدن غرب می‌شود. غرب معنویت را در حدّ مرتاض‌بازی و فال‌گیری و احضار روح و جادوگری می‌فهمد و در کنار خودش با آن‌ها به سر می‌برد، ولی با تمدنی که مبتنی بر حضور عالم قدس در روابط اجتماعی انسان‌ها باشد، حتماً درگیر می‌شود، از آن طرف جوامع مسلمان و بودایی با روبرو شدن با فرهنگ غربی، در حال بازخوانی خود برای به صحنه آوردن تمدنی هستند که مطابق مبانی معنوی آن جوامع باشد و ما هنوز در ابتدای این راه هستیم.

سؤال: این درگیری که می‌فرمایید بین این دو تمدن با غرب محقق می‌شود، آیا می‌توان گفت ابتدا از کجا شروع می‌شود؟

جواب: ساموئل هانتینگتون پیش‌بینی درستی کرده است؛ او می‌گوید: در آینده تمدن خاور دور و تمدن اسلامی با تمدن غرب درگیر می‌شوند. او پیش‌بینی می‌کند که جنگ آینده بشر هیچ‌کدام از جنگ‌های موجود نیست؛ جنگ بین تمدن اسلامی و تمدن خاور دور از یک طرف و جهان غرب از طرف دیگر در پیش است.⁹ اسلام و تمدن خاور دور از جهت توجه به عالم قدس از یک سنخ‌اند، و چون هر دوی آن‌ها به اشراق و معنویت معتقدند و این دو را یک فکر و تمدن می‌داند. او براساس روح غربی که با هر گونه اشراق و معنویت در تضاد است پیش‌بینی می‌کند که در آینده جنگ، جنگ بین تمدن‌ها است. به آمریکایی‌ها پیشنهاد می‌کند که خودتان را برای این جنگ آماده کنید. البته به نظر بنده غرب دیگر در شرایطی نیست که بتواند فکر کند و بخواهد آینده خود را حفظ کند چون اگر همان طور که هانتینگتون پیش‌بینی کرده در عصری قرار گرفته‌ایم که نظام‌های دولت - ملت به سمت استحاله شدن و تبدیل شدن به نظام‌هایی با ماهیت‌های فرهنگی و تمدنی پیش می‌رود، تفکر شیعه از

9- نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها از ساموئل هانتینگتون برای اولین بار در تابستان 1993 در مجله‌ی فارن منتشر شد و چند سال بعد به طور مفصل به شکل کتاب منتشر گشت. هانتینگتون در کتاب برخورد تمدن و بازسازی نظم جهانی نسبت به رشد کیفی و کمی جهان اسلام بر این باور است که قرن آینده قرن تمدن اسلام خواهد بود آن‌هم با سودایی از خودآگاهی جوامع اسلامی، وی عملی مانند افزایش روی آوردن به اسلام در اروپا و آمریکا و... را نشانه‌هایی از این روند می‌داند و می‌نویسد که قرن آینده قرن محمد □ خواهد بود.

جهات ریشه‌های فرهنگی قوی‌ترین سخن را خواهد داشت که بعداً به دلایل این ادعا می‌پردازیم.

تمدن عقلانی صرف، ماندنی نیست

یک تمدن ممکن است صرفاً با عقل فلسفی بنا شود و بخواهد همین بُعد انسان را جواب دهد، مثل تمدن یونان باستان. ولی چون چنین عقلی همه‌ی ابعاد انسان را تشکیل نمی‌دهد بعد از مدتی انسان‌ها نمی‌توانند از طریق چنین تمدنی ابعاد عمیق شخصیت خود را ارضاء کنند. به همین جهت عرض می‌کنم تمدن عقلانی صرف هم که مایه‌های الهی نداشته باشد و جنبه‌های قدسی انسان را بی‌جواب بگذارد محکوم به هلاکت است. چون انسان تمدنی می‌خواهد که با دل و قلب او نیز گفتگو کند. تمدن یونان در مجموع - صرف نظر از ضعف‌های آن - تمدنی عقلانی است، به همین جهت در نهایت فعلیت یافتن خود، انسان‌های منظم و منضبطی می‌سازد، به اصطلاح آدم‌های «جنتلمن» تربیت می‌کند. ولی چنین انسان‌هایی پس از مدتی از دست خودشان خسته می‌شوند، چون اگر عقل آن‌ها اولاً؛ نتواند متوجه‌ی چیزی بالاتر، به نام وحی و عالم قدس شود. ثانیاً؛ نتواند انسان‌ها را آنچنان پیروانند که زبان وحی را بفهمند، این عقل به خودی خود کارساز نیست. به همین جهت گفته‌اند: «عقل برای فهم دستورات خدا است» نه این که خودش برای به سعادت رساندن انسان‌ها به خودی خود کافی باشد. آری؛ آن نوع تمدن یونانی که در شخصیت‌هایی مثل سقراط و افلاطون و ارسطو ظاهر شد، بهتر از تمدن امروزی غرب است، ولی با آن عقل بشریت به نتیجه‌ای که به دنبال آن است نمی‌تواند برسد. این است که می‌گوییم حتی تمدنی که صرفاً محدود به عقل استدلالی باشد برای زندگی بشر کافی نیست، یعنی بشر در نهایت نمی‌تواند با آن کنار بیاید و به نتیجه‌ای که در همه‌ی ابعاد شخصیت خود به آن نیاز دارد، برسد. بعضی از فیلسوفان غرب، فلسفه و تمدن امروز غرب را صورت نهایی همان فلسفه و تمدن یونان می‌دانند و معتقدند اگر آن فلسفه تمام امکانات بروز خود را پیدا کند، همین می‌شود که امروز غرب در آن قرار گرفته است. به نظر آن‌ها نباید تمدن محدود به عقل استدلالی یونان را از تمدن و همی امروز جدا دانست، که البته اگر با دقت روی موضوع بحث کنیم حرف بی‌ربطی نزده‌اند، چون عقل جدای از وحی در واقع همان و هم است

ولی چون صورت استدلال به خود گرفته انسان در ابتدا متوجه و همی بودن آن نیست در حالی که اگر موضوع تفکر «وجود مطلق» نبود، هر چیز دیگر که باشد، رجوع به حقیقت نخواهد بود، برعکس فلسفه‌ی اسلامی که در فضای وحی و با رجوع به «حق» استدلال می‌کند و لذا نور اسلام آن استدلال را به سلامت جلو می‌برد.

تمدن دینی؛ تنها تمدن ماندنی

نوع سوم، تمدنی است که حس و خیال و عقل و قلب را جواب می‌دهد، این تمدن چون به تمام ابعاد بشر جواب می‌دهد انسان‌ها را به ثمر می‌رساند و محکوم هلاکت نیست. اگر ما ثابت کنیم که فقط مکتب پیغمبران توان جوابگویی به همه‌ی ابعاد انسان‌ها را دارد، ثابت کرده‌ایم که فقط تمدن دینی توان نجات انسان‌ها از هلاکت را در خود دارد. مکتب پیغمبران از طرف خالق انسان‌ها آمده است، لذا با توجه به همه‌ی ابعاد انسان‌ها جواب‌گوی همه‌ی نیازهای آن‌ها است، از لذت‌های دنیایی گرفته تا لذت‌های خیالی و عقلی و قلبی. منظور از «لذت» هم ارتباط با حقیقت است، مثلاً لذت عقل این است که با مفهوم حقایق روبه‌رو بشود، لذت قلب این است که با وجود حقایق معاشقه کند، لذت خیال این است که رؤیا و آرزوهای مطابق با حق بسازد، لذت حس این است که زیبایی‌ها را ببیند. تمام این‌ها در دین هست؛ منتها طوری مدیریت شده که شخص را به نتیجه برساند. در دین به کسی توصیه نمی‌شود به زیبایی‌ها نظر نکند، بلکه اولاً؛ هدف از دیدن زیبایی‌ها را برای انسان روشن می‌نماید. ثانیاً؛ مسیرهای انحرافی این گرایش را روشن می‌کند. یا بدون آن که آرزوهای انسان را سرکوب کند و او را از سیر در عالم خیال باز دارد به او کمک می‌کند تا با آرمان‌های حقیقی سر و کار داشته باشد و نه با آرمان‌های وهمی که عمر او را به دنبال ناکجاآباد از بین ببرد. شاید بتوان گفت آرمانی‌ترین آدم‌ها دیندارها هستند که به اهدافی بسیار بلند و زیبا حتی به آرمان‌های بعد از این دنیا نظر دارند.

دین واقعاً جواب آرزوهای ما را می‌دهد، ولی آرزوهای بلند منطقی، هیچ آرزویی بلندتر از این نیست که آدم خوشحال بشود که می‌خواهد عدالت را در جامعه‌ی جهانی برقرار کنند! این آرزوی بسیار زیبایی است. سیاست‌مداران دنیا که شعار «عدالت» سر می‌دهند، در واقع می‌گویند ما باید حاکم بشویم، عملاً هم ثابت شده، آن‌ها عدالت را نمی‌خواهند، برای همین

هم هیچ وقت از عدالت لذت نمی‌برند، چون به واقع عدالت آرزویشان نیست، ولی تمدن اسلامی طوری است که عدالت، لازمی لاینفک آن است، و تحقق آن تمدن و آن عدالت یک آرزوی زیبا و روح‌افزا است که انسان را تا بیکرانه‌ی عالم قدس و معنویت سیر می‌دهد. از طرفی دین، عقلانیت را در جای خود دارد؛ شما وقتی خوب تفکر کنید یا مثلاً فلسفه بخوانید، ملاحظه می‌کنید همان حرف‌هایی که ابن سینا تحت عنوان «عقل فعّال» می‌زند، دین تحت عنوان «ملائکه» به طریقی ظریف و قلب‌پسند گفته است. یعنی دین نه تنها عقل را سرکوب نمی‌کند، بلکه قدرت پرواز بیشتر به آن می‌دهد. علاوه بر آن که باید متوجه بود عقل فلسفی ساحتی از ساحات تفکر انسانی است و لذا نه تنها دین با عقل مخالف نیست، با عقل فلسفی هم هیچ گونه مخالفتی ندارد.

از آن طرف سراغ قلب می‌آیم؛ دین می‌گوید تو نباید در حدّ ارتباط با «مفهوم» حقایق بمانی، اطلاع از حقایق به صورت مفهومی آن برای انسان کافی نیست، تلاش کن با خود حقایق - اعم از خدا و ملائکه - ارتباط پیدا کنی،^۱ دین با «وجود» حقایق ما را مرتبط می‌کند، نه با مفهوم حقایق. قلب با «وجود» حقایق ارتباط دارد و عقل با مفهوم حقایق مرتبط است و دین انسان را در هر دوی این حوزه‌ها رشد می‌دهد.

از این به بعد باید روشن شود که اولاً؛ بخوانند و یا نخواهند، تمدن‌های غیردینی که بر اساس وهم و خیال است، در عین بی‌ثمری، به هلاکت و بحران می‌افتند، نمونه‌اش تمدن فرعون‌ی است. یکی از موضوعاتی که اگر رسیدید در مورد آن تحقیق کنید تمدن فراعنه است، مستشرقین کمی کار کرده‌اند، ولی از آن زاویه‌ای که آیات قرآن ترسیم می‌کند کار نشده است. در تفسیر سوره‌ی «قصص» باب بررسی آن تا حدّی باز شد، که در آن فرهنگ «هامان» به‌عنوان یک کارشناس متفکری که در واقع یک آرشیتکت بسیار قوی نیز هست، کارهای عجیب و غریبی کرده است. شاید در طول تاریخ، تمدنی به قدرت تمدن فراعنه از نظر تسلط بر طبیعت نداشته باشیم. تا آن‌جا که تمدن‌های گذشته را بررسی کرده‌اند، هیچ کدام به اندازه‌ی بزرگی و هیبت و پیچیدگی فراعنه‌ی مصر نیست که قرآن به بعضی از آن‌ها اشاره کرده است و

از آثار باقیمانده از آن‌ها هم عجایب قابل توجهی مانده است، چگونگی ساختن اهرام ثلاثه هنوز برای بشر مجهول است. ژاپنی‌ها چند سال پیش با تمام تجهیزاتشان آمدند که یک نمونه‌ی کوچک از اهرام ثلاثه را بسازند، بعد از چندین سال چند تا کشتی هم غرق کردند و موفق نشدند. سنگ یک پارچه‌ای که سقف این هرم‌ها انداخته‌اند به قول پروفیسور «هسترودی» امروز با تمام جرثقیل‌ها نمی‌توانیم آن را تکان بدهیم، حالا آن‌ها این سنگ را از دریای سرخ عبور داده‌اند، مگر با کشتی می‌شود این سنگ را حمل کرد؟! این نمونه را از این جهت عرض می‌کنم تا هوشیار باشید، بقای تمدن به ابزارهای پیچیده و قدرتمند نیست؛ اگر آن تمدن نتواند جواب همه‌ی ابعاد انسان‌ها را بدهد، در عین ناکامی به هلاکت می‌رسد و حاصل آن همه تکنیک هیچ می‌شود.

تمدن شیعه؛ تنها تمدن دینی

حرف اصلی‌ام را در مورد آینده‌ی جهان بدون مقدمه عرض می‌کنم، تا شما اطراف قضیه هر چه سؤال دارید بفرمایید: ما می‌گوییم که فقط تمدن شیعه است که تمدن حقیقی است و آن وقتی که دروغین بودن سایر تمدن‌ها روشن شد، شیعه است که می‌درخشد، چون عرض شد که تمدن حقیقی، تمدنی است که به همه‌ی ابعاد بشر جواب می‌دهد. این ادعای ما است، بعداً صحبت خواهیم کرد که چرا سیر تاریخی و دلایل عقلی و نقلی همه و همه از آینده‌ای خبر می‌دهد که تشیع سازمان دهنده‌ی آن است.

ابتدا اگر مقایسه‌ای بین تفکر شیعه و سنی بکنیم، می‌بینید تفکر سنی به صرف تفکرش، تمدن نساخته است، یعنی در کشور سنی، خلیفه با فکر شخص خودش کشور را اداره می‌کند، کنارش برای نظام قضایی یک قاضی القضاات دارد. بعد هم که قاضی القضاات بر مبنای اسلام یک حکمی داد، اگر خلیفه نظرش نبود، انجام نمی‌دهد. یا برعکس: اگر خلیفه اراده کرد کسی را بکشد، قاضی القضاات هم اگر رأی ندهد صرف نظر خلیفه، قتل انجام می‌شود. یعنی اهل سنت از اول بنا را بر همین گذاشتند که شخص خلیفه نه از آن جهت که منشأ حکم خداست، بلکه به صرف یک شخص، منشأ امور جامعه است. به ابابکر گفتند: خالد بن ولید با همسر مالک بن نویره زنای محصنه انجام داده است، طبق حکم خدا او را سنگسار کن! گفت: من

شمشیری را که در راه خدا از غلاف بیرون آمده است، غلاف نمی‌کنم!!^{۱۱} این به عنوان نمونه است.^{۱۲} ولی در سرتاسر حاکمیت خلفای سه‌گانه و بعداً خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس همین رویه جریان داشت. دوره‌ای را که مستشرقین به عنوان «تمدن اسلامی» معرفی می‌کنند، این رومی‌ها و ایرانی‌ها هستند که آمده‌اند در نظام اجتماعی آن دوره کار می‌کنند و آن جامعه را سر و سامان می‌دهند، ولی نه برای تحقق آرمان‌های اسلامی. حالا چه آن‌ها مسجد اموی را در دمشق بسازند، چه مسجد النبی را در مدینه، هیچ فرقی نمی‌کند؛ طرح این بناها عموماً طرح رومی است، هر چند به دست معماران دقیق مسلمان ساخته شده باشد، اسم این‌ها هم تمدن نیست. بعد هم از سال‌های (125ه-ق) به بعد کتاب‌های یونانی‌ها را در بیت‌الحکمه ترجمه کردند و تحت عنوان «دوران درخشان تمدن اسلامی!» بر روی آن تبلیغات نمودند، درست زمانی که اهل‌البیت علیهم‌السلام خانه‌نشین بودند و اجازه‌ی هیچ سخنی در مجامع عمومی نداشتند و اقلیت‌های دینی و ملحدان حرف‌های خود را بدون هیچ رقیبی می‌زدند و امثال یوحنا‌ی دمشق‌ی اجازه‌ی هرگونه شبهه‌افکنی در جامعه‌ی اسلامی را داشت، آن تمدن به اصطلاح اسلامی ظاهر شد. من منکر روح اسلامی بعضی از مسلمانان در آن شرایط و در بناهای آن دوران نیستم ولی تمدن اسلامی که اسلام می‌تواند در آن عظمت خود را نشان دهد، چیز دیگری است. آن چه هست، تمدن واقع شده بین مسلمان‌هاست! ما نه در زمان صفویه تمدن اسلامی داشته‌ایم، نه در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس. هنوز هم شرایط تحقق تمدن اسلامی به وجود نیامده است در عین این که هر وقت مسلمانان شرایط برایشان مساعد بوده تا آن حدی که می‌توانسته‌اند روح اسلامی را در زمانه‌ی خود دمیده‌اند.

اگر سؤال شود «به چه دلیل شیعه تمدن‌ساز است؟» در جواب این سؤال باید متوجه بود شاخصه تمدن‌سازی یک فکر چند چیز باید باشد. 1- زندگی‌ساز باشد. 2- تمام سؤال‌های جامعه را به عنوان انسان‌های تعالی طلب، جواب بدهد که البته بعداً در این خصوص صحبت خواهد شد. خصوصاً این که تمدن باید به آرزوهای واقعی انسان‌ها نظر داشته باشد. باید از جزئی‌ترین سؤال‌ها تا متعالی‌ترین سؤال‌های انسان‌ها را جواب بدهد، تا بتواند بر ویرانه‌های

11- الشیخ حسین بن محمد بن الحسن الدیار، تاریخ الخمیس، ج 2، ص 233- ترجمه‌ی الغدیر، ج 13، ص 230

12- به کتاب «خطرات مادی شدن دین» از همین مؤلف رجوع شود.

تمدن‌های گذشته خود را اثبات کند و بنمایاند. 3- بتواند جنبه‌های قدسی احکام را حفظ کند و دین انسان‌ها را در جنبه‌های حضوری و قلبی نگهدارد و صرفاً در جنبه‌های قالبی، آنها را متوقف نکند. تمدن روم، تمدن مصر، تمدن خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس، هیچ کدام به معنای واقعی تمدنی نبوده‌اند که بنا داشته باشند نیازهایی را که بشر با اجتماعی شدن می‌خواهد به آن برسد، جواب بدهند، این‌ها راز ماندن را در خود نداشته‌اند؛ به همین جهت هم شما در حال حاضر چیزی به نام تمدن اسلامی ندارید، چون از اول هم نداشته‌اید. ولی برعکس؛ شیعه از اول یک سلسله ادعاهای بزرگ کرده و مدعی است طرح‌هایی برای زندگی دارد که جواب‌گوی نیازهای اصلی بشر است. می‌گوید جهان باید با یک عقل کل نورانی به نام حجّت خدا بر زمین، اداره بشود و سخت تأکید دارد راز سقوط تمدن‌های گذشته غفلت از این نکته بوده است، که در جای خودش بحث شده و باز باید در شرایط جدید بحث بشود.¹³ شیعه می‌گوید: جامعه‌ی ایده‌آل جامعه‌ای است که دائماً از طرف عالم غیب بر آن نور و رحمت بریزد و مکتب تشیع توان تحقق چنین شرایطی را دارد، معلوم است که هر جامعه‌ای از چنین شرایطی استقبال می‌کند، ولی آن را عملی نمی‌داند. شیعه مدعی است جهان باید از طریق امام معصوم یعنی انسانی که واسطه‌ی فیض بین آسمان و زمین است اداره شود، و مدعی است چنین انسانی همیشه در عالم هست. مشکل جهان، قسمت دوم بحث است که قبول ندارد همواره خداوند حجّتی در عالم پرورنده است و گرنه به مردم آمریکا هم بگویید اگر به جای رئیس‌جمهورتان یک انسان معصوم در رأس امور داشتید که علاوه بر این که در تفکر، معصوم است و شما را درست راهنمایی می‌کند، سبب می‌شود تا بر کات غیب در امورات شما جاری شود، او می‌خواستید یا نه؟! می‌گفتند او را بر همه کس ترجیح می‌دهیم. این‌ها معتقدند چنین چیزی که معصوم بر جامعه حکومت کند به جهت نبود او، نشدنی است. اما شیعه می‌گوید ما دلیل داریم که شدنی است و شده است. از اینجاست که شما برای جهان نسبت به تمدن آینده‌ی بشر حرف دارید و می‌توانید تمدنی را که امام معصوم بر صدر آن است، ترسیم نمایید و جهان را

13 - به کتاب‌های «مبانی معرفتی مهدویت» و «جایگاه و معنی واسطه‌ی فیض» از همین مؤلف رجوع شود.

متوجهی این امر کنید که چه نتایجی از نظر فکری و فرهنگی و تربیتی در چنین تمدنی به صحنه می آید.

وقتی امامی معصوم مستقیم یا غیر مستقیم با بشریت سخن بگوید و قواعد آسمان را به نحو حضوری با بشر در میان بگذارد، دیگر روحیه بشر روحیه دیگری است و در حال و هوای دیگری قرار خواهد گرفت، حال و هوایی که در صدر اسلام امید آن بود که با غدیر ظاهر شود و رشد کند. باید تلاش کنید حرف‌ها و دلایلتان را و از همه مهم‌تر جنبه‌های حضوری و قدسی تمدن اسلامی را با دقت بسیار و با زبان امروزی، ارائه دهید. برای جهان باید روشن کرد چرا ما معتقدیم: چهارده معصوم در عالم اسلام وجود دارد که اولاً؛ سیزده نفر از آن‌ها آمده‌اند و عصمت و توانایی خود را نشان داده‌اند ولی حاکمان ظالم و انسان‌های نادان مانع تحقق حاکمیت آنها شدند و چهاردهمین آن‌ها هم در غیب است و او می‌تواند بشر را تغذیه کند. ثانیاً؛ بهترین شرایط، شرایطی است که با حاکمیت و برنامه‌ریزی انسان معصوم اداره شود - انسان معصومی که دارای علم حضوری است و نه حصولی، و لذا جامعه را نیز به سوی آن حالت سیر می‌دهد - دنیای جدید که فعلاً ما با آن روبه‌رو هستیم حاصل لیبرالیسم و فاشیسم است و نتیجه آن نابودی ابعاد اصلی و استعدادهای اصیل بشر است، و اگر هم در طول تاریخ سوسویی از آسایش برای بشر بوده، حاصل چند روزی است که بشر از پیامبران تبعیت کرده است، و در حال حاضر اولاً؛ تنها دینی که بدون هیچ تحریفی حرف پیامبران را می‌زند، دین اسلام است. ثانیاً؛ در اسلام تنها نگاه مطمئن، نگاهی است که از طریق ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام ارائه می‌شود و شیعه نیز همه‌ی حرفش همین است.

شیعه به این دلیل امروزه غرب را در حال سقوط می‌بیند که فرهنگ غرب جواب اهداف عالی‌ای را که بشر نیاز دارد نداده و هنوز هم سعی می‌کند با جایگزینی‌هایی از جنس همان تمدن، انسان‌ها را به غفلت بیشتر بکشانند. ممکن است بفرمائید غریبان نیز خودشان کلیسا می‌روند و چیزهایی را که در متون مقدس‌شان دارند، می‌خوانند. ولی یادتان باشد متون مقدس تا توانایی تمدن‌سازی نداشته باشند و جامعه را به عنوان جامعه تغذیه نکنند، جواب گوی واقعی انسان‌ها نیستند؛ باید متون مقدس توان تمدن‌سازی داشته باشند تا جواب گوی عالی‌ترین اهداف بشر، در کلیه روابط زندگی انسان‌ها بشوند. ما می‌گوییم شیعه اولاً؛ برای اداره جامعه تئوری

دارد. ثانیاً؛ این تئوری برای اداره‌ی جامعه‌ی بشری عقلاً، قلباً و نقلاً جواب‌گوی عالی‌ترین اهداف بشری است.

علت این که یک تمدن سقوط می‌کند، این است که پس از مدتی روشن می‌شود تئوری‌هایش جواب‌گوی اهداف عالی‌ای که مدعی جواب‌گویی به آن‌ها بوده است، نمی‌باشد و در همین راستا چون تمدن غرب، برعکس ادعاهای اولیه‌اش، نمی‌تواند اهداف عالی‌ی بشر را برای بشر محقق کند، حتماً سقوط می‌کند. آن‌هایی هم که پیش‌بینی سقوط تمدن غرب را کرده‌اند، بر اساس همین معیارها پیش‌بینی کرده‌اند. به عنوان مثال، مگر بشر نمی‌خواهد همه‌ی افراد جامعه نسبت به گفتار و قول‌شان وفادار باشند تا در عین آرامش روانی جامعه، امور اجتماعی مردم نیز سر و سامان داشته باشد؟! ولی واقعاً نمی‌شود چنین اخلاقی را در جامعه محقق کرد، الا این که یک امر مقدسی جامعه را کنترل کند و انسان‌ها یقین کنند اگر به تعهدشان پشت کردند در نظام هستی متضرر می‌شوند، هر چند در یک مرحله از زندگی اجتماعی برنده شوند. گاهی می‌بینید طرف برای این که به شما اطمینان بدهد به تعهدش عمل می‌کند به سیل پدربزرگش قسم می‌خورد! یا در خانواده‌های اشرافی محور قسم‌هایشان خاک پدربزرگشان است. خاک این پدربزرگ مگر چقدر قدرت دارد که بتواند در رویارویی با منافع مادی، آن‌ها را کنترل کند، و چگونه این انسان می‌تواند بپذیرد اگر به قولش پشت کرد خاک پدربزرگش او را از کمالات بزرگ‌تری ناکام می‌کند؟!^{۱۴}

نباید گفته شود چون امروزه جامعه‌ی بشری آشفته شده است، پس دیگر نمی‌توان کاری کرد. باید از خود پرسید؛ «چرا آشفته شده است؟» وقتی فرهنگی آمد که نتوانست جایگاه مقدسات را حفظ کند، چه چیز می‌ماند که جامعه را از آشفته‌گی نجات بدهد؟! در حال حاضر در مجموع در تمدن کنونی به طور جدی آنگاه که منافع مادی افراد در خطر باشد هیچ کس روی تعهداتش نمی‌ماند. آیا ریشه‌اش این است که چیز مقدسی نیست که تعهدات را کنترل کند؟ یا همه به آن چیزی که تعهدات را کنترل می‌کند پشت کرده‌اند؟! اگر همه

14 - قرآن می‌فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَّا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ...» (سوره‌ی فرقان، آیه‌ی 55) کافران چیزهایی

را عبادت می‌کنند و بدان‌ها امید دارند که هیچ نفع و ضرری برایشان ندارد.

پشت کرده‌اند، دلیل بر این نمی‌شود که عامل کنترل کننده‌ای نیست و حاکمیت امام معصوم که واسطه‌ی بین عالم غیب و عالم شهود است و از صدر اسلام بر روی وجود آن تأکید شده به حاشیه برود. انسان کامل و حجت خدا، متذکر عالم قدس است و با حضور معنوی خود در جامعه، تمام این آشفتگی‌ها را کنترل می‌نماید و عالم کثرت را به عالم وحدت متصل می‌نماید که متأسفانه در صدر اسلام و با غفلت از غدیر نگذاشتند معلوم شود چه ضرر بزرگی به بشر وارد شد. وقتی امام معصوم از صدر حاکمیت نظام اجتماعی حذف شد فاجعه‌ی بزرگ تاریخ بشر شروع شد و حضرت زهرا(ع) آن را فهمیدند و متذکر شدند و عمق فاجعه را به گوش جهانیان رساندند.¹⁵

هم‌افق شدن با یک تمدن؛ علت پذیرش آن تمدن

سؤال: قدرت تأثیر گذاری و نفوذ یک تمدن بیشتر به فرهنگ و فلسفه‌ی آن بستگی دارد، یا به علم و ابزاری که می‌سازد و از آن طریق قدرت خود را می‌نمایاند؟

جواب: با عنایت به مباحث گذشته به خصوص کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی» روشن می‌شود که بین تکنولوژی و فرهنگی که نیاز به چنین تکنولوژی را به همراه آورده، رابطه‌ی تنگاتنگی هست. لذا همچنان که عرض شد اگر فرهنگ و تمدنی با خیال انسان‌ها ارتباط داشته باشد و آرمان‌های خیالی را جواب دهد، به‌مجرد این که عموم مردم در حدّ خیال باشند، و توسط مکتبی الهی تربیت نشده باشند، آن تمدن را می‌پذیرند. عموماً انسان‌ها در ابتدای امر، قبل از این که خود را رشد داده باشند، در حدّ خیال‌اند. اما اگر فکر و فرهنگ جامعه به مافوق خیال جلب شد. دیگر آن تمدن خیال‌پرور نمی‌تواند بر جامعه اثر بگذارد. این جواب را برای این سؤال‌تان فعلاً داشته باشید؛ که اگر این تمدن واقعاً در زمانی که روح توحیدی در جامعه‌ی مسلمین حاکم بود به صحنه می‌آمد، هرگز پذیرفته نمی‌شد، تا روشن شود چرا ملت ایران در صد ساله‌ی اخیر از غرب استقبال کردند. مثلاً اگر به جای سلسله‌ی قاجار یک سلسله از انسان‌های حکیم در کشور ما حاکم شده بودند هرگز در آن حدّ

15 - به کتاب «بصیرت حضرت فاطمه(ع) در ریشه‌یابی آفات حذف حاکمیت دینی از مدیریت جهان» از همین مؤلف

که شیفتگی به غرب در کشور ما رخ داد، غرب زدگی پدید نمی‌آمد^{۱۶}. یک ایل فاتح را چیزی جز ثروت و شهوت ارضاء نمی‌کند، اگر یک خانی را خواستید به طرف خودتان جذب کنید کافی است وسایل شهوت او را برایش فراهم کنید، بعد می‌توانید منطقه‌ی تحت حاکمیت او را در اختیار بگیرید. خان با خیالاتش زندگی می‌کند، مثل لات‌ها و چاقوکش‌ها، این‌ها همه‌شان همین طوری‌اند. اروپایی‌ها به همین جهت در زمان قاجار توانستند تأثیرگذار باشند، در زمان شاه‌اسماعیل صفوی هم این‌ها به ایران آمدند، اما ایرانی‌ها جای پای آن‌ها را هم آب کشیدند. در آن زمان پایتخت ایران قزوین بود، از تهران تا قزوین مردم مواظب بودند چیزی با اروپایی‌های نجس برخورد نکند و چون مردم در زمان صفویه در حیات دینی بهتری به سر می‌بردند، غرب نتوانست از نظر فرهنگی تأثیرگذار باشد.

در جواب سؤال جنابعالی می‌خواهم عرض کنم: نمی‌توان گفت یک تمدنی مثل تمدن غرب صرفاً از طریق علم و یا ابزار تأثیرگذار می‌شود، بلکه باید جامعه‌ای هم که تمدنی را می‌پذیرد یک سنخیتی با آن داشته باشد، چون علم و ابزارهای آن تمدن مربوط به روح و عقل آن تمدن است، اگر روح آن تمدن با جامعه‌ای که می‌خواهد آن را تحت تأثیر خود قرار دهد، همخوانی داشت قابل پذیرش می‌شود، حال آن پذیرش برای بعضی ممکن است از طریق علم پیش بیاید و به صرف خواندن علوم غربی آن علوم را متذکر عالمی بدانند که مطلوب آن‌هاست و لذا از نظر فکری غرب زده شوند و برای بعضی ممکن است حالت پذیرش از طریق ابزارها پیش بیاید و با استفاده از ابزارهای آن تمدن وارد عالمی شوند که آن ابزارها برای آن عالم ساخته شده و با استفاده از آن‌ها غرب زده شوند، و بعضی هم ممکن است از هر دو راه علم و تکنیک جذب غرب شوند. عمده آن است که آن جامعه در غرب زدگی خود یک نحوه هم‌افقی با تمدن غربی در خود احساس کند که برای تبیین موضوع و تقدم و تأخر عالم غربی و پذیرش تکنیک آن به بحث بیشتری نیاز داریم. به عنوان مثال؛ اگر روی فرهنگ ژاپن و مذهب شینتوی آن‌ها مطالعه کنید،^{۱۷} ریشه‌ی شیفتگی آن‌ها نسبت به تکنولوژی غرب تا حدی روشن

16 - همان‌طور که می‌دانید، قاجار یک ایل باقی‌مانده از قوم مغول‌اند که به ایران آمده‌اند و به همان روش ایلپاتی هم زندگی می‌کردند و بعد هم به عنوان یک ایل فاتح با کشور ایران برخورد کردند.

17 - به مقاله‌ی «راز سرزمین آفتاب» از شهید سید مرتضی آوینی در کتاب «فردایی دیگر» رجوع شود.

می‌شود زیرا وقتی در آن مذهب چیزی به نام اعتقاد به معاد و قیامت وجود ندارد و شخص همه‌ی افق زندگی را دنیا می‌داند و قصد دارد هرچه بیشتر از دنیا استفاده کند، پس ابزارهای استفاده‌ی بیشتر از دنیا برایش محبوب می‌شود و نگرانی از دست‌دادن زیبایی‌های عالم غیب برایش نمی‌ماند.

هر تمدنی ابزارساز است

سؤال: آیا تمدن اسلامی فقط عامل ارائه‌ی دیدگاه‌های صحیح نسبت به عالم و آدم است، یا قادر است علم تصرف در طبیعت و ابزار مناسب با دیدگاه خود را نیز بسازد؟

جواب: فعلاً باب جواب به این سؤال را باز می‌کنم تا این‌شاءالله برکتی باشد برای روشن شدن نکات بعدی. این یک قاعده است که اگر شما به یک فکرِ حقی رسیدید، آن فکر هرگز شما را آرام نمی‌گذارد، تا شرایط تحققش را فراهم کنید، به همین جهت است که می‌گویند: حرف حق جای خود را باز می‌کند؛ حال اگر تحققش منوط به ایجاد شرایطی باشد که لازم است مطالعاتی بر روی طبیعت انجام دهید، حتماً شرایط تحقق علمی آن شرایط را فراهم می‌کند، و اگر تحققش منوط به ایجاد شرایط عملی باشد، شرایط عملی و ابزار مربوط به آن را فراهم می‌نماید. به‌عنوان مثال؛ اگر من به این فکر رسیدم که باید سایه‌روشن اتاقم چنین و چنان باشد و آن را حق دانستم، حتماً برای عملی کردن این شرایط فکر و تلاش می‌کنم. شما می‌دانید؛ اتاقی که خیلی روشن باشد، هر چند که خنک هم باشد، چون خیلی روشن است، نمی‌تواند آرامش لازم را به شما بدهد. مثلاً نمی‌شود وسط بیابان زیر آفتاب با آرامش کامل نماز جعفر طیار خواند، بلکه می‌گردید تا سایه‌ی درختی پیدا کنید. شاید طرف فکر کند به‌خاطر خنکی سایه است که در زیر درخت دارای آرامش بیشتری است، در صورتی که اگر هوا خنک باشد باز نور شدید به خودی خود مزاحم حضور قلب است. چون نور شدید، حس را به خودش جلب می‌کند و سیر آدم را به عالم غیب مختل می‌کند. همان‌طور که شرایط بسیار تاریک نیز انسان را به وهم خودش مشغول می‌کند، به همین دلیل، مساجد قدیم سایه‌روشن است، از نظر نور طوری است که شما راحت می‌توانید در آن جاها عبادت کنید. عرض بنده

این است که اگر شما فکری را حق دانستید ابزار مناسب تحقق آن را می‌سازید، نتیجه این که یک تمدن حتماً ابزار متناسب با نگاه خود را به زندگی می‌سازد.

وقتی شما به مساجد قدیمی مثل مسجد جامع اصفهان یا مسجد جامع گلپایگان و امثال آن می‌روید، در عین شکوه و داشتن زاویه‌هایی جهت تنها بودن با خدای خود، احساس می‌کنید گویا آن‌جا را برای شما ساخته‌اند، اما نه برای کسی که برج ایفل را خانه‌ی آمن روح خود می‌داند. همان‌طور که می‌دانید هر کسی یک بُعدی دارد و آن توجه به خلوت و تنهایی با خود و خداست. آن توریست غربی هم اگر می‌آید مسجد جامع ابرکوه را با علاقه‌ی کامل نگاه می‌کند، چون فضای آن مسجد یادآور بُعد توجه به خلوت و تنهایی‌اش با خدا است. ولی تمدن اروپایی آن قدرت را ندارد که در مقابل بُعد خلوت معنوی و بُعد تحریک هوس، آن بعد اولی را در زندگی مردم ایجاد کند، لذا برای از بین بردن تقابل بین این دو بُعد، زمینه‌ی جواب‌گویی به هوس و وهم را شدت می‌بخشد و در همان راستا برای ارضای وهم انسان‌ها، برج‌های چندین طبقه و سوپر مارکت‌های عظیم جذاب می‌سازد. آن کسی که آن مساجد را ساخته است، ابزار منطبق بر فکر خود را ساخته و علم تحقق آن فکر را به دست آورده است. فرق خیابان‌های پاریس با جاده‌های باریکی که به مساجد ختم می‌شود این است که طراح خیابان‌های پاریس بر اساس میلی که می‌شناسد آن خیابان‌ها را طراحی کرده تا با کالسکه‌های چند اسبه سریعاً به مقصدی که برای خود تعریف کرده برسد. و آن کسی هم که کوچه‌های باریک را طراحی کرده می‌خواهد با قدم‌زدن در حال طمأنینه آن جاده به مسجد ختم شود تا با آرامش کامل به سوی مسجد قدم بردارد، چون اگر با شتاب و عجله به سوی مسجد حرکت کردید روح مسجد شما را راه نمی‌دهد. وقتی انسان با سرعت‌های غیرعادی، یعنی سرعتی مافوق سرعت ماهیچه‌های خودش به مسجد رفت، دوست دارد زودتر از مسجد بیرون بیاید، چون از طریق آن سرعت غیرعادی که وهمش ایجاد کرده برای خود کارهای وهمی می‌سازد و می‌خواهد هر چه زودتر از مسجد بیرون بیاید تا به آن کارها برسد، در نتیجه، از آرامش و بقایی که لازمه‌ی حضور در مسجد است تا در آن آرامش بتواند با خدا، که عین بقاء است، ارتباط داشته باشد محروم می‌شود، باید کوچه‌ی منتهی به مسجد طوری باشد تا آدم‌ها آرام آرام به سوی مسجد بیایند. پس هر تمدنی ابزار خودش را می‌سازد و نمی‌شود تمدنی باشد و فکر و

اندیشه‌ای در آن جریان داشته باشد و برای تحقق عملی آن تفکر، ابزار مناسب خود را نسازد. بنده پیشنهاد نمی‌کنم که برگردیم و تمدن گذشته را بسازیم، ولی ما یقیناً اگر تمدن اسلامی را به لطف الهی پیدا کردیم، ابزارهای مناسبش را که وسیله‌های ارتباط با اهداف آن تمدن است می‌سازیم، آن وقت است که می‌شود بقیه را هم به آن تمدن دعوت کرد. ما مردم را به صرف تئوری‌هایمان نمی‌توانیم دعوت کنیم. ما باید به تمدن عینی‌مان دعوت کنیم که متذکر عالم و اهداف ما است.

انقلاب اسلامی؛ ظهور جنگ اسلام و مدرنیته

سؤال: حکومت اسلامی در چه حدی باید ظهور کند و روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی خود را تنظیم نماید تا بتوان گفت یک تمدن است؟ زیرا اگر یک تمدن به صحیح بودن تئوری‌های آن است، این تئوری‌ها قبل از انقلاب هم بود، پس چرا می‌گویید با ظهور انقلاب اسلامی ما به هم‌آوردی با تمدن مدرنیته آمده‌ایم؟ آیا نمی‌توان گفت ما قبل از انقلاب هم در مقابله با مدرنیته بوده‌ایم! و اگر یک تمدن به علم و ابزاری که پدید آورده تمدن شده با توجه به این که ما هنوز علم و ابزار آن‌چنانی نساخته‌ایم و چند سالی است که تحت عنوان جنبش نرم‌افزاری تازه دارد حرفش زده می‌شود، پس ما هنوز تمدنی نیستیم که به مقابله با تمدن مدرنیته آمده باشیم؟!

جواب: حرف درستی می‌زنید ولی سخن ما این است که آیا تفکر شیعی و پیرو آن انقلاب اسلامی با این پشتوانه‌ی تئوریک و آن هم تئوری‌های قابل تحقق، می‌تواند بعد از مدتی به عنوان یک تمدن خودش را مطرح کند؟ به نظر ما این از مسلمات است؛ که شیعه تمدن خود را طرح می‌کند و جهان را فرا می‌گیرد. فقط باید روی آن وقت بگذارید و کار کنید. با بررسی دقیق وضع موجود جهان و با توجه به تضادهایی که ذات فرهنگ مدرنیته بدان گرفتار است و نحوه‌ی حضوری که انقلاب اسلامی در جهان پیدا کرده، محال است سیر تاریخی جهان به تمدن اسلامی ختم نشود. چیزی نیست که فکر کنید اگر دیر بشود، بشر راه دیگری دارد یا خدای بشر راه دیگری را تقدیر کرده است. این‌ها باید خوب تجزیه و تحلیل شود که چرا حاکمیت آینده‌ی جهان، حاکمیت تمدن اسلامی است. این که شما گاهی تعجب می‌کنید؛ چرا

بعضی‌ها در مقابل فراز و نشیب‌های انقلاب اسلامی هیچ خسته نمی‌شوند و یأسی به خود راه نمی‌دهند! همین‌طور ساده نیست، متوجه اصولی شده‌اند که مطابق آن اصول به ثمر رسیدن اهداف این انقلاب را حتمی می‌دانند و هر قدمی که در راستای انقلاب اسلامی بردارند، آن را قدمی پایدار می‌شناسند. این که بعضی‌ها خسته می‌شوند، برای این است که نمی‌دانند، تمدن اسلامی یعنی چه، و چرا حکومت اسلامی حتماً می‌ماند؟ و چرا حتماً به تمدن اسلامی ختم می‌شود؟ و چرا حتماً جهان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد؟ علت این‌ها را نمی‌دانند و لذا خسته می‌شوند. موضوع ظهور تمدن اسلامی، مثل اصول طبیعی این عالم است؛ قانون ارشمیدس اگر صد سال بعد هم ثابت شده بود، بالأخره ثابت می‌شد. این‌ها چیزی نیست که با هوس ما آمده باشد و با هوس ما برود، این‌ها قواعد و سنن عالم است.¹⁸ شما قواعد ریاضی عالم را با قواعد عقلی و فلسفی مقایسه کنید؛ قواعد عقلی و فلسفی خیلی محکم‌تر است. مثلاً اگر این دیوار قائمه باشد بیشترین نیرو را تحمل می‌کند، و اگر یک مقدار کج باشد بالاخره باز کمی نیرو تحمل می‌کند. یعنی یک مقدار خلاف قوانین ریاضی هم می‌شود زندگی کرد، ولی شما خلاف عقل تان نمی‌توانید زندگی کنید. جامعه به میزانی که از قواعد عقلی منحرف شود، به نتیجه‌ای که باید برسد، نمی‌رسد. اما یک دیوار اگر هم کمی کج باشد، به نتیجه‌ای که ما برای آن در نظر گرفته‌ایم مثل نگه‌داشتن سقف دست می‌یابیم. پایدار ماندن تمدن‌ها قضیه‌شان به شکل دیگری است، چون تمدن‌ها شکل می‌گیرند تا ابعاد همه‌جانبه‌ی انسان‌ها را جواب دهند و اگر از این کار باز بمانند، فلسفه‌ی وجودی‌شان را از دست می‌دهند، به همین جهت لیبرال دموکراسی با آن همه شور و توان اولیه، امروزه یک تئوری شکست خورده است، چون در جواب گویی به بسیاری از ابعاد انسان‌ها معطل مانده و تنها آنچه که در جواب گویی همه‌ی ابعاد بشر در صحنه است، اسلام شیعی است.

18 - در راستای همین قواعد است که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لَوْ لَمْ يَبِقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ فِيهِ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي يُوَأطِئُ اسْمَهُ اسْمِي يَمْلُؤُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» اگر یک روز بیشتر از دنیا نمانده باشد خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا اینکه مردی از فرزندان مرا برانگیزاند که هم‌نام من است، و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از ظلم و ستم شده باشد. (بحارالانوار ج 51، ص 75).

می‌گوید: «اگر حقیقت یک تمدن به صحیح بودن تئوری‌های آن است، این تئوری‌ها قبل از انقلاب اسلامی هم بود، پس چرا گفته می‌شود با انقلاب اسلامی است که ما به مقابله با تمدن مدرنیته آمده‌ایم؟» عرض بنده این است: از آن جایی که این تئوری‌ها مدّ نظر ملت ایران بود، انقلاب اسلامی واقع شد و محال بود این تئوری‌ها به چنین انقلابی ختم نشود. ما خواستیم به تئوری‌های پذیرفته شده‌ی خودمان عمل کنیم، نتیجه‌اش به وجود آمدن انقلاب شد. در واقع ملت مسلمان ایران با انقلاب اسلامی به تئوری‌های خود تحقّق عینی داد که متهم نشود این حرف‌ها عملی نیست و دوره‌ی حاکمیت معصوم گذشته است. پس با این انقلاب، جنگ بین اسلام و مدرنیته که در حد تئوری بود، در صحنه‌ی عمل هم آغاز شد. استراتژیست‌های غربی تازه بیدار شده‌اند که اسلام شیعی به خودی خود یک تئوری کامل جهت‌آداری جهان است با این امتیاز که توان جواب‌گویی به نیازهایی را دارد که لیبرال دموکراسی جواب نداده است. متوجّه شده‌اند اسلام یک برنامه است با ادعای اداره‌ی جهان و توان چنین کاری را دارد، حتماً هم جهان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، به همین جهت هم سعی می‌کنند با امثال ضرغای‌ها و ملا عمرها و گروه طالبان، چهره‌ی اسلام را زشت نشان دهند چون در مقابل اسلام شیعی سخت خود را باخته‌اند. به هر حال جنگ بین اسلام و تمدن موجود غرب، گریزناپذیر است، چون این جنگ بین تمدن و توحش است و بحمد الله روزبه‌روز توحش تمدن غربی که حاصل نفس‌آماره است بیشتر ظاهر می‌شود؛ آیا شیخ احمد یاسین‌ها^{۱۹} را کشتن چیزی جز توحش است؟ حالا هر چه می‌خواهند اسم آن را بگذارند حقیقت عمل که عوض نمی‌شود، این عمل چهره‌ی حقیقی جامعه‌ی امروز بشر غربی است.

تحقق حتمی تمدن اسلامی

این که گفته می‌شود انقلاب اسلامی به مقابله با تمدن مدرنیته آمده به این دلیل است که مدرنیته هر چه به تمامیت خود نزدیک‌تر شد و چهره‌ی خود را روشن‌تر نمایاند، بیشتر مشخص شده که هیچ پایگاهی در تعالی انسانیت ندارد و از این طرف شیعه دائماً حقانیت و کاربردی

19 - شیخ احمد یاسین؛ رهبر معنوی جنبش حماس بود که صبحگاهان در حین برگشت از مسجد در حالی که با ویلچر حرکت می‌کرد هلیکوپترهای اسرائیل با راکت او را هدف قرار دادند.

بودن تئوری‌هایش را روز به روز بهتر نشان داده و به‌خوبی همه‌ی مزاحمت‌های جهان استکباری را به بهترین نحو از سر خود گذرانده است. در حالی که فرهنگ مدرنیته در این تقابل، هرچه بیشتر تلاش کرده، بیشتر به عدم توانایی خود نزدیک شده است. اگر در حال حاضر از بنده پرسید تمدن اسلامی، به صورت بالفعل موجود است یا نه؟ جواب می‌دهم: نه. اگر بگویید: به طور دقیق تمدن اسلامی چیست؟ می‌گویم: در عین این که کلیاتش معلوم است ولی مصداق‌های ریز آن را نمی‌دانم، چون در زمان خودش، خودش را نشان می‌دهد. مثال سایه روشن را که عرض کردم در نظر بیاورید، اگر من به این باور رسیدم که اتاقی نیاز دارم که حالت سایه روشن داشته باشد؛ شروع می‌کنم به ساختن آن، حال در این کار از طریق آزمایش و خطا به قدری جلو می‌روم تا آنچه را در نظر دارم بسازم. ممکن است چند بار بسازم اما بینم این آن نیست که می‌خواهم، خراب می‌کنم و دوباره می‌سازم، باز اگر بینم این آن نیست که می‌خواهم دوباره خراب می‌کنم و می‌سازم. اما بالأخره وقتی آن‌طور که من می‌خواستم ساخته شد، در آن صورت با آن انس می‌گیرم، بعد از این حالت است که شما به مطلوب من آگاهی می‌یابید، در این صورت شما را هم به آن دعوت می‌کنم. با توجه به این نکته اگر ان شاء الله تمدن اسلامی با مجموعه‌ی روابط و ابزارهایش ساخته شد، تمدن غرب با یک اشاره فرو می‌ریزد. تمدن غربی در حال حاضر انسان‌ها را به هوس دعوت می‌کند، حال فرض کنید اگر بشر بخواهد از هوس‌بازی دست بردارد، جایی ندارد که برود؛ ما هنوز نتوانسته‌ایم چنین بشری را به وطنی دعوت کنیم که بتواند راه به سوی کمالات معنوی را لمس کند، ما هنوز فرهنگی که اشاره به وطن معنوی انسان داشته باشد نداریم تا او را به آن دعوت کنیم، اما وقتی که وطن اسلامی را با توجه به آرمان‌ها و عالم مخصوص به خودش ساختیم، آن وقت است که می‌توانیم به‌سادگی جهانیان را به تمدن اسلامی دعوت نماییم. فضای حرم ائمه علیهم‌السلام و یا فضای جبهه بوی وطن اسلامی می‌دهد، ولی مصداق‌های عینی تمدن اسلامی که در آن تمام مصداق‌های زندگی، متذکر عالم قدس باشد، چیز دیگری است. وقتی شما به دیدار مناطق جنگی می‌روید، احساس می‌کنید دارای فضای خاصی است که با آن احساس آشنایی دارید، احساس می‌کنید وطن شما اینجاست، مثل مسجدالحرام که نماز را تمام می‌خوانید، زیرا در بطن این فضا یک تمدن خوابیده‌است و شما در آن جا یک نحوه سکنی‌گزیدن و وطن‌گرفتن را می‌یابید. در

تمدن اسلامی عمده فضای قدسی است که مورد توجه است، اما در آن فضا ابزارها چگونه است و کدام ابزار ما را متذکر آن فضا می کند فعلاً چیزی نمی دانیم، چون زمانه ما را به ابزارهای خودش راهنمایی می کند و هنوز زمان آن نرسیده است که به تئوری هایمان صورت عملی بدهیم، در زمان خودش، خود را می نمایاند، همان طور که بعد از جنگ، فضای جبهه ها خود را نمایاند و به همین جهت ما هنوز می توانیم ادامه دهنده ی فضای معنوی جنگ باشیم، هر چند دیگر جنگی در کار نیست ولی آن فضا به ما نزدیک است با این که چند سال است از زمان جنگ گذشته است. این را به عنوان مثال در جواب سؤالی عرض کردم که می گوید در تمدن اسلامی چه چیزی می آید.

«هایدگر» در مصاحبه اش با روزنامه ی اسپیکل می گوید: این مصاحبه ام را بعد از مرگم چاپ کنید. از او می پرسند: «درمان تمدن غرب چیست؟»، می گوید: «خدایی بیاید و کاری بکند!». شاید بگویید: به چه دلیل این قدر این جمله بزرگ است؟ به نظر من چون نمی گوید: «خدای موجود که در ذهن و فرهنگ غرب است، کاری بکند»، اگر می گفت: «آن خدا کاری بکند»، جمله اش خبر از فکر بزرگ او نمی داد، چون می داند این برداشتی که امروزه مردم از خدا دارند برای تغییر سرنوشت این تمدن کافی نیست، آن خدایی که باید بیاید خدای دیگری است، به این معنی که این ها متوجه خدای واقعی که در زندگی شان نقش آفرین باشد، نیستند خدای ارسطویی را می شناسند - اگر نگویم طاغوت را خدا گرفته اند - و در شرایطی هم نیستند که بتوان آن خدا را به آن ها معرفی کرد، چون هر چه ما از خدا برای این ها بگوییم به همین خدای ذهنی که دارند منتقل می شوند و لذا باید زمانه آنچنان عوض شود که امکان آزادی ذهن، از خدایی که دارند فراهم شود و با خدای واقعی و وجودی - یعنی خدای اهل البیت و پیامبر ﷺ - آشنا شوند، که در شرح کتاب «آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» باب آن باز شده است، لذاست که در واقع باید هایدگر در جواب آن روزنامه نگار همین را می گفت که گفت. اگر چه برای او مسلم است که خدا باید تمدن غرب را نجات دهد، نه برنامه های کارشناسان، ولی نمی داند کدام خدا، چون آن خدا خودش خود را در تمدن آینده منکشف می کند. از این جهت جمله ی هایدگر جمله ی عالمانه ای است؛ با همین حرفش به جهان غرب می گوید من می دانم از این خدایی که شما از آن سخن می گوید، هیچ کاری در

تغییر سرنوشت این تمدن بر نمی آید؛ آن خدایی که باید بیاید و کاری بکند، همان خدایی است که «نیچه» می گوید مرده است. یک خدایی باید بیاید و کاری بکند که آقای دکتر فردید «رحمة الله علیه» می گوید: «خدای پس فردا»، - خدای فردا نه - خدای پس فردا. حرف دکتر فردید هم حرف عالمانه‌ای است، چون مردم بر اساس افق فکری امروزشان نهایتاً خدای فردا را می بینند، اما آن خدایی را که ماوراء این افق موجود است هنوز نمی بینند.²⁰ شاید از این حرف‌ها تعجب کنید؛ که مگر خدا هم فردا و پس فردا دارد؟! علت این تعجب آن است که هنوز در امروز هستید، اصلاً این زبان برای کسی که ماوراء این تمدن تنفس نمی کند، زبان نامأنوسی است. عظمت تفکر وقتی ظاهر می شود که می فهمد چگونه روح زمانه چون اختاپوسی سایه‌ی سیاهش را بر اندیشه‌ی انسان‌ها می اندازد تا نتواند آزاد از آن زمانه فکر کنند. هایدگر انصافاً افق‌های ارزشمندی را در جلو خوانندگان آثارش می گشاید. او کتابی نوشت به نام «زمان»، بعد قول داد جلد دومش را هم بنویسد، اما هرگز نوشت. چون دید در بحث زمان، وقتی از «زمان» سخن می گوید می خواهد به افقی ماوراء روح مدرنیته و تفکر ارسطویی نظر شود، ولی کتابی را که او فوق علم حصولی نوشته است دارند با علم حصولی می فهمند، حساب کرد جلد دوم کتاب را هم با همین افق می بینند، این بود که جلد دوم را نوشت و این نوشتن، بیشتر از نوشتن ارزشمند بود، چون پیام خود را با آن نوشتن به همه رساند که در چه شرایطی گرفتار است.

تمدنی که در آینده، خود را منکشف می کند

وقتی که می گویم تمدن ما بعداً می آید، یعنی آنچه ما امروز داریم تمدن ما نیست. اگر من بتوانم تمدنی را که قرار است بیاید کاملاً معرفی کنم که در واقع آن ادامه‌ی همین امروز خواهد بود و شما بتوانید با تفکر امروزی خود آن را بفهمید، دیگر آن تمدن، تمدن پس فردایی نیست، بلکه فردایی است. تمدن آینده را باید تئوری تمدن اسلام به صحنه بیاورد، این تئوری باید خودش را نشان بدهد و شما را جذب کند و شما هم بر اساس این تئوری

20- منظور از خدای پس فردا، خدای حضرت مهدی (عج) است که خدای حضوری است و به نور مقدس حضرت

واسطه‌ی فیض عالم را تحت تأثیر خود قرار می دهد.

فضای تحقق تمدن‌تان را بسازید. شما در حال حاضر آیا فضای تاریخی همین تئوری‌هایتان را فهمیده‌اید؟! به عنوان نمونه جایگاه تاریخی و قدرت جایگزینی تئوری ولایت فقیه را به همان صورتی که غربی‌ها می‌فهمند و متوجه‌اند جای آن در آینده‌ی تاریخ کجاست، آیا ما خودمان می‌فهمیم؟ ما هنوز نرسیده‌ایم به این که تنها راه نجات در قرن ازدحام و کشاکش تئوری‌های اجتماعی، تئوری ولایت فقیه است. ما خیال می‌کنیم حتماً باید مذهبی بشویم تا ولایت فقیه را بفهمیم، در حالی که اندیشمندان غربی - که نقض‌های تئوری‌های خود را خوب می‌شناسند - بهتر از ما جایگاه تاریخی آن را فهمیده‌اند. مثلاً دکتر فرید که ادعای مذهبی بودن هم ندارد، می‌رسد به این که: تنها راه برای نجات از معضل جهان معاصر، ولایت فقیه است، شما بررسی کنید ببینید آیا ایشان از طریق نوشته‌های مذهبی و روایی و استدلالی به این نتیجه رسیده است که تئوری آینده برای حاکمیت در جامعه، تئوری ولایت فقیه است؟ ابدأ، او اصلاً نمی‌خواهد وارد این وادی بشود. اما بر اساس توجه به روح پس‌فردایی تاریخ، متوجه است ذات عالم، ذاتی است که باید معصوم در آن حکومت کند و این روح، زمانش نزدیک است و تئوری ولایت فقیه طلایه و پیش‌درآمد آن است. او به امام زمان فکرمی‌کند، البته به امام زمان خودش که حضرت بقیة‌الله‌الاعظم است و در پس‌فردای تاریخ ظهور می‌فرماید.²¹

به این جمله دقت کنید که: خدای پس‌فردا چه خدایی است؟ خدای عالم بقیة‌الله خدای حضوری و فعّال است و نه خدای حصولی که متکلمین بخواهند او را اثبات کنند، و بدانید در آینده‌ی جهان چنین خدایی نقش‌آفرین است، که به تعبیری می‌توان گفت؛ آن خدا، خدای خمینی «رحمة‌الله‌علیه» است. بعضی از غربی‌ها رسیده‌اند به این که با ولایت فقیه می‌شود آینده‌ی جهان را نجات داد. اگر شما بروید در دانشگاه‌های آلمان بگویید این تئوری چطور است؛ که «یک کارشناس کشف حکم خدا بیاید جامعه را اداره کند»؟ می‌گویند خوب است، می‌گویید ما توان تحقق چنین برنامه‌ای را داریم، می‌گویند نمی‌شود. چون شرایط تحقق ولایت فقیه در آن

21 - به کتاب «دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان»، سید احمد فرید، ص 57 و یا کتاب «مفردات فردیدی»، سید

فرهنگ از بین رفته است^{۲۲} - چه در روش و چه در محتوا - ما هنوز - به جهت روح غربی حاکم بر زمانه - در اصل معنای حکومت اسلامی به معنای واقعی اش، که ولی فقیه، نائب یک امام زنده است، مانده ایم. لا اقل سعی کنیم مانند امثال دکتر فریدد جایگاه دینی و تاریخی ولایت فقیه را بشناسیم.

هنوز افراد مذهبی معنی ولایت فقیه را که می خواهد تمدن آینده را بسازد، به اندازه ای که زمانه اجازه می دهد، نمی شناسند، چون روح تاریخی و حضوری قضیه - همان روح بسیجی های جبهه و جنگ - برایمان روشن نیست. امثال هایدگر می دانند روح آینده منتظر یک فضای حضوری است که خدای خمینی «رحمة الله علیه» آن را به صحنه می آورد، او منتظر امثال امام خمینی «رحمة الله علیه» است ولی بعضی ها فکر می کنند حضور حضرت روح الله «رحمة الله علیه» یک چیز عادی در کنار بقیه ی حادثه های زمانه است! دکتر فریدد می گوید من آینده را فقط به امید بسیجیان، روشن می دانم. وقتی که این جمله را می گوید، مجامع علمی او را حذف می کنند. اما او دیگر این طوری شده است، چون اسلام حضوری متعلق به روح حضرت بقیة الله الأعظم ♦ را در انقلاب اسلامی شناخته و به همین جهت هم در سال های 65 یا 66 به خطبه های نماز جمعه ی آقای هاشمی که برای جهان غرب یک نوع ترقی قائل است اشکال می کند.^{۲۳}

پرسیدید: «چرا می گویم با انقلاب اسلامی به مقابله با تمدن مدرنیته آمده ایم؟ در حالی که تئوری های تفکر شیعه قبل از انقلاب هم بوده است، پس قبل از انقلاب هم در مقابله با مدرنیته بوده ایم!». آری؛ از یک جهت تفکر شیعه که به ارتباط با عالم معنویت تأکید دارد همیشه مقابل مدرنیته بوده است. اما به شرطی که مدرنیته خود را نشان بدهد. مثلاً شهید مطهری «رحمة الله علیه» در کتاب هایشان به طور مشخص با مدرنیته درگیر نشده اند زیرا در زمان حیات ایشان مدرنیته تمام چهره ی خود را ظاهر نکرده بود. دکتر فریدد می گوید ای کاش آقای مطهری چهار تا از این کتاب های غربی ها را بدون ترجمه می خواند تا می دید این ها چه بلاهایی هستند! مدرنیته ای که

22 - روشنفکران غرب زده ی کشور ما چون در فضای فرهنگ غربی زندگی می کنند و امکانات آن فرهنگ را به رسمیت می شناسند نمی توانند امکاناتی که ولایت فقیه در اختیار ملت مسلمان می گذارد را درست درک کنند.

23 - نامه تاریخی احمد فریدد به آقای هاشمی رفسنجانی، نقل از سایت موسسه فرهنگی مطبوعات ایران، شبکه ایران،

در طراوت سال‌های 1930 ظاهر شده، هنوز موضع اصلی خود را نسبت به اسلام نشان نداده است. یکی از چیزهایی که به‌نحو عجیبی مدرنیته را نشان داد، انقلاب اسلامی بود. اگر آمریکا در عراق به چنین عملکردهایی دست نزده بود، آیا خودش را به این صورتی که حالا معلوم شده نشان می‌داد؟ تازه مقایسه کنید؛ اگر با جمهوری اسلامی به طور مستقیم درگیر شود چقدر خود را نشان می‌دهد! مسلم با درگیری با جمهوری اسلامی که دیگر بهانه‌ی سرنگونی صدام را ندارد، تمام چهره‌ی منفی غرب ظاهر می‌شود و این مسئله زمینه‌ی هرچه بیشتر ظهور تمدن اسلامی و افول تمدن غرب خواهد بود و ظاهراً برای شناخت این دو، زمان زیادی نیاز است مگر این که با اتفاق غیرمنتظره‌ای بشر بتواند قدم‌های بلندی در تاریخ خود بردارد.

آن برداشت از انقلاب اسلامی که می‌خواهد ایران به یک ژاپن اسلامی تبدیل شود، نه تمدن اسلامی را می‌سازد و نه عامل نفی تمدن غرب است و نه آن انقلاب اسلامی، انقلاب اسلامی حضرت روح‌الله «رحمة‌الله‌علیه» است. در دولت‌های سازندگی و اصلاحات با این رویکرد که خواستند کشور ایران در نهادهای بین‌المللی ادغام شود، عملاً توجه به تمدن اسلامی را در حجاب بردند و ناخواسته در صدد بودند نور انقلاب اسلامی را خاموش کنند.

سؤال: این که فرمودید بالاخره تمدن اسلامی را خواهیم ساخت، چطور می‌سازیم؟ مثلاً شما از یک طرف می‌گویید بزرگ‌ترین خدمت ادارات به ملت این است که تعطیل شوند، چون این‌ها مزاحم زندگی مردم‌اند، از طرف دیگر تمام نظام کشور را همین ادارات قبضه کرده‌اند و ما هم هیچ تلاشی برای عوض کردنش ندیده‌ایم، پس ما چطور از نظام اداری می‌خواهیم آزاد شویم و نظام اداری دیگری را به دنیا پیشنهاد کنیم؟!

جواب: با مقدماتی که عرض شد شاید جواب این سؤال داده شده، چون از سؤال شما برمی‌آید که ما با فکر «فردایی» و نه «پس فردایی»، می‌خواهیم نظام اداری‌مان را تغییر دهیم و شما انتظار دارید نظام اداری ما در همین فضایی که هست تغییراتی بکند تا ما چند قدم به تمدن اسلامی نزدیک شویم، در صورتی که باید نوع نگاه به عالم و آدم عوض شود. عرض کردم بنده هم مثل شما می‌دانم که در فضای دیگری تمدن اسلامی را می‌توانیم به دنیا عرضه کنیم که آن فضا این فضا نیست. عمده روح آماده‌گری است که باید در خود ایجاد نمایم تا آن انکشاف فرا برسد، برای همین هم جمله‌ی هایدگر را مثال زدیم که می‌گوید: «خدایی بیاید و

کاری بکند» یعنی یک روح دیگری باید در صحنه باشد، همین که ما می‌فهمیم تمدن مدرنیته یعنی چه، و به روح آن کاملاً پی می‌بریم، شروع آمادگی ماست. آری؛ مقدمات قضیه همان‌هایی است که حضرت امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» متذکر شدند، ولی راه حل این نیست که آن آقای کراواتی را از پشت میز برداریم و این آقای ریشی را بگذاریم، چون فضا همان فضا است. دیدید که این آقای ریشی بدون آن که بخواهد کاری جز همان کار آقای کراواتی دیروز را انجام نداد. بنده در جلسه‌ی آخر کتاب «انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی» به عقلی اشاره کردم که با ظهور آن عقل می‌توان بسیاری از معضلات دیوان‌سالاری و فرهنگی کشور را پشت سر گذاشت و با ظهور فتنه‌های بعد از انتخابات دهمین ریاست جمهوری زمینه‌ی ظهور آن عقل با عبور از عقل غرب زده فراهم تر شد.

سؤال: شهید آوینی می‌گوید: علوم غربی بیش از آن که موجب انکشاف و رازگشایی از عالم باشد، باعث حجاب می‌شود و تکنولوژی امروز غرب حاصل تصرف شیطان است در عالم وجود. آیا با این شرایط می‌توانیم در راه ساختن تمدن اسلامی از تکنولوژی غربی استفاده کنیم یا این که در ساختن تمدن اسلامی کلاً علوم و تکنولوژی غرب را دور زده و از کنار آن رد می‌شویم و در حین دورزدن، از تمدن غرب فقط برای گذران زندگی عادی مان استفاده می‌کنیم؟

جواب: در عین آن که جواب این سؤال در آینده با طرح مقدمات لازم بهتر داده خواهد شد، خدمتتان عرض کنم که ساختن تمدن اسلامی را باید مرحله به مرحله در نظر گرفت، مرحله‌ی اول این است که ما هیچ راهی نداریم جز این که فعلاً از ابزارهای موجود گزینش کنیم، بحثی که در کتاب «امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» و خودآگاهی تاریخی» عرض شده است. حال در این مرحله خطر اینجاست که در گزینش تکنولوژی غربی، فرهنگ غربی و عالم آن به ما تحمیل شود که با خودآگاهی نسبت به فرهنگ مدرنیته و نسبت به اهداف تمدن دینی تا آن جا که ممکن است این خطر را می‌توان تقلیل داد. پس یک مرحله این است که شما فعلاً چاره‌ای ندارید جز این که تکنولوژی‌های موجود را گزینش کنید منتها با احتیاط و خودآگاهی. مرحله‌ی بعدی این است که در دل این گزینش‌ها، آرام آرام عالم اسلامی را که همان اتصال به عالم قدس است پیدا کرده و در کنار آن عالم، ابزارها و نهادهایی مطابق آن عالم و آن اهداف

پایه‌ریزی نمایید. مرحله‌ی سوم این است که با در دست داشتن ابزارهای مناسب و یک تحول شدید کلاً به زندگی غربی پشت کنید و تمدن اسلامی را احیا نمایید، و این را بدانید تا آن تمدن را احیاء نکنید، دائماً زهر تمدن غربی شما را مغلوب می‌کند، چون این تمدن متذکر نفس اماره و هوس است و آن تمدن متذکر نفس مطمئنه و اتصال به عالم بقاء است، که البته گفتن این حرف‌ها ساده است و در عمل نیاز به برنامه‌ریزی دقیقی داریم که ابتدا بر تکنولوژی موجود سوار شویم و سپس جهت آن را به سوی دلخواه تغییر دهیم و به پیشرفتی دست یابیم که به معنی پیشرفت غربی نیست.

برای تقریب به ذهن که فضا چقدر در تصمیم‌گیری مؤثر است در نظر بگیرید آقایی به نام رئیس اداره پشت میز نشسته‌است، آن بالا هم نشسته‌است - رئیس که دم در نمی‌نشیند - بعد شما قدم به قدم به طرف او می‌روید و تقاضایتان را روی میز می‌گذارید. حالا هر کاری بکنید، فضایی که آقای رئیس درست کرده طوری است که شما در عین ارائه‌ی تقاضا از ایشان احساس بدهکاری می‌کنید، در صورتی که واقعیت عکس این است؛ او از شما حقوق می‌گیرد تا کار شما را انجام دهد ولی با ایجاد فضای آنچنانی شرایط را برعکس کرده است. پس ببینید فضا چقدر در روح و روان ما نقش دارد، او پشت میز نشسته‌است و شما ایستاده‌اید، بعد هم او باید به شما اجازه بدهد که بنشینید، ناخودآگاه روح حاکم بر آن فضا چنین اقتضا می‌کند که باید با اجازه‌ی آقا بنشینید، بعد شما باید برگه‌تان را روی میز جلوی او بگذارید، همین که می‌خواهید برگه را جلوی‌ش بگذارید، خم می‌شوید! و با این کار شما به عنوان یک انسان معمولی، در درون خود هم خم شدید، این فضای کبر غربی است که در ادارات ما جاری است و افرادی مناسب این فضا تربیت می‌کند. حالا اگر امیرالمؤمنین ♦ بود و به ایشان پیشنهاد می‌کردند پشت میز بنشینند تا ارباب رجوع به ایشان رجوع کند، اصلاً تحمل نمی‌کردند. چون حضرت می‌خواهند هرگز کسی در مقابل‌شان تحقیر نشود. این است که اگر امیرالمؤمنین ♦ بود و بنا بود رئیس این اداره باشد، حتماً چنین شرایطی را به ارباب رجوع تحمیل نمی‌فرمود، همچنان که در زمان خودشان بنا به مقتضای زمانه به عنوان رئیس مملکت اسلامی، در بازار قدم می‌زند، چون او می‌خواهد روحی را حاکم کند که فضا، فضای خدمتگذاری باشد، نه طلبکاری. حالا اگر ما متوجه شدیم این فضا، آن فضای تمدن اسلامی نیست، و روح

آماده‌گری را در خودمان ایجاد کردیم، و از خود سؤال کردیم چه کار باید بکنیم که از این نظام اداری غربی که همراه با کبر کارگزاران و بدهکاری ارباب‌رجوع است، آزاد شویم. توجه به چنین امری، شروع انکشاف آن چیزی است که باید بیاید و هنوز ظهور نکرده است پس اگر علی ♦ امروز بودند، چه کار می‌کردند؟! نمی‌دانیم اما کاری می‌کردند که شبیه آنچه امروز هست نباشد. قبلاً عرض کردم آن تمدنی که خواهیم داشت، حتماً این نیست. اما دوباره اگر بگویید: «چیست؟»، جواب می‌دهم نمی‌دانم چیست. روح تمدن اسلامی که در فضای اتصال به عالم قدس ظهور می‌کند با فرهنگ انتظار، خود را می‌نمایاند. من و شما باید سی سال در آن روح زندگی کرده باشیم، بعد آرام‌آرام تمدنی مطابق با آن روح، از ذهن و زبان‌مان جاری می‌شود و انسان‌ها را دعوت به آن عالم می‌کند.

زمانه و فرهنگی که امثال بنده در آن زندگی می‌کردیم سراسر تأیید تمدن غرب بوده و تمدنی ماوراء آن تمدن هم تصور نمی‌شده است، بالأخره با مطالعه‌ی کتاب‌هایی که فرهنگ غرب را نقد می‌کرد و از آن مهم‌تر با روحانیت حضرت امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» آرام‌آرام به تمدن غربی و کارآیی آن شک کردیم و جوان‌امروزی در این شرایط جدید می‌خواهد از غرب بگذرد، حساب کنید نسل بعدی چقدر از نظر فرهنگ عبور از غرب از ما جلوتر است، نگویید که جمعیت دارد به سوی رذائل غربی سوق پیدا می‌کند عنایت داشته باشید اولاً: فواره چون بلند شود سرنگون شود. ثانیاً: با ظهور فروریختن فرهنگ مدرنیته، به سرعت همه‌ی جهت‌ها تغییر می‌کند و اگر زمینه‌ی رجوع به تمدن اسلامی را فراهم کرده باشیم نظرها به سوی آن تمدن کشیده می‌شود.

بنابراین اگر شما در حال حاضر نظام اداری موجود را اصلاح کنید باید ذهن و اندیشه‌ی خود را به دور دست‌ها سیر دهید و با افقی که در مقابل خود قرار می‌دهید کار را شروع کنید زیرا تمام مشکلات با فرهنگ غربی پدید آمده و با عطف توجه به تمدنی غیر از تمدن غربی طلوع اصلاح امور شروع می‌شود، ولی با این حال این سؤال پیش می‌آید که در حال حاضر باید با این ادارات چه کار کنیم؟ نمی‌شود که فعلاً آن‌ها را تعطیل کرد و کشور را به هم ریخت. با توجه به این که شیعه مکتبی است معقول و آینده‌ساز، در عین آن که مواظب است افق اصلی فراموش نشود، ابتدا آفات نظام موجود اداری را به حداقل می‌رساند، مثلاً نسبت به

تکریم ارباب رجوع حسّاس می شویم و یا سعی می کنیم کارها ساده شود تا اداری‌ها نتوانند به ارباب رجوع به جهت پیچیدگی کارها فشار بیاورند، سعی می کنیم تا آن جا که ممکن است سرنوشت مردم را به ادارات گره نزنیم. این‌ها کارهای عادی است که باید کرد تا از جهت دیگر و با نگاه دیگر روح جامعه ابتدا از این تمدن آزاد شود و نسبت به تمدن مدرنیته به یک خودآگاهی برسد، آن وقت آنچه باید انجام شود خودش را می‌نمایاند. ولی در حال حاضر سایه‌ی سیاه نظام اداریِ غربی طوری بر ذهن‌های همه سایه انداخته که ماوراء آن را نمی‌توانند ببینند تا بخواهند به مرور چیزی غیر آن را به جای آن بگذارند. باید روح جدیدی به صحنه بیاید تا همه‌ی کارها با هم تغییر کند. ممکن است ابتدا باور نکنید که می‌شود با توجه به آرمان‌های تمدن اسلامی و با نظر به ضعف‌های اساسی این تمدن، کاری کنیم که فضای موجود منفجر بشود. حالا چه کار بکنیم؟ نمی‌دانم، اما با توجه به اهدافی که اسلام متذکر آن می‌شود و شیعه دقیقاً آن‌ها را می‌شناسد کار بزرگی در پیش است.

پس ما مرحله به مرحله می‌توانیم به جایی برسیم که در نهایت شیشه‌ی عمر این تمدن را بشکنیم، در آن صورت است که یک شکوفائی چشم‌گیری براساس رویکرد ما به تمدن اسلامی ظاهر می‌شود، بعضی از ماها در مرحله‌ی اول هستیم و هنوز به مرحله‌ی دوم هم نرسیده‌ایم، مرحله‌ی سوم هم اصلاً نمی‌دانیم چیست که بخواهیم به آن برسیم!

سؤال: چرا با توجه به نظام سیاسی حاکم در کشور که نمی‌توان آن را اسلامی نامید، می‌گوییم حکومت ما، حکومت اسلامی است؟

جواب: ما به دنبال عالمی هستیم که در آن عالم در جمع مردم، بتوانیم نیازهایمان را برآورده کنیم، - و در راستای تحقق چنین هدفی - به معنای واقعی به حکومت اسلامی نیاز داریم و نظام اسلامی موجود را با همه ضعف‌هایی که دارد، مقدمه‌ی تحقق آن عالم می‌دانیم و معتقدیم بالقوه توان تحقق آن عالم را در خود دارد زیرا جهت‌گیری کلی‌اش به آن سو است.

سؤال: بنده گاهی از خود می‌پرسم تئوری‌های انقلاب اسلامی اگر اجرا نشود، چه فایده‌ای دارد که ما از آن دفاع کنیم؟ در پیش خود در جواب به این سؤال می‌گویم: «حکومت اسلامی یک حقیقت است، مثل کربلا که به خودی خود یک حقیقت است، انقلاب اسلامی ظهوری از همان حقیقت است. دفاع کردن از این انقلاب و جان دادن در راه آن، تلاش در جهت

برپاداشتن آن حقیقت است. پس تلاش در راه حفظ و اصلاح این نظام یعنی تلاش در جهت شدید کردن ظهور آن حقیقت و تماس با آن حقیقت و متحدشدن با آن حقیقت» آیا این جواب را شما می‌پذیرید؟

جواب: بله، واقعیت این است که هر کس به این انقلاب دست داد با حقایق خوبی مرتبط شد و تا مرز شهادت، یعنی فَنای در راه آن حقیقت، او را سیر می‌دهند.

غفلت‌هایی که در راه است

سؤال: در حال حاضر اسلامی بودن یک حکومت به چیست؟ به قوانین بر حق یا به رهبری فقیه آگاه به نظر معصوم یا به مسئولینی دلسوز و فعال و اسلام‌شناس و یا به مردمی که پشتوانه‌ی این ارکان هستند. در بعضی از موارد مذکور، موارد نقض بسیار دیده‌می‌شود مثلاً مسئولین ناصالح و یا مردمی مخالف این نظام که دوست دارند خارج از کشور زندگی کنند، بسیارند. موارد مذکور در چه حدی باید باشد تا بتوانیم بگوییم نظام حاکم، حکومت اسلامی است؟

جواب: از یک جهت به همه‌ی موارد مذکور در تحقق حکومت اسلامی نیاز است، ولی به شرطی که جهت گم نشود و عنایت داشته باشید که موارد نقض به خودی خود موضوع را منتفی نمی‌کند. مثلاً ما حالا می‌آییم عالم اسلامی را به جوانان نشان می‌دهیم، بعد اراده می‌کنند که بروند و بر اساس آن عالم، تمدن اسلامی را بسازند. اما چون رگه‌های فرهنگ مدرنیته یا رگه‌های تصلب و ارتجاع در ذهن آن‌ها هست، آن چیزی که می‌سازند همان چیزی که باید باشد نیست. ولی چون مطلوب ما حال و هوایش مشخص است، این قدر آزمایش و خطا می‌کنیم، این قدر خراب می‌کنیم و باز تجدید نظر می‌کنیم، آن قدر افراط و تفریط می‌کنیم، تا بالأخره به آن ایده‌آل‌مان که عالم مطلوب ما را جواب دهد، برسیم.

بعضی از همین جوانان مذهبی گاهی به اسم «مذهب» بسیار مرتجع و سطحی می‌شوند که وقتی امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» عمامه‌شان را برداشتند و با عرق چین در جمع حاضر شدند، گفتند: «اسلام رفت!» امام «رحمة‌الله‌علیه» واقعاً نمونه‌ی عجیبی بود؛ می‌بینید قبا می‌پوشد، شعر می‌گوید، با نوه‌اش بازی می‌کند، جنگ می‌کند و نه مرتجع است و نه سطحی‌نگر. هم روشنفکر است و هم جدای از سنت نیست. این نمونه‌ای است که ما باید دنبالش باشیم و باید با نظر به حضرت

روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در کنار همین جوانان مذهبی که بعضاً سایه‌های ذهنی ارتجاعی دارند و بعضاً غرب‌زده هستند به آرمان‌های خود نزدیک شویم.

ما دولت‌سازندگی را تجربه کردیم که با هدف نزدیکی به تمدن اسلامی در صدد بودند با قالب اسلامی مثل ژاپن و مالزی بشویم و به عشق ژاپن و مالزی شدن ایران، برنامه‌ریزی کردند و نقطه‌نظر تاریخی آن‌ها تمدن به ظاهر اسلامی بود که در زمان امویان و عباسیان ظاهر شد. چون مستشرقین اروپایی آن زمان را به‌عنوان تمدن اسلامی دوران گذشته به رسمیت می‌شناسند، می‌خواستند به امید احیاء تمدن اسلامی همان شرایط را احیاء کنند و احیاء کردن آن نوع روابط، با ژاپن و مالزی شدن هم مانع‌الجمع نبود. علت این تصور نسبت به تمدن اسلامی آن است که هنوز در سطح فرهنگ جامعه حکومت اسلامی و به تبع آن تمدن اسلامی به معنی واقعی‌اش تعریف نشده است، با این همه در دولت‌سازندگی ملاحظه کردید که مردم مذهبی با رویه‌رو شدن با دست‌آوردهای آن دولت، از آن استقبال خوبی نکردند، چون وضعی که به وجود آمد آنچنان غرب‌زده بود که هرگز متذکر آرمان‌های آن‌ها نمی‌توانست باشد. در حالی که فعالیت‌های زیادی انجام گرفت، ولی بالأخره آن کار تجربه‌ای بود که باز در یک آزمایش و خطای دیگر به امید رسیدن به جامعه‌ی مورد نظر مردم به قصد نفی دولت‌سازندگی جذب شعارهای دولت اصلاحات شدند^{۲۴} که پس از مدتی با نوع دیگری از غرب‌زدگی روبه‌رو گشتند که درصدد بود با سکولار کردن کشور به کلی به شعارهای اصلی انقلاب پشت کند و با توجه به این امر مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» امتیاز دولت نهم را بازگشت به شعارهای انقلاب دانستند. ولی چون هنوز راه زیادی برای رسیدن به آرمان‌های خود داریم باز گرفتار آزمون و خطا خواهیم بود و همچنان جلو می‌رویم، چون جهت بسیار روشن و ارزشمند است. البته باز این خطر هست که چیز دیگری جای اهداف حکومت اسلامی را بگیرد زیرا نه از این طرف ظلمات غرب درست تبیین شده و نه از آن طرف معنی تمدن اسلامی روشن گشته است. بنده به مسیری که در پیش است امیدوارم، ولی از طرف دیگر بسیار هم نگرانم؛ از این

24 - یکی از استراتژیست‌های جریان اصلاحات به آقای خاتمی گفته بود: «تا می‌توانی از هاشمی رفسنجانی فاصله بگیر که تا 50 سال آینده هرکسی از دولت‌سازندگی دفاع کند نخواهد توانست آراء عمومی را از آن خود کند.» (ویژه‌نامه سیاسی روزنامه‌ی ایران، نوروز 1389).

جهت امیدوارم که روحیه‌ای در صحنه است که خطرهای دولت‌های سازندگی و اصلاحات را تا حدی از سرگذرانده‌ایم ولی آیا روح حاکم بر اهل نظر و اهل سیاست طوری هست که از یک طرف عمق ظلمت مدرنیته را بشناسد و از طرف دیگر نظر آن‌ها به تمدنی باشد که به معنی واقعی آن در انقلاب اسلامی مورد توجه است. وقتی از بعضی از آن‌ها شنیده می‌شود که با ذوق و شوق - نه به عنوان اضطرار - می‌گویند ما باید دست آوردهای تمدن غرب را بر اساس نیاز و فرهنگ مان گلچین کنیم، خبر از آن می‌دهد که موضوع رابطه‌ی بین تکنولوژی و فرهنگ همراه آن، برایشان روشن نیست و متوجه نیستند ابزارهای هر تمدنی، فرهنگ مخصوص به خود را به دنبال می‌آورد. البته اگر به عنوان مرحله اول گذر از مدرنیته به سوی تمدن اسلامی، این حرف را بگویند، حرفی نیست. حرف آقای دکتر داوری را نمی‌توان نادیده گرفت که می‌گوید: مدرنیته سراپا «یک چیز» است؛ هر جایش را بگیری، با همه‌اش روبه‌رو خواهی بود. ما در بین بعضی از شخصیت‌های اصول‌گرا که خطرات اصلاح‌طلبان را ندارند با یک نحوه گرایش به غرب روبه‌رویم، و لذا همین گرایش، حجاب آن‌ها می‌شود تا در تشخیص لویح صحیح از ناصحیح آن‌طور که باید موفق نباشند و این نقطه‌ضعف‌ها همان نقطه‌های کوری است که شما در پیش‌برد انقلاب در جلو خود دارید و از همان طریق ضربه‌هایی خواهیم خورد.

سؤال: شما فرمودید که مدرنیته در ذات خود چیز خوبی ندارد که ما بتوانیم خوبی‌هایش را گلچین کنیم، اگر ممکن است، این را بیشتر توضیح دهید.

جواب: شاید این اساسی‌ترین مسئله‌ای است که در ایجاد تمدن اسلامی باید مورد توجه قرار گیرد و تا حدی هم بحث‌های قبلی آن را روشن کرده است. باید متوجه باشیم که ما نسبت به ارتباط با غرب سه نوع تئوری داریم؛ یک تئوری این است که غرب خوب است و بیاییم آن را بپذیریم، تئوری دیگر این است که بیاییم خوبی‌هایش را بپذیریم و در فرهنگ خودمان بیاوریم و از آن‌ها استفاده کنیم. تئوری سوم این است که فرهنگ غرب یک چیز منسجمی است؛ هر جایش را که بگیری، همه‌اش می‌آید، و بنابراین اگر خواستید که غرب نیاید باید از خود شروع کنید ولی براساس اضطراری که در زمان حاضر داریم از تکنولوژی غربی استفاده می‌کنیم تا شرایط عبور از غرب فراهم شود. ما به تئوری سوم معتقدیم، اگرچه تئوری دوم هم

برای خود حرف دارد. و شخصیت‌های قابل احترامی به آن معتقدند. عنایت داشته باشید که معتقدین به تئوری سوم با خود آگاهی تاریخی خود تئوری دوم را به عنوان گذر از غرب قبول کرده‌اند. ولی تفاوت در این است که معتقدین به تئوری دوم قبول ندارند بین تکنولوژی و فرهنگ غربی آنچنان رابطه‌ی تنگاتنگی هست که نتوان تکنولوژی را از فرهنگ غربی جدا کرد و در فضای اسلامی از تکنولوژی غربی برخوردار نبود. برای تبیین چنین مشکلی بنده سعی کردم در ویرایش جدید کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی» بیشترین همت خود را بر روی عدم انفکاک بین تکنولوژی و روح حاکم بر آن بگذارم، چون معتقدم رجوع مان به تکنولوژی غربی باید در حدّ اضطرار باشد و گرنه در رسیدن به اهداف انقلاب اسلامی عقب می‌افتیم و خسارت زیادی می‌بینیم. نظرم این است که حضرت امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» به تئوری سوم معتقدند؛ چون اگر یادتان باشد، با نیروهای بسیجی شرکت نفت که چاه‌های شرکت نفت را خاموش کرده بودند تأکید داشتند؛ فقط باید از خودتان شروع کنید و روی این نکته خیلی وقت گذاشتند که: باید از خودتان شروع کنید، اگر بخواهید از آن‌ها استفاده کنید، آن‌ها نمی‌گذارند شما به نتیجه برسید. ظاهراً آقای امام «رحمة‌الله‌علیه» دائم مدّ نظر داشتند که آن گذار از مدرنیته آن هم به طور کلی بود، یا مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» مکالماتی دارند که نشان می‌دهد به خوبی متوجه موضوع هستند، می‌فرمایند:

«ما وقتی می‌گوئیم پیشرفت، نباید توسعه‌ی به مفهوم رائج غربی تاداعی بشود. امروز توسعه، در اصطلاحات سیاسی و جهانی و بین‌المللی حرف رائجی است. ممکن است پیشرفتی که ما می‌گوئیم، با آنچه که امروز از مفهوم توسعه در دنیا فهمیده می‌شود، وجوه مشترکی داشته باشد - که حتماً دارد - اما در نظام واژگانی ما، کلمه‌ی پیشرفت معنای خاص خودش را داشته باشد که با توسعه در نظام واژگانی امروز غرب، نایستی اشتباه بشود. آنچه ما دنبالش هستیم، لزوماً توسعه‌ی غربی - با همان مختصات و با همان شاخصه‌ها - نیست.»²⁵

امثال آقای دکتر داوری و شهید آوینی با مباحث مبسوط و گسترده‌ای که کرده‌اند دلایل اثبات تئوری سوم را تبیین کرده‌اند. حاصل قضیه این که ما در راستای عبور از فرهنگ مدرنیته و رسیدن به تمدن اسلامی راه زیادی در پیش رو داریم. این که انتظار دارید مسئولین به سرعت

مطابق اهداف انقلاب عمل کنند به این جهت است که فکرمی کنید تمدن اسلامی را آن گوشه گذاشته‌اند و می‌شود رفت آن را برداشت و به کار برد، این به جهت آن است که از شرایط تاریخی خود غافلیم. در راستای رسیدن به تمدن اسلامی منتظر افراط و تفریط‌های بسیار باید باشید تا بالأخره افق ظهور تمدن اسلامی پیش بیاید، در آن صورت می‌فهمیم چه قدر تفاوت است بین افقی که سیر آن به سوی عالم بقیة الله است، با افقی که معتقد به بازگشت به تمدن گذشته در قالب اموی و عباسی است. عالم بقیة اللهی بیش از این که بخواهد شکوه زمینی داشته باشد، شکوه آسمانی دارد و چنین زمینی تحت تأثیر آسمان معنویت ادامه‌ی حیات می‌دهد.^{۲۶} آرام آرام متفکران ما باید متوجه باشند اولاً؛ تمدن اموی و عباسی، حجاب حقیقت بودند و نه تنها اهل البیت علیهم‌السلام در آن تمدن خانه‌نشین بودند، بلکه روح حقیقی اسلام خانه‌نشین بود، ثانیاً؛ معنی تمدنی که از طریق واسطه‌ی فیض با عالم قدس ارتباط دارد باید روشن شود و جایگاه بحران‌های موجود بشری را در عدم توجه بشر به آن تمدن بدانند. با این که گاهی در نظام اسلامی آنچنان سخت می‌گرفتیم که اگر بالای کتابی «باسمه‌تعالی» نبود اجازه‌ی چاپ نمی‌دادیم و بعد آنچنان رها می‌کنیم که سکولار کامل می‌شویم. آن افراط در حد ارتجاع و این تفریط در حد سکولار، همان آزمون و خطاهایی است که گرفتار آن هستیم ولی روح کلی حاکم بر انقلاب که بر فرزندان انقلاب حاکم است دائم خود را نسبت به هدف اصلی ارزیابی می‌کنند و با برون‌رفت از خطاها به سوی اهداف اصلی انقلاب جلو می‌روند. شما انتظار دارید در حال حاضر سریعاً به تمدن اسلامی برسیم در حالی که اکثر اصول‌گراها هنوز نمی‌دانند به واقع باید به دنبال چه چیزی باشند. به نظر ما امام خمینی رحمة‌الله‌علیه «گم‌شده‌ی این نسل است، او به عنوان مجموعه‌ای از فقه و فلسفه و تفسیر و عرفان و سیاست نمونه‌ی کاملی برای ادامه‌ی راه انقلاب اسلامی بود. باید روی این نکته وقت بگذاریم که چرا هنوز زمانه نتوانسته است امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه را به عنوان یک حقیقت بزرگ در این قرن بشناسد، انسان فرهیخته‌ای که

26 - حتماً برای عزیزان پیش آمده است که در حرم امامان معصوم حالت معنوی خاصی به شما رجوع می‌کند و در آن حال از یک طرف قلب شما از نظر به گناهان متنفر است و از طرف دیگر شوق الهی در آن شدت گرفته، حال در نظر بگیرید اگر امامی معصوم، حی و حاضر بر تمام عالم حکومت کند، احوالات زمین و زمان چه احوالاتی خواهد بود و گرایش‌های الهی مردم تا کجاها جلو می‌رود.

متذکر تمدن اسلامی بود و عالمی را به بشریت معرفی کرد که بشر سرخورده از همه‌ی «ایسم»‌ها و اسلام‌های افراطی و تفریطی، گم شده‌ی خود را در آن عالم یافت. با این همه هنوز در بین ما دعوا است که آیا فلسفه و عرفان جزء اسلام است و یا بیرون اسلام است، غافل از این که حضرت امام اسلام را با زبان تفکر فلسفی و عرفانی صدرایی ارائه دادند و به تعبیر مقام معظم رهبری: «امام» (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) چکیده و زبده‌ی مکتب ملاصدرا است، نه فقط در زمینه‌ی فلسفی‌اش، در زمینه‌ی عرفانی هم همین جور است.^{۲۷}

نشانه‌های حیات

سؤال: لطفاً چنانچه ممکن است چهار مورد مذکور را بیشتر شرح دهید و بگویید چگونه آن ارکان باعث تشدید ظهور حکومت اسلامی می‌شوند و تأثیر کدام یک بیشتر است؟

جواب: این‌ها همه از لوازم حکومت اسلامی است: «قوانین بر حق» و «رهبر آگاه به نظر معصوم» و «مسئولینی دلسوز، فعال و اسلام‌شناس» و «مردمی که پشتوانه‌ی این ارکان هستند» آری؛ همه‌ی این‌ها لازمه‌ی تحقق تمدن اسلامی است، عمده روح دلسوزی و ایثارگری است که در رهبری و مسئولان باید نهادینه شود. اگر شما کسی را دیدید که به ظاهر خیلی مؤمن است ولی دلسوز مردم نیست، یقیناً ایمان در او نهادینه نشده، این یک مبنای اساسی است. خداوند در توصیف پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»؛^{۲۸} یعنی پیامبری از نوع خودتان به نزدتان آمد که از خسارت دیدن و نابود شدنتان ناراحت می‌شود و در نجات شما حریص است و نسبت به مؤمنین رؤوف و مهربان است، پس پیامبر ﷺ بیشتر از همه دلسوز مردم است، اگر در این حد دلسوز نبود، غیرممکن بود رسالت پیامبری امت به او واگذار می‌شد. این طور نیست که فکر کنید حضرت امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» یک کمی دلسوز مردم بودند و کس دیگری زیر این آسمان بود که بیشتر از ایشان دلسوز مردم بود، نکته این است که اگر دلسوز مردم بودید نان آن‌ها را تأمین

27 - مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی»، در تاریخ 1386/9/8.

28 - سوره‌ی توبه، آیه‌ی 128.

می کنید یا درخت کاری و ماهی گیری به آن‌ها آموزش می دهید یا دین خدا را برای آن‌ها می آورید، این‌ها هر کدام مسیرهای متفاوت دلسوزی است. اتفاقاً اگر دلسوزی شما موقتی باشد و از گرسنگی افراد در حد احساسات متأثر شده باشید، به او فقط نان می دهید؛ می گویند برو این نان را بخور تا از گرسنگی نمیری. اگر دلسوزی شما کمی عمیق تر باشد درخت کاری، یا ماهی گیری به او یاد می دهید. این مثل از چینی هاست آن‌ها تا همین جا حرف دارند، از این جا به بعدش ما حرف داریم که اگر واقعاً دلسوز مردم باشیم باید دین الهی را به مردم بدهیم. و چون پیامبر ﷺ عمیقاً و همه جانبه دلسوز مردم بودند، ظرفیت این همه دلسوزی این نبود که درخت کاری به مردم آموزش دهند و لذا خداوند دین خود را در آن قلب متجلی کرد و آن حضرت به بشریت دین دادند. حالا آیا ممکن است کسی دین داشته باشد و غم فقرا را نخورد؟! این ممکن نیست.

اگر من و امثال من به طور همه جانبه دلسوز جوانان باشیم، باید فکری کنیم که بیکاری اصلاً معنا نداشته باشد. باید افق اصلی توجه ما به تمدنی باشد که بیکاری در آن معنی پیدا نکند. شما بروید تاریخ خودمان را که مسلمانان در کنار همدیگر پدید آورده بودند نگاه کنید: پانصد سال پیش که جهان گرفتار تمدن مدرنیته نبود و تا حدی روح توحیدی در آن جریان داشت، بیکاری معنی نداشته است، کارهای با درآمدهای متفاوت معنی داشته است؛ اما انسان بیکار معنی نداشت. اینقدر این مسأله در حال حاضر عجیب است که اگر به شما بگویند یک زمانی بیکاری معنی نداشته است باور نمی کنید. همچنان که بی‌خانه بودن معنا نداشته است. ممکن است بفرمائید: «ما هر چه تاریخ را خوانده ایم، بیکاری بوده است.» شما تاریخ صد سال اخیر را بیشتر مد نظر دارید که نوع تعامل با طبیعت تغییر کرد و در بستر آن بیکاری به این نحوه آزاردهنده پدید آمد. از رنسانس به بعد این مشکلات پیش آمده است: بیکاری، بازنشستگی، بی‌خانه بودن، این‌ها همه اش حاصل این تمدن است، در کشور ما هم از مشروطه به بعد این مشکلات پیدا شده است. درست است باید به تمدنی نظر داشت که بیکاری در آن برای انسان‌ها معنی ندارد ولی فعلاً باید نسبت به بیکاری جوانان حساس بود و برای کار مولد مفید در درون شرایط موجود برنامه ریزی کرد، اما وقتی مسئله را به عنوان یک معضل ناشی از این تمدن بدانید رویکرد اصلی خود را به افقی دیگر معطوف می دارید.

اگر کسی فعلاً دارد از گرسنگی می‌میرد، نمی‌شود درخت کاری به او آموخت باید نانش داد. اما اگر دیدیم فعلاً یک تکه نان دارد که بخورد وظیفه‌ی خود می‌دانیم که برای او به برنامه‌ای بالاتر بیندیشم.

وقتی مشخص شد دلسوزی برای مردم، عین دینداری است. حالا در نظر بگیرید در فضایی که روح دینی اوج می‌گیرد چقدر مسائل به خودی خود مرتفع می‌شود. اگر دیدید خودتان هم عاقبت طلب شده‌اید و می‌خواهید سر خودتان را بگیرید که باد کلاه‌تان را نبرد، بدانید حیات دینی در شما در حال فرو نشستن است و دیگر جزء اموات رفته‌اید. بعضی از جوانان طلبه و دانشجو هنوز زنده‌اند چون غم مردم را می‌خورند، فقط این‌ها هستند که می‌توانند زندگی را درست ادامه دهند و نشانه‌هایی از حیات در آن‌ها هست. بقیه هر کس که باشد - چه ثروتمند، چه فقیر - اگر غم مردم را نخورد، مرده است. خداوند در نور دلسوزی برای مردم به امام خمینی «رحمته‌الله‌علیه» توفیق چنین حرکت بزرگی را داد، چون هم غم مردم را می‌خورد و هم عاقلانه نه احساساتی دلسوزی می‌کرد.

به هر حال ملاحظه فرمودید که در نظام اسلامی و تمدن اسلامی هر چهار رکن فوق با همدیگر تعامل دارند و در آن فضا است که بشر می‌تواند به اهداف حقیقی خود برسد، ولی به صرف قانون و رهبر خوب، مسئله حل نمی‌شود، البته اگر روح اسلام به صحنه آمد، آن روح آنچنان است که به طور طبیعی این چهار رکن را به نحو پسندیده‌ای در کنار هم قرار می‌دهد.

انقلاب اسلامی و جواب‌گویی به فطرت‌ها

سؤال: در حال حاضر آنچه به ظاهر به چشم می‌خورد، بخش عظیمی از جامعه دارند از معنویت دور می‌شوند، و دستگاه‌های رسانه‌ای هم چون در فضای فرهنگ غربی تنفس می‌کنند، دست به دست هم داده‌اند و فرهنگی را به مردم القاء می‌کنند که نسبت به دین بی‌تفاوت باشند و گرایش به زندگی معنوی مورد غفلت قرار گیرد، علتش هم آن است که -آن طور که شایسته است زندگی دینی را نمی‌شناسند- سینما و تلویزیون ما در بسیاری موارد پوچ و پوچ‌کننده است و انسان‌های پوچ را به خود جلب می‌کند و روز به روز پوچ‌ترشان می‌نماید، در حدی که احساس می‌شود بعضی از فیلم‌ها رواج بی‌دینی است. نهایتاً می‌توان گفت: سینمای امروز

انعکاس پوچی بشریت است، و به تربیتی رسیده‌اند که عموماً با انقلابی که به تعبیر شما همه‌ی حیات و نشاط بشر در گرو آن است، سر ناسازگاری دارند. حال با این وضع که متأسفانه در بستر حاکمیت انقلاب اسلامی جریان دارد، از کجا بفهمیم که این انقلاب ظهور همان حقیقت است و به آن سو در حرکت است؟

جواب: انقلاب اسلامی از جهت ساختار و اهدافی که در خود دارد، آن حقیقتی است که در دل خود آرمان‌های انبیاء را پیشنهاد می‌کند، و از این جهت هیچ نقصی ندارد. از طرفی انقلاب در کلیت خود توان دفع غیر را دارد، چون انقلابی است بر مبنای فرهنگ اهل البیت علیهم‌السلام که رویکردشان به آسمان معنویت است و نه انقلابی بر مبنای روش سقیفه که رویکردش به دنیا است و در دل آن به راحتی جریان نفاق جای می‌گیرد. حال که انقلاب اسلامی به جهت روح توحیدی‌اش قدرت دفع غیر را دارد، کم و زیاد بودن افرادی که از انقلاب فاصله می‌گیرند نقشی در حقیقت آن ندارد که شما به خاطر بی‌دین شدن عده‌ای فکر کنید انقلاب از حقیقت افتاده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در راستای همین موضوع است که می‌فرماید: «لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ» یعنی؛ در راه هدایت از کمی رهروان مه‌راسید. آری به ظهور آوردن حقیقت انقلاب به همت مردم است، اما حقیقتش به خودش است. همچنان که علی علیه‌السلام آنچنان پاک بود که خیلی‌ها از جمله طلحه و زبیر و عقیل برادر حضرت، به جهت پاک‌ی حضرت، «غیر» حساب شدند. ما باید شاکر وجود انقلابی باشیم که می‌تواند به خوبی جریان‌های غیر الهی را که در درون آن لانه کرده بودند، دفع کند. از طرفی این طور هم نیست که این انقلاب طرفداران ناب و حکیم نداشته باشد و رویش‌های آن بیشتر از ریزش‌هایش نباشد، و یا همه‌ی معترضین، به کل نظام و انقلاب اسلامی معترض باشند؛ این نظام در عین آن که طرفدار فراوان و فهمیده‌ای دارد بسیاری از معترضینش، به کل نظام معترض نیستند، بلکه با بی‌عدالتی‌های درون آن مخالف‌اند که ما هم مخالف‌ایم. در هر صورت اولاً؛ یک قاعده داشته باشید که حقیقت و حقیقت هر فکر و مکتبی به کم و زیاد بودن طرفداران آن نیست، ثانیاً؛ حاکمیت آن حقیقت در شرایط مساعد - وقتی که بحران تمدن غرب هرچه بیشتر آشکار شد - به خوبی عملی است. آری؛ یکی از ارکان‌های نظام اسلامی مردم‌اند. شما وقتی می‌گویید «حکومت اسلامی»، اگر واقعاً هدف حکومت اسلامی برای جواب‌گویی به نیازهای مادی و معنوی مردم نباشد مگر

ممکن است از آن دفاع کنند؟! پیامبر ص آمده‌اند که این مردم را نجات بدهند. مگر می‌شود حکومت پشتوانه‌ی مردمی نداشته باشد و بماند و ثمر بدهد؟! به پیامبر ص سنگ می‌زدند، بعد حضرت دعا می‌کرد که: خدایا! این‌ها را عذاب نکن، این‌ها را هدایت کن. شما تاریخ را بخوانید؛ حضرت رسول اکرم ص گریه می‌کردند که خدایا! اگر این‌ها بدی می‌کنند، غافل‌اند. از خدا می‌خواستند مردمی که آن حضرت را اذیت می‌کنند عقاب نکند، هدایت کند! حالا این مردم وقتی می‌فهمند حضرت رسول اکرم ص برای چه آمده و چه هدفی دارد، آیا به طرف رسول خدا ص، بر نمی‌گردند؟! در زمان رحلت امام خمینی «رحمة الله علیه» انصافاً چه کسی از این ملت بود که گریه نکند؟!

این نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی متذکر بعدی از ابعاد انسان‌هاست که همواره در کنار آن‌ها است و آن یک امر فطری است و لذا با ظاهر حرکات و گفتار مردم نمی‌شود نسبت به موضع‌گیری آن‌ها در رابطه با انقلاب اسلامی قضاوت کرد، روی همین حساب است که رادیوهای بیگانه می‌گویند: مردم ایران قابل پیش‌بینی نیستند، چون آمار می‌گیرند که 80 درصد در انتخابات شرکت نمی‌کنند بعضاً هم از زبان خود مردم آن آمارها را تهیه می‌کنند ولی نظام اسلامی چون بعد فطری آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد در مراحل حساس بر اساس فطرتشان تصمیم می‌گیرند و به همین جهت هم محل‌های رأی‌گیری بعد از ظهرهای روز انتخابات شلوغ‌تر می‌شود، چون بالأخره مردم به خود می‌آیند و از دست شیطان در می‌روند و می‌آیند رأی خود را می‌دهند، تا یک نحوه وفاداری نسبت به نظام اسلامی را که انعکاسی از فطرت آن‌هاست اعلام کنند.

انصافاً مردم به جهت مشکلاتی که دشمنان انقلاب ایجاد کرده‌اند، در راه انقلاب اسلامی خیلی اذیت شدند، اما بالأخره در درون خود انقلاب را دوست دارند و نسبت به آن احساس نزدیکی می‌کنند.

این تازه در رابطه با «انتخابات» است که به یک نحو به نظام مربوط است، مردم «اصل نظام» را خیلی محکم‌تر از آن چه دشمن در تصور خود دارد، قبول دارند. بنده در دفتر مراکز که تدریس می‌کنم با عده‌ای از همکاران که دور هم نشسته‌ایم این را تجربه کرده‌ام، می‌بینیم در موضع‌گیری‌های سیاسی کاملاً ضد انقلاب‌اند، به راحتی هر چه حرف ضد انقلابی است

می‌زنند، وقتی که خوب حرف‌هایشان را می‌زنند بعد آخرش می‌گویند البته ما اصل نظام را قبول داریم! ما تعجب می‌کنیم! که این‌ها از اصل نظام چه چیز باقی گذاشته‌اند که قبول دارند، اصل نظام آن روح اسلامی است که فطرت آن‌ها به آن گرایش دارد.

تمدن اسلامی؛ تمدنی فراگیر

سؤال: قدرت حقیقت، در تأثیر گذاری و هضم رقیب اعم از نابود کردن آن و یا در طول خود قراردادادن، قبل و بعد از ظهور چه فرقی می‌کند، چون ما در روایت داریم: «ما مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ زَارَ كَرْبَلَا»^{۲۹} هیچ پیامبری نبود مگر این که کربلا را زیارت کرده. پس کربلا به‌عنوان یک حقیقت، قبل از ظهورش هم تأثیر گذار بوده است که پیامبران خدا^ص به زیارت آن می‌رفتند. به این معنی که حقایق قبل از ظهور در دنیا هم تأثیر گذار می‌باشند. مثل کربلا که هم قبل و بعد از ظهورش موجب تأثیر گذاری بر روح اولیاء و انبیاء است و هم جبهه‌ی مقابل را نابود کرد و جبهه‌های موافق را در طول خود قرارداد، آیا می‌توان این قدرت و توانایی را برای انقلاب اسلامی هم تعمیم داد؟

جواب: برای روشن شدن مطلب به این آیه عنایت کنید که می‌فرماید: «بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»^{۳۰} پیامبر به نور حق به‌طرف آن‌ها آمد، اما اکثر آن‌ها نسبت به قبول حق کراهت داشتند و از حق بدشان می‌آمد. اما همان حق که به سوی مردم آمد و در ابتدا تمایلی به آن نداشتند، دو تا کار می‌کند: اولاً؛ عده‌ی زیادی را در طول خودش قرار می‌دهد و با بیدار کردن فطرتشان آن‌ها را به سوی خودش می‌کشاند. ثانیاً؛ با عده‌ای هم که با آن مقابله می‌کنند، درگیر می‌شود و از مسیر تاریخ بیرونشان می‌اندازد و هیچ‌وقت از پا نمی‌نشیند. با ظهور انقلاب اسلامی تازه دشمنان اسلام بیدار شده‌اند که: «اسلام از پا ننشسته است!»، این‌ها فکر کردند با حضور مدرنیته و روحیه‌ی ضد قدسی‌اش، چهارصد سال است اسلام را خلاص کرده‌اند، اصلاً نفهمیده‌اند اسلام با نور توحیدی نابی که با خود دارد هرگز از پا نمی‌نشیند.

29 - بحار الأنوار، ج 44، ص 301.

30 - سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی 70.

این‌ها در عمل به مسیحیت القاء کردند که دیگر از آن کاری بر نمی‌آید. روح شرک‌آلود مسیحیت نیز تحت تأثیر قرار گرفت و پاپ گفت: یک واتیکان به ما بدهید ما را بس است. آقای بختیار تحت تأثیر همان فکر و فرهنگ بود که می‌گفت: همان‌طور که یک واتیکان به پاپ دادند، ما هم یک «قم» به آقای خمینی می‌دهیم والسلام. آن‌ها به کلی از این نکته غافل‌اند که توحید از صحنه‌ی اجتماع و نقش‌آفرینی در امور مردم پاک‌شدنی نیست. و امروز آن توحید در اسلام تعین کامل دارد. شما اگر به مصاحبه‌هایی که روشنفکرهای ایرانی با رادیو آمریکا و بی‌بی‌سی انجام می‌دهند توجه کنید به خوبی متوجه می‌شوید چقدر این‌ها از جایگاه اسلام غافل‌اند. بیچاره دشمنی که می‌خواهد از چنین افرادی مشاوره و اطلاع بگیرد که هیچ اطلاعاتی از موضوع مورد مطالعه ندارند! مشکل غرب اساساً در شناخت ما این است که مشاورانش کسانی‌اند که از شیعه و روح توحیدی آن، هیچ خبری ندارند، هرچند از نظر شناسنامه شیعه‌اند، ولی از همان منظری شیعه را می‌نگرند که خودِ غرب آن منظر را به آن‌ها القاء کرده است. در همین راستا آقای بختیار فکر می‌کند به آقای خمینی «رحمة‌الله‌علیه» می‌شود یک شبه واتیکان بدهد و قانعش کند، اصلاً نمی‌فهمد که آقای خمینی «رحمة‌الله‌علیه» به عنوان نماینده‌ی تفکر شیعه فقط مدعی اسلامی کردن ایران نیست، مدعی اسلامی کردن کلّ جهان است. می‌گویند: روزی هارون‌الرشید خلیفه‌ی عباسی به حضرت امام موسی کاظم \blacklozenge گفت که حاضر است فدک را برگرداند. آن حضرت می‌فرمایند: در صورتی حاضرم فدک را باز پس گیرم که آن را با تمام حدود و مرزهایش پس بدهی. هارون از مرزها و حدودش پرسید که کدام است؟ آن حضرت پاسخ می‌دهند: اگر حدود آن را بگویم هرگز پس نمی‌دهی. هارون پافشاری کرد و آن حضرت چنین فرمودند: مرز نخست آن عدن در یمن است، مرز دومش سمرقند در خراسان، و حدّ سوم آن افریقیه (شمال آفریقا) و مرز چهارم آن مناطق ارمنستان و بحر خزر است. هارون با شنیدن آن پاسخ، متغیر شد و به شدت ناخرسند گشت و با خشم گفت: به این ترتیب چیزی برای ما باقی نمی‌ماند. امام فرمودند: می‌دانستم که نخواهی پذیرفت و به همین دلیل از گفتن حدود مرزهای فدک خودداری کردم.^{۳۱}

آری؛ شیعه معتقد به حاکمیت اسلام بر کل جهان است، خدایی که اسلام را فرستاده، برای هدایت همه‌ی بشریت فرستاده و می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^{۳۲} ای پیامبر ما تو را نفرستادیم مگر برای همه‌ی مردم تا به سعادت آن‌ها از طریق پیروی از اسلام بشارت دهی و از جدایی از اسلام بر حذرشان داری ولی اکثر مردم متوجه هدایت همگانی دین اسلام نیستند.

خدا می‌فرماید: پیامبر آمد حق را گفت و حالا مردم در ابتدا و در برخورد اولیه از پذیرفتن آن کراهت دارند، ولی چون اسلام با فطرت‌ها سخن می‌گوید اکثر مردم در عمق جان خود متوجه می‌شوند حرف‌های اسلام حرف خودشان است، چون اسلام یک حزب نیست، لذا آن عده قلیلی هم که مقابل اسلام می‌ایستند با روش‌هایی که اسلام دارد، یا حذف می‌شوند یا به راحتی استحاله می‌گردند.

برای این که مقدمات جواب سؤالتان را فراهم کنم به این مثال عنایت کنید، اگر ما درختی بکاریم که چهل سال دیگر میوه بدهد، حال اگر پانزده سال به عشق میوه‌ی درخت، آن را آبیاری کنیم، به حضور و ظهور میوه کمک کرده‌ایم یا نکرده‌ایم؟! و هم‌اکنون که داریم در پانزده‌سالگی این درخت به آن آب می‌دهیم، جز این است که در عالم میوه‌دهی‌اش زندگی می‌کنیم؟ نه تنها ما در میوه‌دادنش شریکیم، بلکه گویا با میوه‌هایش روبه‌رویم. حالا اگر بیست سال دیگر هم برای میوه‌دادنش تلاش کردیم، سی و پنج سال است که برای میوه‌دادنش تلاش کرده‌ایم، آیا می‌شود گفت چون هنوز میوه نداده است، قطعش می‌کنیم؟ یا منتظریم که میوه بدهد؟ چون حقیقت این درخت در شرایط مناسب خودش میوه‌دادن است. اگر یقین داریم که سیر تاریخ حتماً به آن افق اعلی می‌رسد، دیگر معنی نمی‌دهد که از عقب و جلوافتادنش خسته شویم و از پا بیفتیم. گفت:

رنج راحت شد چو شد مطلب بزرگ گگرد گله توتیای چشم گرگ
عرضم این است که اگر شیعه اهداف بزرگی را در پیش دارد، چون آن اهداف بزرگ‌اند به سرعت به نتیجه نمی‌رسد و زمان می‌برد تا بشریت به آگاهی لازم برسد ولی هیچ راهی

وجود ندارد جز این که از پاننشینیم تا میوه‌های درخت تشیع برسد. طرف مقابل تفکر شیعه فکری است که به جهت حسی و خیالی بودنش، میوه‌هایش زود می‌رسد ولی هنوز نرسیده می‌گنجد یا اصلاً در حد شکوفه می‌ماند بدون آن که به میوه دادن برسد. تعبیر قرآن در مورد زندگی به ظاهر جذاب کافران خطاب به پیامبر ﷺ این است که «وَلَا تُمْدَنَّ عَيْنُكَ إِلَىٰ مَا مَتَعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَنَّهُمْ فِيهِ وَرِزْقٌ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»^{۳۳} چشم‌های خود را به بهره‌ها و امکاناتی که به خانواده‌های اهل کفر داده‌ایم مدوز که آن شکوفه‌های زندگی دنیایند که به زودی دورانش سپری می‌شود و آن‌ها را به زندگی مشغول کردیم تا در آن امتحانشان کنیم و رزق تو بهتر و پایدارتر است. ما در حال حاضر دو راه بیشتر نداریم؛ یا پذیرش آنچه تحت عنوان فرهنگ غربی در صحنه‌ی جهان جاری است، یا تأکید بر انقلاب اسلامی و نظر به آرمان‌های بلندی که در پیش دارد. قرآن در مورد تمدن‌های غیر توحیدی می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا»^{۳۴} ملت‌های قبلی را با تمام اراده و جدیتی که داشتند به جهت ظلمی که مرتکب شدند هلاک کردیم، برای این که در راستای هدف خلقت خود عمل نکردند.

مثال درخت را در رابطه با سؤالتان عرض کردم که گویا می‌خواهید بگویید حقیقت قبل و بعد از ظهورش فرق می‌کند، در حالی که ما نمی‌فهمیم برای حقیقت قبل و بعد از ظهور چه تفاوتی هست جز یک مسیری که باید به انتها برسد. انسان باید به عدالت فکر کند، حال هر روزی هم که مُرد برایش فرقی نمی‌کند؛ باید به عدالت فکر کرد. حتی اگر بر فرض در حال حاضر وضع عدالت بدتر از قبل از انقلاب هم شده باشد، باز باید به عدالت فکر کرد، و روشن است توسط انقلاب اسلامی با همین تئوری که الآن مطرح است باید به آن عدالت رسید. دیگر - در رابطه با حقانیت موضوع - فرقی نمی‌کند که در حال حاضر چقدر بستر ظهور آن حقیقت فراهم است. فقط فرقی در این است که در حال حاضر امید بنده خیلی بیشتر از قبل از انقلاب

33 - سوره‌ی طه، آیه‌ی 131.

34 - سوره‌ی یونس، آیه‌ی 13.

است چون همین که انسجام حکومت شاهنشاهی را ملت از بین برد و نظام انقلاب اسلامی را جایگزین آن کرد، بستر رسیدن به آرمان‌های شیعه راحت‌تر فراهم شد.

اما همان‌طور که دیدیم، ممکن است در یک رأی‌گیری با مجلس و یا رئیس‌جمهوری روبه‌رو شویم که رگه‌های سکولاریستی در تفکر آن‌ها حاکم باشد، این حادثه حقیقت انقلاب اسلامی را خدشه‌دار نمی‌کند، آری؛ آن را در حجاب می‌برد و ظهورش را ضعیف می‌کند، ولی حقیقت مسئله در جای خود محفوظ است چون مردم با نور خون‌شهادتی که داده‌اند، نوری که همواره به حقیقت انقلاب اشاره دارد، از آن مجلس و از آن دولت عبور می‌کنند و با انتخابات جدید، کل جریان را یک‌مرتبه عوض می‌نمایند! اگر دوباره هم سکولارها سرکار بیایند همان هوشیاری الهی، مردم را متوجه جهت اصلی می‌کند و از چهره‌های دیگر سکولاریسم نیز عبور می‌کنند تا قدم به قدم به روح توحیدی انقلاب اسلامی نزدیک شوند. یکی از جمله‌های سکولارها این بود که: «ما برای حفظ اصلاحات حاضریم آزادی را قربانی کنیم.» شما این جمله را ساده نگیرید، این فکر هیچ فرقی با فکر رضاخان نمی‌کند، این که می‌گویند مکتب غرب رضاخان پرور است، همین است. این چه اصلاحاتی است که آمده است فضای آزادی سیاسی را به ما بدهد؟! حالا برای این که به ما آزادی بدهد، حاضر است آزادی را قربانی و دیکتاتوری را حاکم کند تا آزادی را به ما بدهد. بنا بود همه چیز برای آزادی باشد، حالا این چه اصلاحاتی است که باید آزادی را فدای آن کنید؟! معنی اصلی حرف این است که برای حفظ خودمان حاضریم آزادی ادعایی را هم فدا کنیم و با دیکتاتوری، خودمان را بر مردم تحمیل نماییم. حالا چرا می‌شود با یک انتخابات در فضای نظام اسلامی که رجوع به حق در متن آن نهفته است این خطر را از انقلاب دفع کرد؟ چون جمهوری که عین اسلامیت است غیر از جمهوری است که در فضای لیبرالیسم مطرح می‌باشد و همین موجب می‌شود که همواره انحراف‌ها معلوم شود^{۳۵}. با توجه به این نوع از توانایی

35 - مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری دولت دهم فرمودند:

«بعضی از مدیریت‌ها در بخشی از برهه‌های این سی سال زاویه‌هایی با مبانی انقلاب داشتند؛ اما ظرفیت انقلاب توانست این‌ها را در درون خود قرار بدهد؛ آن‌ها را در کوره‌ی خود ذوب کند؛ هضم کند و انقلاب بر ظرفیت خود، بر تجربه‌ی خود بیفزاید و با قدرت بیشتر راه خود را ادامه بدهد. آن کسانی که می‌خواستند از درون این نظام، به نظام جمهوری

انقلاب اسلامی است که بنده به آینده‌ی این انقلاب امیدوارم. شاه با سکولارها چه فرقی می‌کرد؟! شاه هم می‌گفت: برای حفظ خودم حاضرم ده میلیون از مردم را به قتل برسانم، ثوری شاه در کشتار میدان هفده شهریور این بود که چهار میلیون نفر برای من بس است. منافقین هم در عملیات «مرصاد» گفته بودند: چهار میلیون نفر برای ما بس است. در حالی که تا حال به خوبی ثابت شده این نقشه‌ها و حرف‌ها با بستری که انقلاب اسلامی ایجاد کرده، محکوم به شکست است، چون صحنه‌ی دیگری از تاریخ مدّ نظر این انقلاب است که به این‌ها اجازه نمی‌دهد خود را به انقلاب تحمیل کنند.

باید از خود پرسید آیا در این مرحله از تاریخ، «امیدواری» به آینده یک امیدواری منطقی است و همراه با واقعیاتی است که آن واقعیات این امیدواری را پایدار می‌کند یا غیرمنطقی و وهمی است و خالی از پشتوانه‌های واقعی؟ آیا وضع مملکت از نظر افق‌ها و راه کارهایی که انقلاب اسلامی دارد طوری هست که بتوان با برنامه‌ریزی و نظر به اهداف انقلاب اسلامی به سوی جلو حرکت کرد؟ تجربه‌های گذشته نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی توانسته است از مشکلات بزرگی عبور کند، دلیلش هم توجه به افقی است که فطرت انسان‌ها طالب آن است و روحیه‌ی شهادت و ایثارگری را در ذیل نظام ولایت فقیه به صحنه آورده است. چند سال از دولت اصلاحات گذشته بود و فضای سکولاریزه کردن همه چیز افق آینده را پوشانده بود بعضی از دوستداران انقلاب فکر می‌کردند دیگر انقلاب خلاص شد، چون جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را نمی‌شناختند، لذا نمی‌توانستند حادثه‌هایی را که پیش می‌آید درست تحلیل کنند، یکی از آن‌ها عین جمله‌اش این بود که: من تا حالا برای همه تحلیل می‌کردم، حالا باید کسی وضع موجود را برای من تحلیل کند! این آقا بریده بود چون سنّ حاضر در تاریخ را در

اسلامی ضربه بزنند، نتوانستند موفق بشوند. انقلاب راه خود را، مسیر مستقیم خود را با قدرت روزافزون تا امروز ادامه داده است و همه‌ی کسانی که با انگیزه‌های مختلف در درون این نظام قرار گرفته‌اند، خواسته یا ناخواسته، به توانائی‌های این نظام کمک کردند. به این حقیقت باستی با دقت نگاه کرد؛ این ظرفیت عظیم، ناشی از همین جمهوریت و اسلامیت است؛ از همین مردم‌سالاری دینی و اسلامی است؛ این است که این ظرفیت عظیم را به وجود آورده است. و راز ماندگاری و مصنوعیت و آسیب‌ناپذیری جمهوری اسلامی هم این است و این را جمهوری اسلامی در ذات خود دارد و إن شاء الله آن را همواره حفظ خواهد کرد. «۱۲/۰۵/۱۳۸۸»

رابطه با انقلاب اسلامی نمی‌شناخت. و مشخص هم شد بی‌جا بریده بود، چون چیزی نگذشت که همه چیز عوض شد.

سؤال می‌فرمایید که: «کربلا بعد از ظهورش جبهه‌ی مقابل را نابود کرد و جبهه‌های موافق را در طول خود قرارداد به این صورت که هر جبهه‌ی حقیقی به میزانی که بر کربلا منطبق است مفید و مؤثر و عمیق است». این تعبیر، تعبیر خیلی خوبی است که حقایق چون ظهور کنند جریان‌های حق گرای قبلی را در طول خود قرار می‌دهند و جریان‌های باطل را نیز نابود می‌کنند، هیچ راه دیگری هم نیست. در راستای همین قاعده است که زمان ظهور امام زمان (عجل الله فرجه) دیگر توبه قبول نیست. توبه؛ یعنی قرار گرفتن افراد در طول جریان حق و خارج شدن از موضع مقابله با حق، اما آن موقع دیگر فرصت توبه نیست چون یک تاریخ فرصت کافی بود، باید تا حالا اگر می‌خواستی در جبهه‌ی حق باشی موضع خود را مشخص می‌کردی، در آن شرایط کوچک‌ترین مسامحه‌ای روا نیست. جنس تمدن اسلامی این است که تا آن جا که ممکن است حجت را به بشریت تمام کند و پیام خود را به خوبی به آن‌ها برساند تا مشخص شود آن‌هایی که در مقابل آن هستند دشمن حق و حقیقت‌اند و از حق متنفرند. در حال حاضر انقلاب اسلامی طوری عمل کرده که معلوم شود بعضی از دولت‌ها که با نظام اسلامی مقابله می‌کنند به جهت آن است که می‌دانند آن نظام با روح استکباری آن‌ها کنار نمی‌آید و این را باید یک ارزش بدانیم نه این که بگوئیم چرا نظام اسلامی برای خودش دشمن تراشی می‌کند.

تشکیکی بودن حقیقت نظام اسلامی

سؤال: وقتی بپذیریم حقیقت همواره در عالم فعال است، چه در حضور و منهای ظهور، و چه در حضور همراه با ظهور، چرا باید بپذیریم نظام اسلامی یک حقیقت است؟

جواب: دوباره تئوری علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» را مرور کنید؛ فرمود: ذات بشر بالطبع نیاز به اجتماع دارد و گرنه بعضی از استعدادهایش تعطیل می‌شود، پس نیاز به اجتماع در طبع بشر هست، از طرفی در اجتماع بشری و در شرایط عادی، به جهت اصل استخدام، از تراحم منافع و در نتیجه استثمار افراد توسط افراد گریزی نیست. پس در عین این که بشر اجتماع و حکومت می‌خواهد، آن حکومت، باید دارای قوانینی باشد که همه‌ی ابعاد انسان را هدایت کند تا نه تنها

انسان‌ها توسط انسان‌های دیگر استثمار نشوند بلکه بستر تعالی بشر را نیز فراهم کند و چنین قوانینی باید از طرف خدا باشد، و همچنان که عرض شد چون آنچه بر این اساس از طرف خدا می‌آید یک هویت و شخصیت خاصی دارد، لذا می‌گوییم قاعده‌ی اداره‌ی جامعه‌ی بشری یک حقیقت است و در این راستا است که عرض می‌شود حکومت اسلامی به معنی واقعی آن یک حقیقت است. علاوه بر این، اصل «غدیر» یک حقیقت الهی است و حکومت اسلامی جلوه و ظهوری از آن حقیقت است و لذا به اعتبار حقیقت غدیر، حکومت اسلامی نیز یک حقیقت است و نیز به اعتبار حاکمیت امام‌زمان (ع) در آخرالزمان و این که آن حقیقت یا آن فرج حتمی‌الوقوع است و یک سنت لا یتغیّر است، انقلاب اسلامی که مقدمه و مطلع آن حقیقت است نیز دارای حقیقت می‌شود.

سؤال: با توجه به این که حقایق مَقُول به تشکیک هستند و شدت و ضعف می‌پذیرند آیا می‌توان گفت ظهور حکومت اسلامی تشکیکی است و در ظهور خود شدت و ضعف می‌پذیرد، یعنی در بعضی از زمان‌ها حقیقت حکومت اسلامی ظهور بیشتری دارد و در بعضی از زمان‌ها ظهور کمتری؟

جواب: بلی؛ این سؤال موجب ورود به معارف خوبی در مورد نظام سیاسی اسلام می‌شود و واقعاً اگر متوجه شویم حقیقت تمدن اسلامی و حکومت اسلامی تشکیکی است بسیاری از مسائل در ابعاد گوناگون بر ایمان روشن می‌گردد، هم معنی آینده‌ی جهان را می‌فهمیم و هم جایگاه امروزیین خودمان را در حال حاضر می‌شناسیم که چقدر می‌توانیم در آینده نقش داشته باشیم. ابتدا باید «تشکیک» را معنی کنیم، «تشکیک» یعنی وقتی موضوعی جنبه‌ی وجودی داشت و اعتباری نبود، آن موضوع گاهی ظهورش شدید و گاهی ضعیف است؛ و اساساً حقیقت، از آن جهت که وجودی است و نه ماهیتی، ظهورش کم و یا زیاد می‌شود، زیرا وجود و حقیقت، مَقُول به تشکیک است، از یک طرف دارای جنبه‌ی مطلق و نهایی است و از طرف دیگر تجلیاتی دارد که نسبت به مرتبه‌ی مادون خود شدید و نسبت به مرتبه‌ی مافوق خود ضعیف‌اند. مثل نور که در عین نور بودن، شدت و ضعف برمی‌دارد. وقتی حکومت اسلامی یک حقیقت است، مثل حکومت پهلوی یا قاجار بحث از وجود و عدم آن معنی ندارد تا بگوییم به وجود آمده و ممکن است نابود شود، بلکه بحث از ظهور و خفای آن خواهد بود که

باید تلاش شود ظهورش شدیدتر شود تا به آن ظهور نهایی برسد. ما معتقدیم در زمان «شهیدرجایی» ظهور نور حکومت اسلامی شدیدتر بود و در دوره‌ی دولت سازندگی و دولت اصلاحات یک مقدار در خفا رفت و باز در دولت بعدی در ظهور بیشتر قرار گرفت، ولی چون یک حقیقت است، هیچ‌وقت از بین نمی‌رود و با همین دید باید ظهور حضرت حجت (ع) را نگاه کنید که ظهور نهایی حاکمیت حق با ظهور مقدس آن امام معصوم ♦ که سرّ اولیاء‌اند، عملی می‌شود و در همین راستاست که امام‌خمينی «رحمة‌الله‌عليه» در رابطه با حکومت اسلامی می‌فرمایند: إن شاء الله صاحب این انقلاب می‌آید و ما آن را به او تحویل می‌دهیم.

سؤال: اجازه دهید سؤال قبلی را برای جواب جامع‌تر با توجه به صحبت‌های انجام شده دوباره تکرار کنیم؛ ظهور حقیقت حکومت اسلامی به چیست؟ به «قوانین حق» و یا به «رهبری آگاه به نظر معصوم» و یا به «مسئولینی دلسوز، فعّال و اسلام‌شناس» و یا به «مردمی که پشتوانه این ارکان هستند»؟

جواب: همان طور که عرض شد ظهور حقیقت حکومت اسلامی به وجود همه‌ی مواردی است که ذکر فرمودید و هر چه این‌ها بهتر محقق شوند حقیقت حکومت اسلامی بیشتر ظهور می‌یابد و در نتیجه از میوه‌ی سیر تاریخی تمدن انبیا بیشتر استفاده می‌کنیم و نیز در اثر ظهور بیشتر آن حقیقت، فروپاشی تمدن‌های غیرتوحیدی زودتر تحقق می‌یابد و زمینه‌ی ظهور تمدن اسلامی بهتر فراهم می‌شود.

جمهوری اسلامی بستر ظهور حقیقت حکومت اسلامی

سؤال: حکومت جمهوری اسلامی تا چه حد، ظهور آن حقیقت است؟

جواب: به اندازه‌ای که ارکان نام برده شده در آن به صورت فعّال، حاضر و تأثیرگذار باشند. در این که حکومت جمهوری اسلامی فعّلاً تنها نظامی است که بستر ظهور آن حقیقت است حرفی نیست، اما یادتان باشد، که ما اوّل باید تنوری‌های انقلاب و تمدن اسلامی را خوب بشناسیم و به مردم هم معرفی کنیم تا همه بدانیم که این انقلاب می‌خواهد ما را به کجا

برساند^{۳۶} وگرنه توسط اهداف غربی که به انقلاب تحمیل شده به غدیر پشت می کنیم و انقلاب اسلامی را که ادامه‌ی همان غدیر است رها می‌نماییم. در بستر آگاهی مردم بقیه‌ی ارکان نظام می‌توانند فعال و نافذ باشند و جمهوری اسلامی هرچه بیشتر مظهر آن حقیقت قرار بگیرد.

سؤال: آیا قدرت مقابله‌ی حکومت اسلامی با حکومت‌های دیگر، به ظهور آن حقیقت مربوط می‌شود؟ آیا هرچه ظهور حقیقت حکومت اسلامی شدیدتر شود قدرت نفی رقیبانش هم بیشتر می‌شود؟ یا ظهور حکومت اسلامی جهت نفی رقیبانش کافی است؟

جواب: قدرت حکومت اسلامی در راستای نفی رقیبانش به ظهور آن بستگی دارد؛ به طوری که هر قدر آن حقیقت بیشتر ظهور کند بیشتر می‌تواند طرف مقابل خود را نفی کند. اما به جهت این که حقیقت است، هرگز از بین نمی‌رود، و از این جهت قدرتش در خودش نهفته است ولی از جهت نفی رقیب، با ظهور هرچه بیشتر خود، آن نفی زودتر ظاهر می‌شود.

آیا تعجب نمی‌کنید چرا تمدن غرب برای از بین بردن اسلام در گذشته و از بین بردن نظام اسلامی در حال حاضر، این قدر وقت می‌گذارد و هزینه می‌کند؟! حتماً سرگذشت «مستر همفر» جاسوس کارگشته‌ی انگلیسی را خوانده‌اید، تعجب نکنید که چرا این اندازه در مقابله با اسلام کار کرده‌اند. او می‌گوید: در لندن یک نفر را شبیه ناصرالدین شاه درست کرده بودند و افراد انگلیسی که باید با شاه در ایران ملاقات کنند ابتدا با آن شخص شبیه ناصرالدین شاه صحبت می‌کردند تا وقتی به ایران می‌آیند به طور عادی با شاه صحبت کنند. «مستر همفر» تنها مختصری از آنچه را در راستای نفی جهان اسلام انجام می‌دهند فاش کرده است. چرا این‌ها در این رابطه این قدر وقت می‌گذارند؟ برای این که متوجه‌اند اسلام حقیقتی است که با بودن آن ظلمت مدرنیته نمی‌تواند بماند. همان حرف سفیر انگلستان در مصر درست است که به ملکه‌ی انگلستان نامه می‌نویسد: «اگر به اسلام فرصت بدهید، ما باید برویم در قطب اردو بزیم». چون هر چه حق بیشتر ظاهر شود، باطل مقابل خود را بیشتر نفی می‌کند. این که ما را متهم می‌کنند که شما می‌خواهید کل جهان را در سیطره‌ی خودتان درآورید، به این معنی که عرض کردم درست است. و این به معنی حاکمیت حق است در مقابل حاکمیت باطل. این‌ها متوجه نیستند

36 - برای توضیح بیشتر در این باره می‌توانید به کتاب‌های مربوط به انقلاب اسلامی و امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه»

که تمامیت خواهی اسلام غیر از تمامیت خواهی فرهنگ لیبرالیت است تمامیت خواهی لیبرالیت دعوت به انقطاع از هر گونه تقید به شریعت الهی است. لیبرال دموکراسی دروغ می گوید که تمامیت خواه نیست، چون در برنامه هایش می خواهد تمام جهان را به شکل خودش درآورد، منتها با روش خاص خودش که بقیه ی ارزش ها را نفی می کند تا خود را اثبات نماید، این نوع تمامیت خواهی کجا - که بشریت را به فساد و حاکمیت سرمایه بخوانیم - و آن تمامیت خواهی که پیامبران می آیند بشریت را به حق می خوانند و مقابل خود را باطل می شمارند کجا! و تازه حکومت اسلامی به اهل کتاب امکان ادامه ی همان دینداری را که پذیرفته اند می دهد، منتها می گوید باید جزیه بدهید تا زیر فرمان نظام اسلامی زندگی کنید.

جایگاه صحیح خیال در تمدن اسلامی

سؤال: جایگاه «توهم» و «خیال» در تمدن اسلامی کجاست؟

جواب: حتماً متوجه اید که انسان ها زندگی شان را با خیال شکل می دهند. زندگی را با فرهنگ یا دینی که نقطه ی تعلق آن ها است شروع می کنند، سپس بر اساس خیال خود آن زندگی را در بیرون از ذهن خود دنبال می کنند.

همیشه تمدن ها را فرهنگ یا باوری که مورد تعلق انسان است می سازد. یک فکر و فرهنگی برای شکل دادن زندگی، در ذهن ها جای خود را باز می کند سپس انسان ها برای به فعلیت آوردن آن فکر و فرهنگ، تمدنی را شکل می دهند. با توجه به این امر «تمدن» چیزی نیست جز صورت آن فکر و فرهنگ که ابتدا در خیال انسان ها شکل داده شده و سپس جهت تحقق آن در خارج از ذهن برای آن برنامه ریزی می کنند. خیابان ها، معماری شهرها، آداب و رسوم، همه و همه بر اساس صورت ذهنی آن فکر و فرهنگی است که انسان ها پذیرفته اند و قبل از ظهور آن در بیرون، فرهنگ و فکر و تعلقات قلبی و دینی انسان ها بنیاد آن نوع زندگی بوده است.

این باید برای عزیزان روشن باشد که انسان ها بر اساس فرهنگ و تعلق قلبی که دنبال می کنند تمدن خود را می سازند تا بتوانند با صورت ملموس آن فکر مرتبط باشند، می ماند که ما فعلاً هنوز نتوانسته ایم بستری فراهم کنیم که بر اساس تعلق قلبی خود تمدن مان را شکل دهیم، زیرا هجوم تمدن غربی فرصت بستر سازی آن را به ما نداده و عزم جدی برای مقابله با

فرهنگی که رقیب فرهنگ ما است ظهور نکرده تا قد علم کنیم و فرهنگ رقیب را به حاشیه برانیم، زیرا تصور می‌کنیم می‌توانیم در کنار تمدن غربی زندگی خود را ادامه دهیم ولی اگر به این آگاهی برسیم که در چنین وضعی هر روز داریم از زندگی خود عقب می‌افتیم شروع می‌کنیم و تمدن آینده‌ی جهان را می‌سازیم. دستور رهبری بارها این بوده است که ساختمان‌ها را اسلامی بسازید، مساجد بین راه‌ها را اسلامی بسازید، ولی فهم این حرف در حال حاضر برای عموم افراد مشکل است؛ چون افراد نمی‌دانند باید به دنبال چگونه عالمی باشند که ساختمان‌های اسلامی جواب‌گوی آن عالم است. ولی با این همه مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» باید دائماً تذکر دهند تا آرام آرام ذهن‌ها مسئله را پیدا کند. ما که نمی‌توانیم به جهت این که طرف نمی‌فهمد سکوت کنیم؛ ما حرف مان را می‌زنیم، آرام آرام معنی و مفهوم آن حرف در فرهنگ عمومی جا باز می‌کند. پس روشن شد که در ذات تمام فرهنگ‌ها ساختن تمدنی مطابق آن فکر و فرهنگ نهفته است.

مطابق بحث فوق برای وارد شدن در دنیای دینی، باید صورت‌های ذهنی، متأثر از دین باشد و مطلوب خود را در مناسباتی قرار دهد که صورت‌های ذهنی دینی را جواب‌گو باشد. وقتی متوجه شدیم روح تکنولوژی غربی ما را از عالم دینی خود خارج می‌کند و گرفتار خیالات آشفته می‌نماید و آرامش زندگی دینی در آن‌ها به حاشیه می‌رود، آنگاه مطابق صورت ذهنی خود که با عالم دینی هماهنگ است زندگی‌ها را شکل می‌دهیم. تا وقتی متوجه جایگاه صورت‌های ذهنی دینی نشویم، زندگی دینی را شروع نکرده‌ایم. زندگی دینی، غیر از تفکر دینی انتزاعی موجود در کلاس و مدرسه است، زندگی در رابطه با عالم و آدم شکل می‌گیرد و اگر ما تصور صحیحی از عالم خارج از ذهن خود نداشته باشیم، نمی‌توانیم درست زندگی کنیم و اگر بخواهیم تصور صحیح داشته باشیم، باید خیال خود را ادب نماییم تا در تعامل با خارج به مقصد خود برسد و در این رابطه دنیایی را بسازیم که خیال سالم بتواند با آن تعامل داشته باشد.^{۳۷}

37 - در موضوع ساختن عالمی که خیال بتواند با آن تعامل صحیح داشته باشد، می‌توانید به کتاب «عالم انسان دینی»

از همین مؤلف رجوع فرمایید.

به مساجدی بنگرید که در کنار بازار ساخته شده و بنا بر این است که شخص پس از سر و کله زدن با مردم جهت اقامه‌ی نماز ظهر و عصر به مسجد برود. به این معنی که از آن دنیای شلوغ پر از کثرات به عالم خلوت با خدای یگانه پناه بیاورد، در این حال باید آن مسجد را از روح بازار فاصله بدهید و این کار را با دالان طولانی مسجد عملی می‌کنید تا شرایط بریدن از بازار و به خود آمدن در آن فضا فراهم شود و از آن طرف هم فضای مسجد باید متذکر سادگی عالم غیب باشد و نه آشفتگی و تجملات بازار. رابطه‌ی خیال با فرش نخ‌ی بدون نقش و نگار مانند رابطه‌ی آن با فرش ماشینی همراه با الیاف پلی‌اتیلن نیست. با توجه به این که خیال این قدر ظریف است که شما ناخودآگاه در رابطه با فرش‌هایی که با حرارت درست کرده‌اند همان حالی را پیدا نمی‌کنید که با فرش‌هایی پیدا می‌کنید که از الیاف طبیعی بافته شده است. فرش‌های ساخته شده با الیاف پلی‌اتیلن که با حرارت بسیار زیادی پدید آمده‌اند، روح را از حرارت نهفته در آن الیاف متأثر می‌کند، به همین جهت هم در ارتباط با آن‌ها، خیالتان نمی‌تواند آرام بگیرد، هرچند و هم شما از این فرش‌ها راضی است، چون می‌تواند به کمک آن‌ها بر دیگران فخر کند. رنگ‌هایی که دیوارها را با آن رنگ کرده‌اند، حاصل آتش است و خیال با آن‌ها آرام نیست. این پرده‌های پلی‌اتیلنی آتش است، برای همین هم ارتباطی که با دشت و دریا می‌توانید برقرار کنید، با این‌ها نمی‌توانید برقرار کنید، اگر روح‌تان با لطافت‌های عالم قدس آشنا شد، دیگر محصولات این تمدن را نمی‌پذیرد. این تمدن بر اساس جوابگویی به فخر ساخته شده است و لذا و هم را تقویت و خیال را پژمرده می‌کند. از آتش فقط باید در جاهای خاص استفاده بشود، ورود آتش در زندگی باید حداقل باشد، اگر خواستیم گوشتی بپزیم، باید از آتش استفاده کنیم. تازه باید گوشت هم کم بخوریم. یعنی باید چیزهای که با آتش تماس نداشته‌اند، بیشتر بخوریم. این‌ها حرف‌هایی است که باید در جای خودش به طور کامل بحث شود.

بحث در پروراندن خیال دینی است، شما حساب کنید مسجد چه خصوصیتی باید داشته باشد که ما را از حرص دنیا دور کند؟ صورت حقیقی حرص دنیا، آتش جهنم است؛ همه چیز را می‌خورد. حالا که می‌خواهید از آتش جهنم فرار کنید باید از حرص فرار کنید، حرصی که در بازار شکل گرفته است. پس باید این قدر از بازار فاصله بگیرید که آن حال و هوای درون

بازار همراه شما به مسجد نیاید در نتیجه یک دالان طولانی برای مسجد می‌ساختند تا دور از غوغای بازار باشد، از آن طرف؛ باید آن قدر دیوارهایش قطور باشد که صداهای اطراف به داخل مسجد منتقل نشود و امکان خلوت با خود را به انسان بدهد. در ضمن مکروه است ارتفاع سقف اتاق‌های منازل از سه ذرع بلندتر باشد. اما مستحب است سقف مسجد بلند باشد، تا یادآور شکوه عالم غیب گردد. اگر سقف اتاق‌های منزل بلند باشد، چون یک نحوه تعلق به انسان‌ها دارد، فخر و کبر را زیاد می‌کند ولی بلندی دیوار مسجد چنین نیست. مسجدها باید دارای زاویه‌هایی باشند تا افراد بتوانند در داخل آن‌ها تنهایی با خدا را تجربه کنند. زاویه‌های متعدد مساجد قدیم رمز و رازی دارد، مسجد حکیم اصفهان یا سایر مساجد مثل مسجد امام را ملاحظه می‌کنید که زاویه دارد، یک صحن دارد برای نماز جماعت که مؤمنین بیایند نماز جماعت بخوانند، بعد باید هر کس برود در زاویه‌ی خودش که اطراف صحن مسجد ساخته‌اند، تا تنهایی‌اش را حفظ کند، از صبح زود تا ظهر باید کار کرد، بعد از ظهر را باید به عبادت و تنهایی و این گونه از امور گذرانند. ما باید برای احیای عالم دینی خود چنین مساجدی داشته باشیم. امروزه مدرنیته مسجد را از ما نگرفته، نگاه به مسجد را از ما گرفته است. امروز مساجد بدون توجه به آرمان‌های مورد نظر اسلام ساخته می‌شود. لذا چون وجود مقدس حضرت حجّت^{علیه السلام} تشریف بیاورند، همه چیز بر اساس آن فرهنگ طراحی می‌شود. این که ملاحظه می‌کنید بعضی از مساجد برای روح شما جذاب است، ریشه‌اش همین‌هاست که عرض کردم، طوری ساخته شده که خیال ما را به آرامش می‌برد، چون سازندگان آن نسبت به آرمان‌های معنوی در شرایط حضور بوده‌اند و وقتی ملت ما نسبت به آرمان‌های تمدن اسلامی در حضور قرار گرفت، تمدن اسلامی با همه‌ی ساز و کارهایش شروع به نمو می‌کند و ابزارهای مناسب آن آرمان‌های حضوری وارد صحنه‌ی زندگی می‌شود. بسیاری از وسایلی که امروز در موزه‌ها گذاشته‌اند تا مردم با دیدن آن‌ها متذکر عالم سازندگان آن شوند و انسان در رویارویی با آن‌ها احساس قربت می‌کند، این‌ها همه وسایل زندگی سازندگان آن بوده است و با حالت حضور نسبت به آرمان‌های مذهبی خود، آن‌ها را ساخته‌اند تا با آن‌ها زندگی کنند ولی مواظب بودند نه تنها وسایل زندگی‌شان آن‌ها را از حالت حضور نسبت به آرمان‌های معنوی‌شان خارج نکند، بلکه وسایل زندگی متذکر آن عالم باشد. نگاه به تمدن اسلامی و در نهایت ظهور وجود

مقدس مهدی علیه السلام ناخودآگاه ما را در عالمی می‌برد با زندگی خاص و روابط خاص که بیشتر انسان احساس می‌کند با گمشده‌اش روبه‌رو است. اگر خواستید جهان را نجات دهید، باید از طریق فرهنگ شیعی، نوعی از تمدن و زندگی به وجود آورید که متذکر فطرت بشریت باشد، تا حسرت رسیدن به چنین زندگی و خیال آرامش‌بخش، بقیه‌ی ملت‌ها را هم به سوی تمدن شیعه بکشاند.

فایده ندارد که ما ایران را یک ژاپن جدید بکنیم بعد انتظار داشته باشیم با چنین الگویی مردم دنیا برای مسلمان شدن انگیزه پیدا کنند، در حالی که باید چیزی به آن‌ها ارائه داد که مطلوب حقیقی جان آن‌ها باشد. همان طور که باید جلسات علمی و دینی به گونه‌ای باشد که اگر طرف نیامد، احساس کند چیزی را که نیاز دارد از دست داده است، نه این که با پخش شیرینی و جایزه بخواهیم افراد را به جلسات بکشانیم! نمی‌گویم پذیرائی نشوند اما اگر پذیرائی انگیزه‌ی آمدن افراد شد و انگیزه‌ی قوی‌تری آن‌ها را به جلسات نکشاند کار فرهنگی نکرده‌ایم و آن‌ها از دریافت مطالب متعالی محروم می‌شوند. انبیاء و اولیاء الهی نوعی از زندگی را با خود می‌آوردند که انسان‌ها در عمق جان خود طالب آن بودند ما هم این را در ابتدای دفاع هشت ساله تجربه کردیم که خیلی‌ها به عشق به دست آوردن حال و هوای جبهه، به جبهه می‌رفتند، همین طور که در حال حاضر حوزه‌ی علمیه‌ی قم بیش از ده‌هزار طلبه‌ی خارجی دارد که طلب حال و هوای امام خمینی رحمه‌الله‌علیه آن‌ها را به آن جا آورده است.

سؤال: آیا می‌توان گفت وقتی افراد طالب مناسبات و فرهنگی می‌شوند که آن فرهنگ و

مناسبات متذکر اصول فطری آن‌ها باشد و آن جامعه بر روی اصول فطری پایه‌ریزی بشود؟

جواب: بله؛ چون چنین جامعه‌ای مذکر گم‌شده‌ی انسان‌ها است. ما نمی‌توانیم با پیشرفتی شبیه «ژاپن» مردم جهان را به انقلاب اسلامی دعوت کنیم. هرچند نباید در حال حاضر از پیشرفت مطرح در جهان عقب بیفتیم، ولی با فرهنگی که امام خمینی رحمه‌الله‌علیه آوردند می‌توانیم مردم را به انقلاب اسلامی دعوت کنیم؛ امام خمینی رحمه‌الله‌علیه مذکر «مَنْ» گم‌شده‌ی همه‌ی انسان‌های حق طلب‌اند، امام خمینی رحمه‌الله‌علیه صورت شخصیت ایده‌آلی را که هر انسانی طالب آن است در مقابلشان مجسم کردند تا انسان‌ها بفهمند چه ترسیمی باید از خود داشته باشند، شخصیتی که فطرت انسان‌ها با آن آشنا است. و برعکس، اگر ما گرفتار «وهم» شدیم، حسرت

فرهنگ غرب را خواهیم خورد و گمشده‌ی ما زندگی و شخصیت‌های غربی می‌شود. در نگاه انسان غرب زده خلأهای و همی خودنمایی می‌کند و تلاش می‌کند آن خلأها و عریانی‌ها را با رویکرد بیشتر به غرب جبران کند. آدم در بهشت، به طرف شجره رفت، یک مرتبه متوجه شد عریان است و به دنبال جمع آوری برگ‌هایی برآمد که عریانی خود را پوشاند، توصیه شده بود به طرف شجره که نماد کثرت است نرود. ما هم نباید به طرف غرب می‌رفتیم. کثرت گرایی، احساس عریانی و نقص پیش می‌آورد و ما را مشغول جبران نقص‌هایی می‌کند که و هم ما برای ما می‌سازد. در ابتدا که در بهشت بودیم عریان نبودیم! چون نظرمان به کثرت‌ها نبود. اگر هم اکنون در عالم دیگری باشید، در عالم ارتباط با معنویات بی‌کرانه، کجا احساس نقص و عریانی می‌کنید؟ وقتی نظرتان را به دنیای سراسر نقص انداختند عریان می‌شوید. حال که خود را ناقص و عریان دیدید، باید نقص‌های خود را بپوشانید. می‌بینید، تکنولوژی پیشرفته ندارید، در چنین شرایطی خلأهایی را در خود احساس می‌کنید که برای پرکردنش باید خود را به آب و آتش بزیند و هیچ وقت هم به آن‌ها که سلطان تکنولوژی هستند نمی‌رسید؛ چون آن‌ها در ورود به و همیات کامل شده‌اند، و همی که به ناکجاآباد نظر دارد.

قدرت تمدن اسلامی

سؤال: این حرف تا چه حد صحیح است که بگوییم: «در مقابل روندی که تمدن غرب در این چهارصدسال در پیش گرفته، علت عقب‌ماندگی ما این است که در شکوفاکردن تمدن اسلامی با توجه به منابعی که از معصوم داشتیم و با توجه به زحمات علماء، چهارصدسال تنبلی کرده‌ایم و از آن طرف غرب از اندوخته‌های ما به جای این که ما خودمان استفاده کنیم در جهت رشد خودش استفاده کرد،»؟ و در یک کلمه آیا ما تنبلی‌هایی داشته‌ایم، اگر داشته‌ایم از چه جهت بوده است؟

جواب: غرب به نظر بنده پیشرفتی نداشته؛ به خصوص که به کمالی دست نیافته، او چهارصد سال به سوی ناکجاآباد رفته است، ولی باور ندارد و لذا همان را ادامه می‌دهد و سعی می‌کند با تبلیغاتی که راه انداخته است اسم آن را ترقی بگذارد، ولی ما از آنجایی متوقف شدیم که زمینه‌ی رجوع به تمدن اسلامی فراهم بود و کوتاهی کردیم، غربی‌ها تمدن خودشان

را که ریشه در تفکر و فلسفه‌ی یونانی داشت ادامه دادند. غرب امروز صورت کامل شده‌ی تمدن یونان است، به همین جهت هم گفته می‌شود فلسفه‌ی غرب به تمامیت خود رسیده است، یعنی تمام شرایط را فراهم کرد تا این بشود که حالا شده است، حالا از آنچه شده راضی است یا نه، بحث دیگری است. شاید تعجب کنید اگر گفته شود «بمب هیدروژنی» را پارمنیدس فیلسوف یونان باستان منفجر کرد. می‌گویید پارمنیدس کجا و بمب هیدروژنی کجا، ولی اگر بدانیم در پشت این بمب هیدروژنی چه فکر و فرهنگی نهفته است، موضوع روشن می‌شود. یونان یعنی «اراده‌ی معطوف به قدرت»؛ یعنی اراده و تلاش برای قدرتمند شدن، حالا در این فلسفه امثال ارسطو هم می‌گنجند؛ «نیچه» هم می‌گوید؛ «بمب هیدروژنی» یعنی «اراده‌ی معطوف به قدرت»، این تفکر هم که در سراسر افکار امثال ارسطو جاری است، همان تفکر است که می‌آید و در نهایت این می‌شود که شما امروز می‌بینید. نگویید یونان به عقل و استدلال پایبند بود و این تمدن به وهم و هوس گرفتار است، عنایت داشته باشید آن عقل و استدلال متذکر بندگی خدا نبود، بلکه عقلی بود برای اهداف خاص که کارش به این جاها می‌کشید. اگر افلاطون، مدینه‌ی فاضله را تدوین می‌کند باز برای این است که از طریق اصول عقلی یک نحوه حاکمیت قدرت را به صحنه بیاورد. آن فیلسوفانی که می‌گویند این تمدن صورت تمامیت یافته‌ی یونان است، متوجه افکار سقراط و افلاطون و بحث‌های لطیف افلاطون هم بوده‌اند، ولی باید دید روح حاکم بر همه‌ی آن فکرها چیست. اگر «اراده‌ی معطوف به قدرت» موتور همه‌ی تحركات بوده، پس این تمدن صورت تمامیت یافته‌ی آن اراده است. البته در این سیر اُفت و خیز داشته‌اند، در دوران مسیحی بودن غرب، یعنی قرن پنجم تا قرن چهاردهم این اراده کمی تعدیل شد، ولی در همان دوران هم روح اصلی، همان «اراده‌ی معطوف به قدرت» بود. به همین جهت هم گفته‌اند: بیش از آن که دین مسیح، غرب را مسیحی کند، غرب، مسیحیت را غربی کرد، و این که غرب، جداسازدن از فضای قرون وسطی را رنسانس و تحول برای خود می‌داند، چون از موانع تحقق «اراده‌ی معطوف به قدرت» آزاد شد و راحت‌تر به خواست و طلب خود دست یافت.

اما ما در این که به پیشرفت‌های غرب نرسیده‌ایم، تنبلی نکردیم، ولی در این که شرایط تاریخی خود را نشناختیم و از همان صدر اسلام، عامل شکوه اسلام را که تحقق صحیح اسلام

توسط اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} بود رها کردیم، آری؛ از این جهت غفلت بزرگی داشتیم و هرچه جلو رفتیم تبعات آن غفلت بیشتر خود را نشان داد. یک جا در مقابل یونان در سال‌های 125 هجری قمری به بعد و تأسیس «بیت‌الحکمه» بود که مجبور شدیم در مقابل تفکر یونانی‌ها خود را ببازیم و نهضت ترجمه‌ی کتب یونانی شایع گشت، چون از صاحبان اصیل تفکر اسلامی یعنی اهل‌البیت^{علیهم‌السلام} فاصله گرفتیم و لذا گرفتار سطحی‌نگری شدیم و این جا بود که یونانیت در مقابل این سطحی‌نگری رنگ و لعابی برایمان داشت، در حالی که یک روایت توحیدی امام صادق^{علیه‌السلام} ♦ می‌توانست منشأ تفکرات عمیق و دقیقی باشد که فلسفه‌ی یونان از بسیاری جهات نسبت به آن تفکرات فقیر بود. جای دیگری که انحراف صدر اسلام تأثیر خود را نشان داد، حدود هفتصدسال پیش بود که غرب شروع کرد به نمایش خود به همان شکلی که خود را نمایش داد و هنوز که هنوز است جهان اسلام را مسحور خود کرده است. در حالی که ما تمام فرصت‌های خود را در حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس در نمایش تمدن اسلامی سوزانده‌ایم و نه تنها از عظمت تمدن حضوری اسلام هیچ چیز نداشتیم که به نمایش بگذاریم، بلکه مرعوب تمدن تکنیکی و همی‌غرب هم شدیم، پس در واقع ریشه‌ی این مشکلات را باید در جاهایی جستجو کرد که ما از تمدن اسلامی که باید در تمام ابعاد جوابگوی نیازهای بشری باشد، واماندیم و در این صورت نه تنها امروز نمی‌توانیم روح و روان سایر ملل را جذب کنیم که حسرت غرب را هم می‌خوریم.

سؤال: من نمی‌گویم: «ما باید عین قدرت دنیای غرب را پیدا می‌کردیم»، اما الآن ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم خود رهبران دینی ما هم - چه از جهت تحلیل‌هایی که در حوزه‌ی سیاسی هست و چه از جهت تحلیل‌هایی که در حوزه‌ی فرهنگی هست - نشان می‌دهند دل‌شان از تمدن غرب خون است، اما هیچ کاری نمی‌توانند بکنند. می‌خواهم ببینم: آیا ما می‌توانستیم در اسلامی بودن خودمان حتی از زاویه‌ی قدرت از آن‌ها جلو بزنیم؟

جواب: اگر شما تمدن اسلامی را - به آن شکلی که غدیر به ما گوشزد می‌کند - جلو می‌بردید، قدرت‌مان حتماً قدرتی می‌بود که در آن فضا تمدن غربی دیگر قدرتی به حساب نمی‌آمد آن هم به دو معنا: یکی به معنای این که غرب به این قدرت موجود نمی‌رسید، دیگر این که قدرت شما در یک تمدن منسجم از قدرت او برتر بود. اولاً؛ شیفتگی ما نسبت به غرب، غرب را

ارزشمند و در نتیجه غالب کرد. ثانیاً؛ غفلت از توانایی‌هایی که تمدن اسلامی به ما می‌داد ما را نسبت به غرب نیازمند کرد. الآن ما در شرایطی هستیم که حتی در حوزه‌های نظری نمی‌توانیم قوه‌ی خیال نسل امروز را ارضا کنیم! زیرا وقتی تمدنی در صحنه است که تماماً عامل تحریک خیال و وهم انسان‌ها است فرصتی برای جوانان باقی نمی‌گذارد که به معارفی فوق‌وهم و خیال پردازند، معلوم است که فقط غرب بر اندیشه‌ی او حکومت می‌کند و برای نجات از این مهلکه بدون آن که مایوس شویم، باید پیغمبروار به میدان بیاییم. روسیه رقیب آمریکا است، ولی پیغمبر جهان نیست؛ برای همین هم می‌بینید که در مقابل آمریکا عموماً خود را می‌بازد، چون قدرت را همانی می‌داند که آمریکا دارد. ما اگر می‌توانستیم مثل امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» پیغمبروار به میدان بیاییم و متذکر ارزش‌هایی شویم که فوق فرهنگ مدرنیته است إن شاء الله نتایج فوق‌العاده‌ای به دست می‌آوریم. شرایطی را که در آن شرایط انقلاب اسلامی پیروز شد فراموش نکنید، به فرمایش امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» مشروب‌فروشی‌ها بیشتر از کتاب‌فروشی‌ها بود، ولی امام «رحمة‌الله‌علیه» همین جوانان را متذکر عهد الهی خودشان نمود. مگر همین حالا جوانان بسیاری ندارید که به تحریکات و همی غرب پشت کرده‌اند و نه تنها از آن‌ها خوششان نمی‌آید، بلکه متنفر هم هستند، پس این کار همواره قابل پیاده‌شدن است، البته باید در این رابطه بیشتر صحبت شود. إن شاء الله مطلب را در جواب سؤالات بعدی دنبال خواهیم کرد.

انکشاف قدرت‌های معنوی و مادی

از نکات مهمی که ضعف تمدن غرب را در آینده می‌نمایاند به حجاب‌بردن طبیعت است و این که مانع می‌شود این آیت الهی توانائی‌های خود را بنمایاند تا وسیله‌ی اُنس ما با آن و عامل زندگی ما با آن باشد. غرب با سرکوب کردن طبیعت چیزی را از دست داد که سخت به دنبال آن بود، با چنین نگاهی به عالم و آدم، نمی‌تواند زیبایی‌ها و توانائی‌های طبیعت را به انکشاف درآورد، بلکه آن را مقهور می‌کند و روح معنوی آن را نادیده می‌گیرد، به همین جهت خیال زیبا ندارد. اگر بتوانیم به روش‌های دینی که یکی از آن روش‌ها به انکشاف درآوردن روح معنوی طبیعت است، به جوانانمان خیال زیبا بدهیم از آن فکر و فرهنگ و همی سر می‌خورند. قبلاً در رابطه با به انکشاف درآوردن طبیعت عرض کردم که فرق یک کوزه‌گر با کسی که

بلوک سیمانی می‌سازد این است که کوزه‌گر توانایی‌های همین خاک را به ظهور می‌آورد و زیبایی‌های آن را ظاهر می‌کند ولی کسی که بلوک سیمانی می‌سازد همین خاک را به صورتی در می‌آورد که شما هرگز نمی‌توانید مانند یک کوزه با آن انس بگیرید و در ارتباط با آن خیال‌های زیبا در خود پورانید. با این مثال خواستم تفاوت دو تمدن را بشناسید که چگونه یکی با طبیعت تعامل می‌کند و در عین این که از طبیعت استفاده‌ی مادی و معنوی می‌نماید، آن را مقهور اراده‌ی خود نمی‌گرداند، بلکه تلاش می‌کند توانائی‌ها و زیبایی‌های آن را به انکشاف در آورد، و دیگری چگونه با طبیعت درگیر می‌شود و نتیجه‌ی این درگیری آن است که دائم گرفتار طبیعت است و بهره‌ی او از طبیعت به قیمت نابودی طبیعت تمام شده. حالا این را در تمام روابط این دو تمدن تعمیم دهید و لذا اگر پیامبروار همت کنید، به راحتی می‌توانید اندیشه‌ها را به طرف تمدن اسلامی معطوف داشته و گمشده‌ی مردم را به آن‌ها معرفی کنید.

اگر می‌خواهید این بحث را دنبال کنید که «ما چگونه قدرتمند می‌شویم؟» روی این نکته فکر کنید که غرب با همه‌ی این قدرتش چه می‌خواهد؟ اگر ما بتوانیم چیزی بهتر از آن چه غرب به دنبال آن است بر اساس تمدن اسلامی در تعامل با طبیعت به دست آوریم - چیزی که تا حدی در بعضی از آثار گذشته‌گان به چشم می‌خورد- ببینید چقدر جلو می‌افتیم! تا ما در معنی قدرتمند شدن تجدید نظر نکنیم، از غرب عبور نمی‌کنیم و به قدرت واقعی که نیاز داریم نمی‌رسیم، با وسائلی که غرب ساخته و از آن طریق قدرتمند شده نمی‌توان غرب را نفی کرد و جلو رفت. اگر به نور تفکر شیعه و در بستر انقلاب اسلامی، انقلاب روحی و معنوی در جهان چنان بسط یابد که مردمان دیگری شویم، آزاد از تکنیک و آزاد از سلطه‌ی تکنیک، ضعف غرب ظاهر می‌شود و با نفی غرب قدرت حقیقی ظهور می‌کند البته راه کار ارتباط با نیروهای نهفته در طبیعت که با روش‌های طبیعی می‌شود در اختیار بشر قرار گیرد، بحث دیگری است و به خود آگاهی خاص خود مربوط است.

انقلاب اسلامی؛ مایه‌ی نجات از ظلمات دوران

سؤال: می‌دانیم که انقلاب اسلامی از ارزش والایی برخوردار است انقلاب اسلامی نشانه‌ی شدت گرفتن بحران جهان موجود است و عکس‌العملی بود در مقابل وضع جهان کنونی

و به واقع مدخل ورود به تمدن اسلامی است با آن برکات خاصش؛ و امام خمینی «رحمة الله عليه» با آن بصیرت خاصی که داشتند برای همین انقلاب آن همه تلاش نمودند و سال‌ها مبارزه کردند و به تعبیر شما بزرگ‌ترین نعمت الهی در این عصر، همین انقلاب اسلامی است ولی متأسفانه می‌بینیم همان‌طوری که در زمان پیامبر ﷺ مسلمین اسلام را درست نمی‌دیدند و لذا بعد از رحلت حضرت به اسلام حقیقی پشت کردند و برعکس؛ امثال ابوسفیان اسلام و توانایی‌های آن را می‌دیدند و به سهم خود برای نابودی آن تلاش فراوان کردند، امروز هم می‌بینیم که مسلمین و حتی بسیاری از ایرانیان شیعه، انقلاب اسلامی ایران را آن‌طور که باید و شاید نمی‌بینند در حالی که غرب و به‌خصوص آمریکا انقلاب و توانایی‌های آن را می‌بینند و به شدت با آن درگیر می‌شوند تا شاید از صحنه‌ی عالم بیرونش برانند. شاید بشود گفت: مظلوم‌ترین حقیقتی که فعلاً در این عالم هست، انقلاب اسلامی است، گویا فقط شهدا شناختند انقلاب اسلامی چه حقیقت بزرگی است و به راحتی خود را فدای آن کردند. البته درست است که همه‌ی حقایق در عالم ارض، غریب و مظلوم‌اند اما بالأخره برای ارتباط با آن‌ها مردم تلاش می‌کنند؛ مثلاً حقیقت کربلا هم غریب است اما بالأخره مردم برای تماس با حقیقت آن تلاشی می‌کنند، هر چند بسیار دیده می‌شود که در این راه به اشتباه می‌افتند. اما بسیاری کسانی که از این انقلاب حتی دفاع ساده هم نمی‌کنند و ایران را به عنوان سردمدار مبارزه با جهان کفر نمی‌شناسند. برای خود ما هم شناخت انقلاب مشکل است؛ زیرا نه شرایط، شرایط اول انقلاب است که فضای جنگ یک نحوه معنوی را در کشور حاکم کرده باشد و در آن راستا عظمت انقلاب فهمیده می‌شود، و نه ما اخلاص و صفای آن بسیجیان را داریم که با دلدادگی به انقلاب، حقیقت آن را قلباً شهود کنیم. لذا مجبوریم به بحث‌های معرفتی پناه بیاوریم تا راه قلب را از طریق عقل طی کنیم. حالا در این فضا چطوری برای فهم این انقلاب تلاش باید کرد که هم خودمان این انقلاب را درک کنیم و هم این که برای نشر آن تلاش نماییم؟ در واقع سؤال ما این است که برای شناختن و شناساندن این انقلاب چه کار کنیم؟

جواب: اصل انقلاب اسلامی مثل کربلاست؛ که وقتی با آن درست ارتباط پیدا کردیم، هم خودش را به ما نشان می‌دهد و هم زبان ارائه‌ی خودش به سایرین را به ما می‌آموزد. شما ببینید: همین که با شناخت جایگاه تاریخی انقلاب، وارد وفاداری به انقلاب اسلامی شدید، بعد از

مدتی می‌رسید به این که تمام برکات عالم در وفاداری به این انقلاب است. شما چطوری با کربلا اُنس می‌گیرید به طوری که بعد از مدتی متوجه می‌شوید با کربلا می‌شود همه چیز به دست آورد؛ نه فقط به خودتان، بلکه به بقیه هم می‌توانید از طریق کربلا همه چیز بدهید. بر این مبنا اساس کارتان باید این باشد که شما نمی‌خواهد انقلاب اسلامی را نجات بدهید، کاری بکنید که انقلاب اسلامی شما را نجات بدهد، به همان معنایی که عرض کردم. با انقلاب اسلامی، روحی معنوی در جهان بسط پیدا می‌کند و انسان از سلطه‌ی تکنیک آزاد می‌شود.

جبران خلیل جبران در کتاب خود به نام «پیامبر» می‌گوید: پس از آن که پیامبر برای مردم از عشق و بخشش و تربیت و کار و دعا و خانه و دوستی و امثال این‌ها سخن گفت و راه و رسم صحیح برخورد کردن با هر یک از این مسائل را برای آن‌ها شرح داد: «آنگاه کشیش پیری وی را گفت: از «دین» بگو. و او گفت: من امروز مگر هیچ غیر آن گفته‌ام؟... منظورم از نقل این جمله همین است که مگر همین وفاداری به انقلاب اسلامی برای حفظ انقلاب، خودش به خودی خود موجب نجات ما نمی‌شود؟ و مگر متن دین، اقتضای چنین انقلابی را ندارد، و مگر توجه به انقلاب اسلامی غیر از دین‌داری است؟ پس اگر انقلاب اسلامی را شناختیم و دوست داشتیم، خودش به ما می‌گوید که ما چه کار کنیم. بناست انقلاب اسلامی تکلیف من را روشن کند و توجه ما را به افق‌های بلندتر زندگی بیندازد، نه این که من تکلیف این انقلاب را روشن کنم. این انقلاب به جهت ریشه‌های عمیق تاریخی و دینی، جای خودش را در تاریخ معاصر باز کرده است و دارد خودش را نشان می‌دهد، مثل کربلا؛ یعنی آیا واقعاً این کربلاست که به شما می‌گوید: «من چه کار کنم؟» یا شما می‌گویید که به کربلا می‌گویید ما چه کار کنیم که از تو جدا نباشیم؟! شهید مطهری «رحمة الله علیه» سخنرانی‌های کتاب «حماسه‌ی حسینی» را برای خودشان گفتند یا برای کربلا؟ به نظر من برای خودشان؛ کربلا بود که به ایشان گفت این کار را بکن تا به من وصل بشوی، نه این که این کار را بکن تا برای من کاری کرده باشی. شهید مطهری «رحمة الله علیه» هم به کربلا نگفته‌اند: تو این طور بشو که من می‌گویم، بلکه کربلا گفت: تو این طور بگو که من هستم. می‌خواهم بگویم که انقلاب اسلامی خودش را آرام آرام به شما نشان می‌دهد. شما به همین جلسه‌ی ما دقت کنید می‌بینید آخرش همه‌ی حرف‌های ما یک نکته داشت و آن این که: برای این انقلاب یک جایگاه و شخصیتی قائل‌ایم، و به همین جهت

می‌گوییم که ارتباط با این انقلاب به شما عالم می‌دهد و عالم آینده را نیز تعیین می‌کند. حالا اگر شما رسیدید به این که این‌ها صحیح است، دنبال انقلاب راه می‌افتید، یعنی راه و چاه را از او می‌گیرید و تکلیف خود را تعیین می‌کنید و از نیست‌انگاری یا نیهیلیسم دوران آزاد می‌شوید که این همان رسالتی است که از کربلا شروع شد.

سؤال: شما از داستانی که از «جبران خلیل جبران» نقل کردید، منظورتان چه بود؟ آیا منظورتان این نبود که: «ما آنچه در برخورد با این انقلاب باید می‌گفتیم، گفتیم، دیگر چیزی نمانده‌است»؟

جواب: می‌خواهم بگویم: از انقلاب اسلامی، به دنبال چیز برتری نباشید، خود «انقلاب اسلامی» همان نوری است که به دنبالش بودید و نقطه‌ی انکشاف تمدن اسلامی است. می‌خواهم بگویم شما باید همین دستورهای انقلاب را ادامه بدهید، یعنی خود انقلاب دارد می‌گوید که: «من کی‌ام و چه کار می‌توانم بکنم، دنبال من بیایید»، چون این خطر هست که ما به سادگی از انقلاب بگذریم و به دنبال چیز دیگری باشیم؛ می‌گویند: طرف به جنگل رفته بود، گفت: «از بس درخت بود، جنگل را ندیدم!» حالا گاهی از انقلاب، چیزی غیر از شخصیت اصلی آن را می‌خواهیم! در حالی که همه‌ی زندگی در این عالم، ماندن در کنار انقلاب اسلامی است، پس باید از همین انقلاب خیلی خوب استفاده کنیم. همین طور که واقعاً بعضی‌ها کربلا را نمی‌توانند ببینند لذا می‌خواهند برای کربلا کاری بکنند! ما باید حواس مان باشد کربلا خودش یک حقیقت است که توسط امامی معصوم و به نور اسلام و به کمک خدا تدوین شده است. انقلاب هم همین طور است، خودش یک حقیقت است و ریشه در دین دارد و یک فقیه بزرگ با اشراق خاصی که بر قلبش شده، آن حقیقت را بر اساس این زمان شکل داده است. شما از این چیزی که هست خوب استفاده کنید. اولین گام جهت استفاده از انقلاب، درست شناختن آن است و جایگاه تمدن‌زایی آن را که در راستای تمدن‌زایی شیعه است، بشناسیم و ریشه‌ی تاریخی آن را درست درک کنیم. مثال آن درختی را که پس از چهل سال میوه می‌دهد و ما اگر در هر مرحله از رشددهی درخت که به میوه‌دادن آن کمک می‌کند؛ باشیم، در همان حال در کنار ثمره‌های درخت هستیم، فراموش نکنید.

سؤال: آیا می‌شود این طوری سؤال کرد که: «ما چگونه باید با انقلاب برخورد کنیم؟»

جواب: بله؛ آن وقت سؤال تان این طور می شود، حالا که این انقلاب یک رهنمود بزرگ خداست به بشر امروز، ما چه وظیفه ای نسبت به انقلاب داریم؟ چون انقلاب اسلامی یک شخصیتی است با هویت خاص، پس انقلاب اسلامی همان آداب و ادب دین داری همه جانبه است در شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی جهان معاصر. انقلاب اسلامی یعنی انکشاف ظهور تمدن آخر الزمانی ای که امام مهدی علیه السلام شروع می کنند. اگر نهضت جهانی حضرت حجّت را درست بشناسیم، یقیناً جایگاه تاریخی این انقلاب را خواهیم شناخت که چگونه این انقلاب مدخل ورود به آن نهضت الهی خواهد بود و ایمانمان به ظهور نهایی وجود مقدس حضرت علیه السلام دوچندان می شود. از این طرف اگر انقلاب اسلامی را درست بشناسیم و سمت و سو و ریشه های دینی و تاریخی آن را درست بررسی کنیم، مطمئن می شویم این انقلاب یک حقیقت فعال تاریخی است که همواره منزل های خود را یکی بعد از دیگری طی می کند تا به سر منزل اصلی خود که ظهور تمدن همه جانبه ی شیعه است برسد و إِنْ شَاءَ اللَّهُ بستر ظهور وجود مقدس حضرت بقیة الله اعظم علیه السلام گردد. چیزی که حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه متوجه آن هستند و در رابطه با این انقلاب می فرمایند: «من امیدوارم که إِنْ شَاءَ اللَّهُ این روحیه ای که در این کشور هست، این روحیه ی اسلامی و توحیدی که در این کشور هست، باقی باشد، این کشور را به صاحب اصلی او، امام زمان علیه السلام تحویل بدهیم».^{۳۸}

تنها مسیر نجات بشر جدید

با شناخت جایگاه تاریخی «انقلاب اسلامی» متوجه می شویم این انقلاب راه کار احیای حیات امروز بشر است، از یک فرد بگیر تا یک خانواده و یا یک کشور. حتی تجربه نشان داد آن هایی که مذهبی بودند اما نتوانستند با انقلاب اسلامی هماهنگ شوند، تحت تأثیر روح ظلمانی زمانه، به نحوی گرفتار فساد شدند. زیرا مذهب منهای وفاداری به انقلاب، مذهب نیست و لذا توانایی نجات در آن نمی باشد. پس این نشان می دهد آن دینی که نجات دهنده است در دل این انقلاب نقش خود را بازی می کند. ما هم واقعاً از نقش نجات دهندگی انقلاب

اسلامی تعجب می‌کنیم؛ حتی ظاهراً یک مورد هم استثنا ندارد که کسی در کنار انقلاب اسلامی نسبت به آن بی‌تفاوت باشد و در عین مذهبی‌بودن، یک نوع فساد در شخصیتش ظاهر نباشد و بسیار پیش آمده آدم‌هایی که دارای صفای درونی هستند و به جهت تبلیغات منفی سعی می‌کنند در حاشیه باشند، ولی بالآخره نمی‌توانند عظمت‌های این انقلاب را نبینند. بنده هر چه بیشتر این موضوع را دنبال کرده‌ام بیشتر معتقد شده‌ام که این انقلاب مسیر هدایت و نجات بشر دوران جدید است، به همین جهت هم نباید با ضعف‌های جزئی که پیش می‌آید انقلاب را ارزیابی نمود، باید با رویکرد کلی به آن نظر کرد که راه برون‌رفت از ظلمات دوران در نهاد این انقلاب نهفته است.

شما در قرآن می‌خوانید «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ»، «غَاسِقٍ» یعنی تاریکی محض. واقعاً اگر انقلاب اسلامی نبود و اطلاعاتتان از مدرنیته همین قدر بود که آن را ظلمات دوران می‌دانید، چه کار می‌کردید؟ مدرنیته مگر با روح ضد قدسی‌اش، همان «عَسَقٍ»، یعنی تاریکی محض نیست؟، یک دفعه در دل این ظلمت محض، یک نور پیدا شده و به مقابله با آن ظلمت برخاسته است، نوری که شما به راحتی می‌توانید آن را ببینید و تجزیه و تحلیل کنید و ریشه‌های تاریخی و سمت و سوی آینده‌ی آن را بررسی کنید. قرآن با طرح آیه‌ی «غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» و با توجه به آیات قبل آن، می‌خواهد بگوید: وقتی تاریکی همه جا را فرا بگیرد، از این تاریکی به پروردگار عالم پناه ببر، «بِرَبِّ الْفَلَقِ» به پروردگاری که نمی‌گذارد این تاریکی حکومت کند. راستی اگر این انقلاب آن صبح ظلمت‌شکاف، در دل تاریکی مدرنیته نیست، پس باید یک صبح دیگر پیدا کنید که ربّ فلق آن را ایجاد کرده است! این جاست که اگر کسی مدرنیته را درست بشناسد و بفهمد چه ظلمات بزرگی است و انقلاب اسلامی و سمت و سوی آن را هم درست بشناسد، بسیار امیدوارانه به آینده می‌نگرد و طلوع نور خدا را در افق آینده، هر چه بیشتر حس می‌کند که چگونه جهت جهان به سوی نور است و چگونه غدیر دارد به صحنه می‌آید و پرده‌های ظلمانی تاریخ را یکی پس از دیگری شکافته و با انقلاب اسلامی، تا این جا رسیده و دارد جلو می‌رود.

حالا عکسش: کسانی که این انقلاب را ندارند، بگویند در آینده چه دارند؟! بالاخره آدم آینده می‌خواهد، آن‌هایی که دل‌داده‌ی به این انقلاب نیستند، کدامشان نسبت به آینده‌شان اضطراب ندارند؟! لذا می‌بینید آن کسی که تا دیروز با انقلاب بوده، چقدر زیبا و امیدوارانه زندگی کرده است. اما امروز که از انقلاب جدا شده، در یک یاسی نسبت به آینده‌ی خود و جامعه‌اش دارد می‌پوسد و چاره‌ای هم نمی‌بیند! چون بدون آن که بخواهد از طریق وسوسه‌های شیطان، به نور پشت کرده است. در حال حاضر در صد زیادی از مردم اعم از مردم غرب یا مردم کشور خودمان نسبت به آینده‌ی خود در اضطرابند، در حالی که وفاداران به انقلاب هرگز احساس بی‌آیندگی نمی‌کنند، زیرا می‌دانند این انقلاب جای خود را در آینده‌ی تاریخ باز می‌کند. بنده اگر بخواهم جهان را بدون «انقلاب اسلامی» بینم تمام عالم را سیاه می‌بینم.

اسلام عزیز به عنوان هدیه‌ی خدا در ظلمات آخرالزمان توسط بزرگ‌ترین پیامبرش یعنی حضرت محمد ﷺ به صحنه آمد، از آن طرف خداوند برای ادامه‌ی اسلام، امام معصومی را در غدیر به مردم معرفی کرد تا اسلام در همان حالتِ حضوری و قدسی خود، خود را در دل تاریخ ادامه دهد، ولی حجاب سقیفه مانع ظهور آن اسلام شد و سپس با حاکمیت بنی‌امیه کار به جایی رسید که لعنت بر امام معصوم یعنی علی ♦ بر سر هر منبری واجب گشت، چون شیطان می‌دید که آینده‌ی تاریخ از آن حضورِ حضرت علی ♦ و غدیر است و لذا خواستند از این طریق، علی ♦ و غدیر را از آینده‌ی تاریخ حذف کنند تا اسلامِ حضوری و قدسی را حذف کرده باشند و لذا با تمام امید حتی بر جسد مبارک سیدالشهداء ♦ اسب راندند تا هیچ اثری از سیدالشهداء ♦ در آینده‌ی تاریخ نماند. پس از حجابِ ظلمانی بنی‌امیه، حجاب ظلمانی بنی‌عباس حاکم شد و همان کاری را کردند که بنی‌امیه انجام دادند، امیدوار و دلخوش که دیگر غدیر تمام شد. ولی در عین ظهورِ کم و بیش تاریخیِ غدیر، بالاخره در دل حاکمیت ترک‌های عثمانی که ظلمانی‌ترین حجاب غدیر بودند، دولت صفوی ظهور کرد، که یکی نحوه بازگشت به غدیر بود، هر چند شاه صفوی به جهت خودخواهی‌هایش تا حدی حجاب بود، ولی کلیت صفویه ظهور غدیر شد و باز غدیر در دل ظلمات جلو آمد تا آنجا که در انقلاب مشروطه و در مجلس شورای ملی، مجتهدین باید مشخص کنند کدام قانون ارزش اجرا دارد. باز ظلمات مدرنیته از طریق رضاخان خواست غدیر را به حجاب ببرد، به طوری که

حجاب اسلامی ممنوع شد، و باز غدیر در دل ظلمات آخرالزمان جلو آمد و در انقلاب اسلامی، این فقیه است که باید رأی مردم به رئیس جمهور را تفیذ کند، و ولایت فقیه یعنی حاکمیت حکم امام معصوم توسط کارشناس کشف آن حکم، و غدیر هنوز منزل‌های بسیاری را باید طی کند تا زمانی که زندگی زمینی بشر به آسمان معنویت وصل شود و انسان‌ها در یک قرار حضوری و قدسی وارد شوند و معنی اسلام و تمدن اسلامی نمایان گردد و آن وقت پوچی معنی واقعی خود را می‌یابد و از صحنه‌ی زندگی‌ها رخت بر می‌بندد و بسیاری از پوچی‌هایی که امروز مورد توجه است در آن صورت مورد تنفر قرار خواهند گرفت. با ظهور خداوند به عرصه‌ی تاریخ انسان، تمدن اسلامی طلوع کرده است و غدیر دارد جلو می‌رود. در شرایط جدید، اولین منزل «پیروزی انقلاب اسلامی» بود، گام بعدی، «تشکیل حکومت جمهوری اسلامی» است، سپس نوبت به «تشکیل دولت اسلامی» رسید که در حال شکل‌گیری است، سپس شرایط «تشکیل کشور اسلامی» فراهم می‌شود و «إن شاء الله» «ساختن تمدن اسلامی» و ایجاد شرایط حیات طیبه فراهم می‌شود. آن‌هایی که تمدن اسلامی را می‌شناسند، می‌دانند در حال حاضر باید در ایجاد ستون‌های آن تمدن کوتاهی و سستی به خود راه ندهند و از هیچ تکاپویی در راستای تحقق تمدن اسلامی کوتاه نیایند تا خود را در وسعتی به وسعت حضور حق در همه‌ی تاریخ وسعت دهند. طراحی عالمی بر این اساس کار آسانی نیست ولی این همیشه اول هر تاریخی بوده است.

سؤال: در قم توسط بعضی از فضلا و اساتید حوزه، فرهنگستانی جهت نقد غرب و تبیین تفکر دینی و شکل تفکر اسلامی ایده آل در امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تأسیس شده است. آن‌ها معتقدند فلسفه‌ی ملاصدرا توانایی عینیت‌یافتن را ندارد و فقط جنبه‌ی نظری دارد، آن‌ها خودشان می‌فرمایند فلسفه‌ای ابداع کرده‌اند به نام «فلسفه‌شدن» که توانایی عملی شدن را هم دارد. با توجه به تشابه نظرات شما در بسیاری موارد با آن‌ها، نظر شما در این باره چیست؟

جواب: بنده تا حدی نظرات عزیزان را مطالعه کرده‌ام، حرف‌های خوبی دارند، چه در راستای نقد مدرنیته و چه در راستای «فلسفه‌ی شدن» و ضرورت تفکر حضوری به جای تفکر حصولی. معتقدم اگر اندیشه‌ی ملاصدرا «رحمة الله علیه» را واکاوی کنیم آنچه تحت عنوان «فلسفه‌ی شدن» مورد نظر عزیزان هست در حکمت متعالیه موجود است و با این رویکرد به حکمت

صدرايي که مقام معظم رهبري و امام خميني «رحمة الله عليه» در تفکرشان بر آن تأکید دارند، می‌رسیم. من ندیدم حرف‌های عزیزان به همان معنایی که ایشان ادعا دارند - که تمدن‌ساز و کاربردی است - از حرف‌های ملاصدرا «رحمة الله عليه» جدا باشد! انصافاً عزیزان خوبی‌هایی دارند، ولی نباید که این خوبی‌ها باعث بشود که از بقیه‌ی خوبی‌ها غافل بشویم.

سؤال: آن‌ها مثلاً می‌گفتند نظریه‌ی ملاصدرا «رحمة الله عليه» درباره‌ی «اصالت وجود» کاربردی نیست و خودشان یک نظریه‌ی بالاتر داده‌اند که همه‌ی عالم بر اساس «ولایت» است، یا مثلاً می‌گویند: فلسفه‌ی ملاصدرا، فلسفه‌ی «بودن» است اما فلسفه‌ی ما فلسفه‌ی «شدن» است و لذا قابل پیاده‌شدن در جامعه است.

جواب: آری به واقع آنچه باید مدّ نظر ما باشد همان ولایت الهیه است و در مورد «فلسفه‌ی شدن» اگر این نظریه درست بررسی شود، همان «اصالت وجود» حقیقی است. «اصالت وجود» را اگر به دست اهلش بدهید، می‌شود «شدن». چون وقتی معلول عین ربط به علت است، بقائش به تجلّی فیض دائمی و تبدیل قوه به فعل است. از دیدگاه فلسفه‌ی ملاصدرا «رحمة الله عليه» وجود؛ «بودنی است، عین شدن». پس نمی‌توان گفت: همه‌ی فلسفه‌ها تا حالا «بودن» بوده‌است اما فلسفه‌ی آقایان، «شدن» است. فلسفه‌ی «شدن» به معنی صحیحش فلسفه‌ی اصالت وجود واقعی است، اما نه اصالت وجودی که به روش اصالت ماهیت در بعضی از حوزه‌ها درس می‌دهند. مشکل ما این است که اصالت وجود را به روش اصالت ماهیت درس می‌دهیم! و از آن نشاط حضوری‌اش خارجش می‌کنیم. در این که «فلسفه‌ی «شدن» فلسفه‌ی خوبی است حرفی نیست، اما نظر جدیدی نیست. ملاصدرا «رحمة الله عليه» این همه حرف خوب می‌زند، تازه می‌گوید اصل این‌ها را من از ابن سینا دارم. این روش، روش خوبی است، حتی ملاصدرا «رحمة الله عليه» اسم فلسفه‌ی خود را هم که «حکمت متعالیه» گذارده، از پیشنهاد ابن سینا استفاده کرده است، چون ابن سینا پس از آن همه حرف که زده می‌گوید، این‌ها مربوط به عوام است، حرف اصلی چیز دیگر است که باید در حکمت متعالیه زد، که عمرش کفاف نداد آن را مطرح کند. حاصل کلام این که باید اندیشه‌های خود را با اتصال به اندیشه‌های تاریخ گذشته، بارور و جهت‌دار کرد. همچنان که ملاصدرا «رحمة الله عليه» با اتصال به افکار فیلسوفان گذشته به حکمت متعالیه رسید، آیا می‌توان گفت: حالا که ما اصالت وجودی هستیم دیگر به تفکر ابن سینا نیاز نداریم؟ کسی که

بفهمد تفکر یعنی چه و فارابی و ابن سینا و سهروردی و محی الدین و قونوی را بشناسد، می فهمد این حرف، حرف خطرناکی است، چطور می شود انسان از تاریخ فکر، خود را محروم کند، آن هم از متفکرانی که قهرمان تفکر در زمان خودشان و در همه‌ی دوران‌ها بوده و هستند. ما به امید روزی هستیم که از ظلمت مدرنیته در آییم و با مردم خودمان و مردم جهان، افکار بزرگان اندیشه‌ی بشری را در میان بگذاریم و مردم امروز را به یک تاریخ سراسر تفکر وصل کنیم. زیبایی امروز زندگی این است که همین امروز با فارابی و امثال فارابی زندگی کنیم، در این حالت است که اندیشه وسعت می یابد، همان طور که زیبایی زندگی به این است که از طریق قلب با همه‌ی پیامبران، به خصوص با وجود مقدس حضرت محمد ﷺ و ائمه ﷺ زندگی کنیم. آیا از طریق صحیح - یعنی با ارتباط قلبی، همراه با معرفت صحیح - با حضرت امیرالمؤمنین ♦ زندگی کردن مسئله‌ی ساده‌ای است که بتوان از آن گذشت. البته زندگی با فیلسوفان قابل مقایسه با زندگی با پیامبران و ائمه ﷺ نیست. زندگی با آن ذوات مقدس، موجب تغذیه‌ی تمام ابعاد جان ما می گردد، هرچند این دو نوع زندگی - یعنی زندگی با عقلا و اولیاء - جدای از هم نیز نیستند، چون نگاه فیلسوفان فوق الذکر، نگاه عقل است در فهم دین.

روح زمانه اقتضای حضور خدایی را دارد که خدای یونان زده نیست، خدای حضوری است. زمانه آمادگی آن را دارد که از مفهوم خدا به «وجود خدا» برگردد که همان خدای ائمه ﷺ است و امثال هایدگر در غرب نیز متوجه‌ی نقیصه‌ی خدای مفهومی و این که باید از فیلسوفان عبور کرد و به خدای انبیاء رجوع نمود، شده است. عرض بنده آن است که فلسفه‌ی حکمت متعالیه در حال حاضر چنین کمکی را به ما خواهد کرد و نباید با پیش فرض ذهنی که حکمت متعالیه یک نوع فلسفه است و سر و کار فلسفه با مفاهیم است از جایگاه تاریخی حکمت متعالیه غفلت نمود. فراموش نکنیم که حکمت متعالیه توسط عارفی تدوین شده که با زبان فلسفه با شما سخن می گوید و به نور اهل البیت ﷺ با توجه به اصالت دادن به «وجود» مسئولیت رجوع به حق را به عهده دارد و لذا امثال دکتر فرید هم که سخت تحت تأثیر هایدگر است و بنا دارد به «وجود» یا اگزیست و تقرر حضوری رجوع کند، متوجه می شود نباید به حکمت متعالیه از منظر فلسفه بنگرد؛ می گوید: «من می خواهم از نو ملاصدرا را بخوانم، تا آن جا که سوژکتیو و ایزکتیو در ملاصدرا محو شود. تفسیر من از ملاصدرا غیر از تفسیر

خودبنیادانه‌ای است که حوالت دوره‌ی جدید است.^{۳۹} یا می‌گوید: «وقت ملاصدرا در مقایسه با وقت میرداماد دوری از طاغوت است... وقت امام عصر علیه السلام «بقیة الله» است».^{۴۰}

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

39 - سید موسی دیباج، آراء و عقاید فردید، مفردات فردیدی، ص 290.

40 - همان، ص 440.

